فضائل ائمه اطهار

(امامان شیعه علیهم السلام)

از دیدگاه اهل سنت

قربانعلی محقق ارزگانی

مجمع جهانی شیعه شناسی

فضائل ائمه اطهار علیهم السلام

از دیدگاه اهل سنت

مجمع جهانی شیعه‌شناسی

قربانعلی محقق ارزگانی

سرشناسه :
عنوان و نام پدیدآور :
مشخصات نشر : قم: دارالتهذیب، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری :
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۵-۶
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع :
موضوع :
شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی
رده بندی کنگره :
رده بندی دیویی :
شماره کتابشناسی ملی :

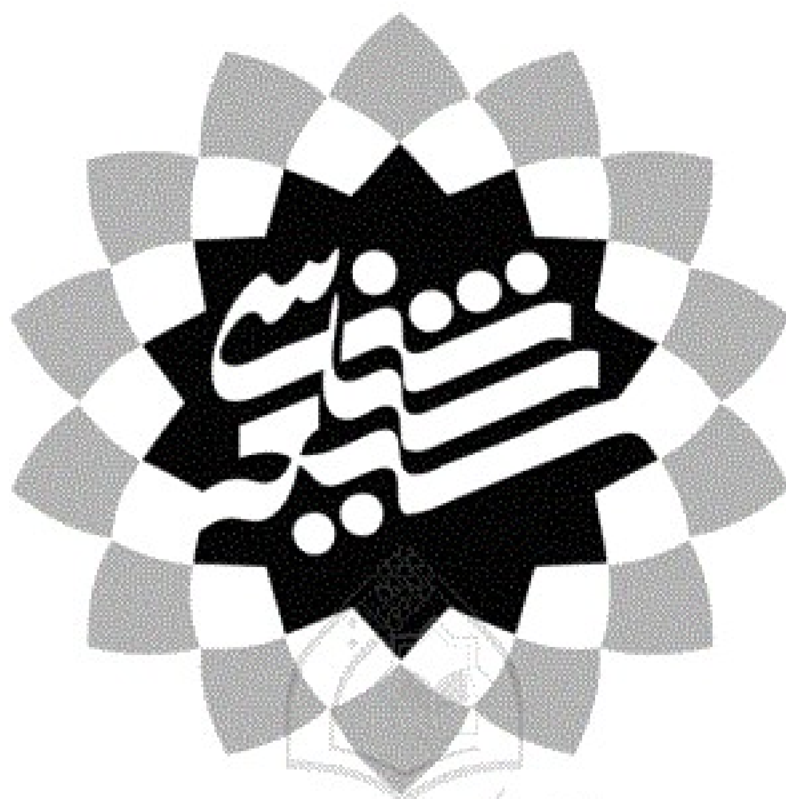


مجمع جهانی شیعه‌شناسی

قم ـ۴۵ متری عمار یاسر ـ پلاک ۹۰ ـ ص‌پ ۶۴۴ ـ ۳۷۱۵۸ تلفن: ۳۷۷۵۶۰۹۲ـ۳۷۷۱۳۷۷۳ / دورنگار: ۳۷۷۱۳۷۷۴

شناسنامه کتاب:

نام کتاب: .... **فضائل أئمهٔ اطهار علیهم‌السلام از دیدگاه اهل سنت**
نام مؤلف: ....قربانعلی محقق ارزگانی
ناشر: ....انتشارات دار التهذیب
محقق و ویراستار: ....عبدالله بهارلوئی
صفحه بندی: ....سید ابراهیم امینی
چاپخانه: ....گلها
نوبت و تاریخ چاپ: ....دوم / ۱۳۹۵
تیراژ: ۳۰۰۰
قیمت: .... ۳۵۰۰۰ تومان
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۶۸۱۵-۵-۶



مجمع جهانی شیعه شناسی

THE WORLD CENTER FOR SHIITE STUDIES

المجمع العالمي لمعرفة الشيعة والتشيع

www.shiastudies.net

info@shiastudies.net

قم - ۴۵ متری عمار یاسر - پلاک ۹۰ - ص پ ۶۴۴ - ۳۷۱۵۸

تلفن: ۳۷۷۵۶۰۹۲ - ۳۷۷۱۳۷۷۳ / دورنگار: ۳۷۷۱۳۷۷۴

فهرست مطالب



مقدمه ناشر

الحمد لله رب العالمین والصلوه والسلام علی اشرف الانبیاء واعظم المرسلین ابی القاسم محمد وعلی اهل بیته الطیبین الطاهرین المعصومین علیهم السلام.

شناخت کامل از پیامبر اعظم اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام موهبتی الهی و جاودان است. این موهبت الهی و عنایت خاص حضرت حق شامل کسانی می شود که اندیشه های ناب و معلومات وسیع و عمیق نسبت به عظمت نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله و اصالت وصایت و ولایت اهل بیت علیهم السلام داشته باشند.

منابع متقن روائی و حدیثی فریقین اعم از قدما، متأخرین و معاصرین مملو از مستندات مستدل و موثقی است که حقانیت ولایت و خلافت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله برای اهل بیت علیهم السلام را به اثبات می رساند.

در دنیای امروز که به دهکدهٔ جهانی معروف و مجهز به فن آوری های پیشرفته اطلاع رسانی گردیده، پژوهشگر منصف قادر است، حتی بدون تتبع وسیع و تحقیقات عمیق به واقعیت مذهب الله اهل بیت علیهم السلام واقف گشته و به تقویت باورها و اعتقادات خویش و دیگر مسلمانان بپردازد.

البته شناخت و معرفت ائمه معصومین علیهم السلام و شناساندن این رهبران بزرگ الهی به امت اسلام، موهبتی خدائی، توفیقی بزرگ و گامی سترگ در راستای اعتلای کلمه الله جل جلاله و گسترش اسلام اصیل و بی انحراف است.

حدوث اسلام و بعثت آن نیازمند وجود پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و دوام و بقاء آن نیازمند هدایت ائمه معصومین از اهل بیت علیهم السلام است.

درک این حقیقت که عامل محدثه اسلام پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و عامل مبقیهٔ اسلام اهل بیت علیهم السلام هستند، نیازمند معرفت تام و کامل از ائمه معصومین علیهم السلام است که حضرتشان نیز بر آن تأکید ورزیده اند.

قال رسول الله: «من منّ الله علیه بمعرفه اهل بیتی و ولایتهم فقد جمع الله له الخیر کلّه»[1]؛ «کسی که خداوند بر او منت گذاشته، معرفت و ولایت اهل بیت علیهم السلام مرا به او عنایت کند، تمام خوبی ها را برای او جمع نموده است».

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام در مورد اهل بیت علیهم السلام فرمود: «راز پیامبر به آنها سپرده است، هر که به آنان پناه آورد به حق راه برده است، مخزن علم پیامبرند، بیانگر احکام شریعت و قرآن و سنت نزد آنان در امان است؛ چون کوه افراشته، دین را نگهبان، پشت اسلام به آنها راست، ثابت و پابرجاست».[2]

«زرعه» به امام صادق علیه السلام عرض کرد: بعد از معرفت پروردگار کدام عمل از میان اعمال برتر است؟ حضرت فرمود: هیچ عملی بعد از معرفت همپایهٔ نماز نیست، بعد از معرفت و نماز هیچ عملی به پایهٔ زکات نمی رسد، بعد از اینها هیچ عملی مانند روزه گرفتن نیست، بعد از این ها ارزش حج بیش از سایر اعمال است، «فاتحه ذلک کله معرفتنا وخاتمته معرفتنا»؛ «ابتدای همه این اعمال معرفت ما و انتهای همه آن اعمال نیز معرفت ما است».[3]

پیروان مکتب خلفا (اهل سنت) در کتب تفسیری، صحاح سته و دیگر منابع

---

۱. بشاره المصطفی، ص ۱۷٦.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲.

۳. شیخ طوسی، امالی، ص ٦۹٤.

معتبر خویش، اعم از کتب قدما متأخرین و معاصرین، مطالب و احادیث فراوانی را در لزوم تبعیت و اطاعت از اهل بیت علیهم السلام آورده اند که مقابله و مخالفت علمی و عملی آنان با این همه مستندات، بهت آور و حیرت انگیز است.

به عنوان نمونه به این حدیث در مورد خلافت بلافصل علی ـ که بیش از هفتاد منبع اهل سنت آن را ذکر کرده اند ـ دقت بفرمایید:

قال رسول الله صلی الله علیه و آله «انّ علیاً منّی وأنا منه وهو ولی کلّ مؤمن بعدی»[1]؛ «به

---

١. متقی هندی، کنزل العمال، ج١١، ص٦٠٨ وج ١٣، ص ١٤٢، چاپ بیروت وج ٦، صص ١٥٣ و ١٥٥ و ١٥٩، چاپ قدیم؛ سنن بیهقی، ج٨، ص٥؛ هیثمی، مجمع الزوائد، ج٩، ص ١٢٧؛ متقی هندی، کنز العمال، ج ٦، ص ٣٩٩؛ بغوی در معجم الصحابه، ص ٢٠؛ تاریخ ابـن عسـاکر، ج١٢، ص ١٠٨؛ مسند طیالسی، ص ٨٢٩؛ ابن اثیر، جامع الاصول، ج٩، ص ٤٧٠، ابن الشـجری در الامـالی، ج١، ص ١٣٤؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج٢، ص ٥٠٣؛ مناقب خوارزمی، ص ٩٢؛ محـب الـدین طبـری، بشاره المصطفی، ص٤٤؛ ترمذی، سنن، ج٥، ص ٥٩١؛ حاکم، مسـتدرک، ج٣، ص ١٠٠؛ ابـن حبـان، صحیح، ح٢٢٠٣؛ ابن ابی شیبه، المصنف، ج١٢، ص٧٩؛ تاریخ خطیب بغدادی، ج٣، ص٣٣٩، چـاپ بیروت؛ محب الدین طبری، ذخائر العقبی، ص٦٨؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج٣، ص١١١، چـاپ بیروت؛ علامه کشفی، مناقب مرتضویه، ص ٧٤؛ جمال الدین زرندی حنفی، نظم درر السمطین، ص ٩٨؛ شیخ منصور علی ناصف، التّاج، ج٣، ص٣٣٥، چاپ بیروت؛ علامه ابـن حجـر مکـی، صـواعق المحرقه، ص ١٢٤، چاپ مصر؛ علامه بیهقی، سنن الکبری، ج٨، ص٥؛ علامه عینـی، مناقـب سـیدنا علی علیه السلام ص٢٨، چاپ حیدرآباد؛ محمد بن اسماعیل بخاری، صواعق المحرقه، ج٣، ص٢٢٩، چاپ بیروت؛ ابو داود، مسند، ج٣، ص١١١؛ علامه سیوطی، تاریخ الخلفـاء، ص١٥٩؛ نسـائی، خصـائص، ص٩٣؛ احمد بن حنبل، مناقب، ج١، ص٢١٥، چاپ بیروت؛ علامـه دهلـوی، اشـعه اللّمعـات، ج٤، ص٦٦٥؛ علامه ابن طلحه شافعی، مطالب السئول، ص٤٥؛ شهاب الـدین حسـینی شـافعی، توضـیح الدلائل، ص٣٥١؛ علامه ابن مغازلی، مناقب، ص٢٢٤؛ علامه گنجی شافعی، کفایه الطالب، ص ١١٥؛ حافظ ابی عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی، سنن، ج٥، ص٦٣٢؛ علامه امر تسـری، ارجـح المطالب، ص٤٥٢؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج٧، ص٣٤٣؛ شیخ الاسلام جوین، فرائد السمطین، ج١، ص٥٦، چاپ بیروت؛ ابن عسـاکر، ترجمـه الامـام علی علیه السلام ج١، ص٣٧٩، چـاپ بیـروت؛ علامـه بدخشی، مفتاح النجاه، ص٥٩؛ شیخ محمد صبان مصری، اسعاف الـراغبین، ص ١٧٧، چـاپ مصـر؛

درستی که علی از من است و من از او هستم و او امام و سرپرست تمام مؤمنان بعد از من است.»

مخالفت عملی آنان با آیات قرآن نیز شگفت آور است. برخی آیاتی را که اهل سنت در بیشتر تفاسیرشان اذعان دارند، دربارهٔ اهل بیت علیهم السلام نازل شده است عبارتند از: مودت[1]، ولایت[2]، اصطفاء[3]، وراثه الکتاب[4]، اهل الذکر[5]، الراسخون فی العلم[6]، هل اتی، مباهله[7] و... .

ابن عباس معتقد است، یک سوم قرآن دربارهٔ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.

مسلم در کتاب صحیحین نقل می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«اما بعد، هان! ای مردم، من هم یک نفر از افراد بشر هستم و ممکن است به زودی فرستادهٔ پروردگار (عزرائیل) بیاید و من دعوت او را اجابت کنم، همانا من

شیخ سلیمان حنفی، ینابیع الموده، ج ۱، ص۵۲ وج۲، ص۳۱ و۱۰۸، چاپ بیروت؛ علامه شافعی یمانی، شرح الارجوزه، ص ۲۹۳؛ علامه مناوی، کنوز الحقایق، ص ۳۷ و ٤۱؛ علامه ابن اثیر، اسد الغابه، ج ٤، ص ۲۷؛ امام احمد حنبل، مسند، ج۳، ص ۳۳۷ و ج ٤، ص ۱٦٤ و ۱٦٥؛ علامه بدخشی، نزل الابرار، ص ۲۲؛ حافظ ابو نعیم، حلیه الاولیاء، ج٦، ص ۲۹٤؛ علامه بدخشی، تحفه المحبین، ص۱٦۸؛ علی بن حسام الدین، منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۳۰، وج ٤، ص ٦٤۰، بیروت.

۱. شوری: ۲۳.

۲. مائده: ۵۵.

۳. آل عمران: ۳۳.

٤. فاطر: ۳۲.

۵. انبیاء: ۷؛ و نحل: ٤۳.

٦. آل عمران: ۷.

۷. آل عمران: ٦۱.

در میان شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم، اوّل کتاب خدا که هدایت و نور است، پس کتاب خدا را در بر گیرید و به آن چنگ زنید و دوم اهل بیتم، شما را به خدا اهل بیتم را از یاد نبرید، شما را به خدا اهل بیتم را فراموش نکنید، شما را خدا اهل بیتم را متذکر شوید.[۱]

همچنین بخاری نیز در صحیحش از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند، که فرمود: «یا علی منزلت تو نسبت به من همانند منزلت هارون نسبت به موسی است، جز اینکه بعد از من پیامبری نیست.[۲]

احمد بن حنبل نیز در مسند خویش از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «من در میان شما دو چیز گرانبها را باقی می گذارم، کتاب خدا و عترتم، پس اگر به این دو چنگ بزنید، هرگز پس از من گمراه نمی شوید.»[۳]

حاکم نیز در مستدرک نقل می کند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود: «به تحقیق که مثل اهل بیتم در میان شما، مانند کشتی نوح است، هر کس بر آن سوار شود، رستگار شده، هر کس از آن دوری جوید، غرق و هلاک خواهد شد.»[٤]

دانشمند معروف اهل سنت، علامه خطیب خوارزمی حنفی در مورد سرچشمه زلال و نورانی اهل بیت علیهم السلام، حضرت علی علیه السلام می نویسد: «اوست امیرالمؤمنین، قطب دایره مردانگی، دارای میراث علم نبوت، بیناتر از همه صحابه

---

۱. مسلم، صحیح مسلم، ج٤، باب فضائل علی علیه السلام ص ۱۸۷۳، ح ۲٤۰۷.

۲. بخاری، صحیح بخاری، ج٦، کتاب المغازی، ص۳، باب غزوة تبوک؛ صحیح مسلم، ج٤، ص۱۸۷۳، ح ۲٤۰٤.

۳. احمد، مسند احمد، ج۳، ص۲٦؛ احقاق الحق، ج۱۸، ص۲٦۱.

٤. حاکم، مستدرک حاکم، ج۳، ص۱٥۱.

در قضاوت، قلعهٔ استوار، خلیفه امین، داناتر از هر کس که روی این صفحهٔ خاکی و زیر این آسمان هویداست، برادر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و پسر عموی او، برطرف کننده غم و اندوهش، فرزندش فرزند پیغمبر، خونش خون پیغمبر، گوشتش گوشت پیغمبر، استخوانش استخوان پیغمبر، دانشش دانش پیغمبر، صلح با او صلح با پیامبر است، جنگ با او جنگ با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است، جویباران فضایل در دنیا، از دریاهای فضایل اوست. گلزارهای توحید و عدل، در باغستان سخنان و نوشته های اوست، اوست قطب دایرهٔ هدایت، چراغ تاریکی های ضلالت، حقیقت خردها ... از سر تا قدمش را، سروش غیبی (جبرئیل امین) ستوده و گواه فضایلش بوده است.»[1]

سخن ارزنده دیگری از بزرگان اهل سنت، سخنی که علاوه بر اعتراف به خلافت بلافصل علی معرّف به حقانیت اهل بیت علیهم‌السلام و وجود مقدس حضرت صاحب الزمان(عج) است.

حمّویی: سپاس خدایی راست که نبوّت و رسالت را به محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله پیامبر امّی صاحب مقام امن و امانت پایان داد، و از برادرش شاخهٔ همرسته پدرش، ولایت را آغاز نمود؛ آن که برای محمد در مرتبه هارون است برای موسی جز در فضیلت نبوت، یعنی وصی پسندیدهٔ برگزیده اش علی علیه‌السلام باب شهر دانش نهان، مشعل بخشش و احسان، مرکز پخش حکمت و عرفان، واقف بر دقایق اسرار قرآن، مطلع بر لطایف معانی قرآن از علوم نهانی و حکمت های پنهانی آگاه ... سپس ختم ولایت نمود به فرزند شایسته ره برده اش، حجت به

---

۱. سراج، محمد ابراهیم، اما علی علیه‌السلام خورشیدی بی غروب، ص ۲۷۶.

حق قائم، ... .»[1]

امام شافعی ـ رهبر فرقه شافعیه از اهل سنت ـ می گوید:

«اگر مرتضی علی حقیقت حال و باطن امر خویش را ظاهر سازد، مردم کافر می شوند؛ زیرا همه به شبه خدایی نزد او به سجده می افتند، از فضل و منقبت او همین بس که درباره او بعضی شک کرده اند که آیا از خداست یا از خلق»؟[2]

بنابراین معرفت حقیقی نسبت به ساحت مقدس اهل بیت علیهم السلام از ضروریات و مبانی اعتقادی اسلام است. مسلمانان در شناخت و معرفت اهل بیت علیهم السلام به سه طریق ره پیموده اند؛

اول: عده ای که از تمامی مسائل مربوط به ائمه مطلع هستند، به حقانیت و عظمت آنان از طریق صحیح واقف گردیده اند. حالات پنهانی و مقامات باطنی آنان را درک نموده اند. به نقش اساسی اهل بیت علیهم السلام در رهبری و هدایت انسان ها در تمامی اعصار، اعتقاد دارند، راه اعتدال در پیش گرفته و به این سخن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم جان و دل سپرده اند که فرمود: «در میان هر نسل از امتم، مردانی عادل از اهل بیتم وجود دارند که تحریف های گمراهان کژ روی های باطل روان و تأویل جاهلان را از دین دور می سازند. هان! امامان شما، رسولان شما به سوی خدایند، پس دقت کنید، چه کسانی را رسولان خود قرار می دهید.»

اینان که چنین اعتقاد و باور دارند و به آن عمل می نمایند، شیعیان و پیروان واقعی و رهروان رهبری الهی و مشروع اهل بیت علیهم السلام هستند؛ «کثر الله امثالهم».

---

۱. جوینی، فرائد السمطین، ج ۱، ص ۱۲.

۲. سراج محمد ابراهیم، امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، ص ۲۷۰.

دوم: برخی در معرفت اهل بیت علیهم السلام زیاده روی نموده، راه افراط پیموده و گرفتار غلو گردیده اند. اینان شأن بشری برخی از ائمه معصومین علیهم السلام را فراموش کرده و مقام آنان را در حد الوهیت بالا برده اند، مکتب تشیع چنین کسانی را جزء غلات دانسته و آنان را خارج از اسلام، و به شدت از آنان بیزاری و برائت می جوید.

سوم: گروهی نیز در شناخت و معرفت حقیقی و کامل ائمه معصومین علیهم السلام و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله کوتاهی کرده و مقام آنان را تنزل داده اند. نسبت آیات قرآن کریم و احادیث پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، اجتهاد در مقابل نص می نمایند. با انحراف در دین از اصل مسلم امامت و ولایت عقب افتاده اند، احادیث متعدد و متکثر پیامبر اعظم اعم از، منزلت، ثقلین، غدیر، ولایت و... را اعتنایی نکرده، لیاقت و مقام والای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را نادیده گرفته اند.[1]

با مقدم داشتن مفضول بر افضل از ولایت خدا و رسول و جانشینان واقعی آن دور مانده اند. شهر پیامبر را به غیر از درب واقعی و راه اصلی وارد شده اند و پس از پدید آمدن فتنهٔ بزرگ از اسلام راستین و ناب محمدی فاصله گرفته و... .

اما در میان اینان کسانی نیز دیده می شوند که، تنگ نظر نبوده، با دیده ای باز و بدون تعصب و لجاجت نسبت به بیان حقیقت اعتراف نموده اند.

آنان به میزانی که از عقلانیت، پاکی وجدان، روشن اندیشی و شخصیت مشروع برخوردار بوده و بهره برده اند، به فروتنی در برابر حق و معرفت نسبت به ائمه و اهل بیت علیهم السلام، همت گمارده و به عظمت آنان نیز معترف گردیده اند.

---

۱. ابن حجر شافعی، الصواعق المحرقه، ص ۱۵۰.

البته اگر به اقتضای عقل و منطق، مبانی اعتقادی اسلام اصیل به خصوص در موضوع امامت را ـ به دور از احساسات، تعصبات و گرایش های اموی ـ با استدلال برهانی منطبق با معارف وحیانی بدست آورده و عمل نمایند، انوار تابناک حقانیت اهل بیت علیهم السلام در وجود آنان تحولی شگرف به وجود می آورد؛ تحولی که دارای بصیرت واقعی و عشق پاک به رهبری اهل بیت علیهم السلام بوده و سعادت جاودان دنیا و آخرت را تضمین می نماید.

تمامی ادیان بزرگ الهی پیام آورد و آموزندۀ توحید و نبوت و عدل و معاد بوده اند، اما ویژگی منحصر به فرد، مکتب بزرگ اسلام خاتمیت نبوت و استمرار حرکت انبیاء توسط اصل ولایت و امامت و از طریق اهل بیت اطهر پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم بوده است که متأسفانه عدۀ کثیری از مسلمانان، از این اصل مهم غافل مانده اند.

معرفت کامل به مقام رفیع ائمه معصومین و اهل بیت علیهم السلام، منشأ آثار فراوان و با عظمت ترین مسئله و موضوع در جهان اسلام است. انجام این مهم با تحقیقات وسیع و گسترده، دلایل روشن و براهین مستند و مستدل، ولو در منابع اهل سنت وظیفه ای عظیم بر عهده اندیشمندان و علمای دین است.

در همین راستا، این کتاب ارزشمند و گران سنگ با تلاش بی دریغ، اندیشمند توانا، عالم عامل حضرت حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ قربانعلی محقق ارزگانی زید عزه به رشته تحریر در آمده است. امام صادق علیه السلام فرمود: زکات دست بذل، عطا و بخشش از نعمت هایی است که خدا به تو ارزانی داشته و تلاش در نگارش دانش ها و بهره هایی که مسلمانان از آن در راه

فرمانبری خدای بزرگ بهره مند شوند.[1] ناگفته پیداست که ایشان (مؤلف محترم کتاب) مشمول نعمت الهی، تلاش در راه اطاعت از خداوند بزرگ و دفاع از مقام شامخ اهل بیت علیهم السلام گردیده است.

مجمع جهانی شیعه شناسی



---

۱. سفینه البحار، ج۲، ص۶۱، قال الصادق علیه السلام: زکوه الید البذل والعطاء والرخاء بما انعم الله علیک به وتحریکها بکتبه العلوم ومنافع ینتفع بها المسلمون فی طاعه الله تعالی.

مقدمه مؤلف

اساسی ترین مشکل جوامع بشری، عدم شناخت انسان است. در حقیقت می توان گفت: انسان نه تنها در عصر حاضر بلکه در تمام اعصار، غریب و ناشناخته باقی مانده است؛ زیرا هر دین و مکتبی انسان را بر اساس جهان بینی خود می شناسد؛ یکی انسان را «حیوان و موجودی مادی» و دیگری «روح خدایی» را در او می نگرد، هر کدام صفت یا اوصافی را برای او بیان می کند. مانند، ناطق، اقتصادی، ابزار ساز، ایده آل، بی ماهیت، متمدن، خودآگاه و... .

در نتیجه انسان هایی که به عنوان «ایده آل» در مکتب های مختلف معرّفی می شوند ارزش های انسانی آنها مثل خود مکتب ها، متفاوت هستند و به اصطلاح «ابر مرد» هر مکتب تجسّم عینی همان مکتب است. بی آن که تعصّب دینی یا «ضد» دینی ما را از دید صحیح باز دارد، چهره های بی نظیری که در اسلام به عنوان «انسان کامل»، «انسان نمونه»، «الگو» و «سرمشق» معرّفی شده اند در غیر از دین اسلام، تاکنون به هیچ چشمی نیامده است و هیچ دین و آیینی چنین تصویر زیبایی از «انسان کامل» ارائه نداده است. در مکتب اسلام، انسان ایده آل جانشین خدا و دارای سه ویژگی «حقیقت»، «نیکی» و «زیبایی» می باشد. در تعالیم اسلام، تمام معیارهای ثابت و قراردادی در ارزش های انسانی نفی شده و تنها یک معیار مدّ نظر گرفته است؛ «تخلقوا باخلاق الله».

در قرآن کریم تمام پیامبران الهی و مردان و زنان پاک، تجسّم عینی «انسان

کامل» و «الگوی کامل انسانیت» معرّفی شده اند.

از تربیت یافتگان اسلام، که قرآن و حدیث، طهارت و عصمت آنان را بیان کرده است؛ «اهل بیت» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشد.

این خانواده آشکارترین «حقیقت» و مترقی ترین مکتبی است که در شکل موجودات انسانی تجسم یافته اند و سیرت آنان همان سیرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد و آنان از هر نوع پلیدی پاک شده اند و نیروی عصمت از آنان نگهبانی می کند؛ (انما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت ویطهّرکم تطهیراً).

آنان دارای مقام عصمت و طهارت می باشند. به اصطلاح، آنان شکوه رسالت، وقار بعثت، جاذبهٔ عصمت، کمال، شجاعت، موهبت، پایمردی و عظمتی آسمانی دارند و به مقتضای این مقام هرگز گناه و نافرمانی از آنان سر نمی زند.

بر اهل بصیرت پوشیده نیست که فضایل و مناقب امامان معصوم، در هیچ بیان، زبان، قلم، دفتر و کتاب نگنجد و در حقیقت شمردن فضایل آنان همانند پیمانه کردن آبهای اقیانوس است.

در حدیث آمده است: «ما کلمات پروردگاریم که فضایل ما را نمی توان شمارش کرد»؛ (ولو انّ ما فی الأرض من شجره اقلام والبحر یمدّه من بعده سبعه البحر ما نفدت کلمات الله انّ الله عزیز حکیم)[1]؛ «اگر همهٔ درختان روی زمین قلم گردد، دریا مرکب گردد و هفت دریاچه بر آن افزوده شود و همهٔ آنها تمام شود؛ کلمات خدا پایان نمی گیرد و خداوند عزیز و حکیم است». اگر کسی با دید انصاف و دور از تعصّب، امامان دوازده گانه شیعه را با سایر رهبران مذاهب

---

۱. لقمان: ۲۷.

مختلف اسلامی مقایسه کند، به یقین خواهد دانست کـه تـاریخ اسـلام، امامـانی چون امامان معصوم شیعه به خود ندیده و نخواهد دید و فرزنـدان تیزهـوش آدم سخنانی چون سخنان گوهربار آنان را هرگز نخواهند شنید. به اعتراف اکثر علمـا و دانشمندان مذاهب مختلف اسلامی، امامان معصوم شیعه به هیچ وجه بـا سـایر رهبران قابل مقایسه نیستند. گرچه این بزرگـواران در طـول تـاریخ از بـدگویی و اتّهام حسودان و مزدوران و کوته نظران مصون نمانـده‌انـد، ولـی بـا وجـود ایـن حسادت ها، فضل، عظمت و بزرگی اعجاب انگیزشان در نظر افـراد بـی غـرض دست خوش شک و تردید قرار نگرفته است و کتاب های أهل تسنّن از فضایل و مناقب آنان انباشته است. اشعار زیبا و تعابیر دقیق و پر معنـایی در سـتایش آنـان بسیار گفته اند و گاهی آن چنان با صـداقت اظهـار ارادت و محبّـت بـه خانـدان رسالت کرده اند که خود را تا مرز تشیع رسانده اند و این نشانهٔ بزرگی و عظمت امامان ماست! نگارنده در این کتاب سعی دارد فضایل و مناقب ائمه اثنی عشـر را از دیدگاه علما و بزرگان أهل تسنّن بررسی نمایـد و آنچـه بزرگـان أهـل سـنت دربارهٔ امامان گفته اند، بازگو کند. آنان نه تنها منکر فضایل و مناقب ائمه‌ی اطهار نیستند بلکه با صراحت تمام به بزرگی و عظمت آنان اعتراف کرده اند.

پس جا دارد که شیعیان دوازده امامی به امامان معصوم شان افتخار کننـد و بـه تمام ملت ها بگویند: اینها امامان ما هستند که همه به بزرگی و عظمت آنان اعتراف دارند. آیا شما رهبرانی همانند آنان را می توانید نشان دهید؟! و چـون کسـی نمـی تواند نشان دهد به ناچار باید اعتراف نماید. به همین جهت ما در اینجا نمونه هایی از اعترافات برخی از صحابه و تابعین و محدثین و بزرگان أهل سنت را که دربـارهٔ

فضایل خاندان رسالت ابراز داشته اند، ذکر می کنیم. غالب مطالب این کتاب از منابع معتبر أهل سنت گرفته شده و بیشتر هم همراه با متن عربی آن درج شده است تا مراجعهٔ أهل نظر به آن آسان باشد. بنده حقیر با توکل بر خداوند و توسل به أهل بیت و حضرت معصومه علیها السلام نوشتن این کتاب را آغاز کردم.

امید است که این خدمت ناچیز ان شاء الله مورد قبول حضرت احدیت و باعث خشنودی خاندان رسالت و ائمهٔ اطهار علیهم السلام به خصوص حضرت بقیه الله الاعظم امام زمان(عج) واقع شود. ضمن پوزش از خوانندگان محترم خواهشمندم چنان چه سهو و اشتباهی در تدوین این کتاب صورت گرفته باشد به بزرگواری خود مورد عفو و بخشش قرار دهند و اشتباهات نگارنده را تذکر دهند.

در پایان اجر معنوی این کتاب را به ارواح طیبه حضرات معصومین علیهم السلام شهدا و مراجع گذشته و روح مطهر و ملکوتی حضرت امام خمینی(ره) و روح پاک پدرم که با ایثار زندگی خود در راه تربیت فرزندانشان از کمترین محبت در حق ما دریغ نکرده و ما را با مکتب اهل بیت علیهم السلام آشنا کردند، تقدیم می نمایم.

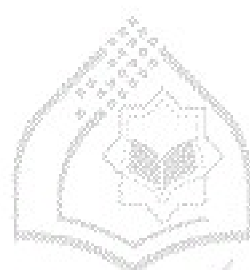
ومن الله التّوفیق

تابستان ۱۳۸۵، مطابق با ۱۳ رجب ۱۴۲۷

قربانعلی محقق (ارزگانی)

بخش اول

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام



فصل اول

شناخت مختصر از زندگانی آن حضرت

نام: علی(ع)، حیدر

لقب معروف: امیر مؤمنان، امام المتّقین، یعسوب الدّین و...

کنیه: ابوالحسن، ابو تراب و...

پدر و مادر: ابوطالب و فاطمه بنت اسد(س)

زمان تولد: سیزده رجب (ده سال قبل از بعثت پیامبر(ص))

محل تولد: داخل خانه خدا

دوران خلافت: از سال ٣٦ تا ٤٠ هجری قمری (حدود چهار سال و نه ماه).

مدت امامت: ٣٠ سال

زمان شهادت: ٢١ رمضان سال ٤٠ هجری، توسط ابن ملجم مرادی.

محل شهادت: مسجد کوفه

مدت زندگانی: ٦٣ سال

مرقد شریف: نجف اشرف

دوران زندگانی: دوران کودکی حدود ده سال، همراه با پیامبر حدود ٢٣ سال، دوران کناره گیری از خلافت و خانه نشینی حدود ٢٥ سال، دوران خلافت حدود ٤ سال و نه ماه.

ولادت شگفت

آن حضرت بنا بر مشهور در سیزدهم ماه رجب، سی سال پس از عام الفیل، در مکه معظمه به دنیا آمد. پدرش، ابوطالب، پسر عبدالمطلب، با عبدالله، پدر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برادر اعیانی بود و مادر آن حضرت فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف نام داشت. حضرت علی علیه السلام از طرف پدر و مادر هاشمی بوده است.

در کیفیت ولادت آن حضرت روایات زیادی آمده است؛ اما روایت معتبر، روایتی است. از ابن عباس که می گوید: روزی با یزید بن قعنب و گروهی از بنی هاشم و جماعتی از قبیلهٔ «بنی العزی» در کنار خانهٔ کعبه نشسته بودیم. ناگهان فاطمه بنت اسد وارد مسجد الحرام شد. در مقابل خانهٔ کعبه ایستاد و نظری به جانب آسمان افکند و گفت:

«اللّهم انّی امنت بک وبکل کتاب انزلت ...»؛ «پروردگارا «من» ایمان آوردم به «تو» و هر پیامبر و رسولی که فرستادی و به هر «کتاب» که نازل کردی و تصدیق کردم گفته های جدم ابراهیم خلیل را که خانه کعبه را بنا کرده است. به حق این کودک که در شکم «من» است و با «من» سخن می گوید و با «من» انس گرفته است، یقین دارم که او یکی از آیات جلال و عظمت توست، آسان گردان بر من ولادت «او» را.

ابن عباس و یزید بن قعنب می گویند: چون فاطمه از دعا فارغ شد، دیدم دیوار خانهٔ کعبه شکافته شد و فاطمه بنت اسد به درون خانه رفت و دوباره آن رخنه و شکاف به هم پیوست و «ما» خواستیم «دَرِ» خانه کعبه را بگشاییم، دیدیم در بسته است و دانستیم این امر از جانب خدا بوده است.

فاطمه بنت اسد سه روز در داخل خانه کعبه ماند و روز چهارم دیوار شکافته شد و فاطمه بنت اسد در حالی که فرزند خردسالش اسد الله الغالب علی بن ابی

طالب را بر روی دست گرفته بود، بیرون آمد و فرمود:

«مردم! خداوند مرا از میان خلق برگزیده و بر جمیع زنان عالم فضیلت داده است. خداوند آسیه زن فرعون را برگزید؛ زیرا او، در مخفی گاه، خداوند را عبادت می کرد و مریم دختر عمران را برگزید و ولادت عیسی را بر او آسان گردانید و در بیابان از درخت خشک، رطب تازه ای برای او آفرید.

خداوند «مرا» بر هر دو فضیلت داده است؛ زیرا من و فرزندم در درون خانه کعبه سه روز ماندیم و از میوه ها و غذاهای بهشتی تناول کردیم و چون خواستم بیرون بیایم، در حالی که نوزادم روی دست من بود، هاتفی از غیب ندا داد که این فرزند بزرگوار را «علی» نام کن؛ زیرا من علی اعلی را آفریدم و از قدرت و جلال خود بهرهٔ کامل به او بخشیدم و امور خود را بر او تفویض نمودم و او را بر علوم پنهانی خود آگاه کردم.

او اول کسی است که اذان خواهد گفت و بر روی خانهٔ کعبه بالا خواهد رفت و بت های خانه کعبه را خواهد شکست؛ او امام و پیشوای بعد از حبیب «من» محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و وصی او خواهد بود. خوشا به حال کسی که او را یاری کند و «بدا» به حال کسی که او را یاری نکند.[1]

---

۱. کشف الغمه فی معرفته الائمه علی بن عیسی اربیلی، ج ۱، ص ۶۰، امالی شیخ صدوق، مجلس ۲۷، ص ۸۱؛ منتهی الامال، ج ۱، ص ۱۷۱.

فصل دوم

فضایل علی علیه‌السلام از دیدگاه اهل سنت

۱ ـ علی علیه‌السلام از دیدگاه ابوبکر

۱ ـ رأی ابوبکر علیاً علیه‌السلام فقال: «**من سرّه أن ینظر الی أعظم النّاس منزله من رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله وأقربه قرابه وأعظم غناء عن نبیه، فلینظر الی هذا (علی)**»[۱]؛ «روزی ابوبکر، علی علیه‌السلام را دید و گفت: هر کس دوست دارد به مردی بنگرد که نزد رسول خدا از عظیم ترین منزلت برخوردار است، و از نظر قرابت به آن جناب از همه نزدیک تر و در بر طرف کردن حوائج و رفع نیازمندی مردم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیشتر بود به این مرد نگاه کند.»

۲ ـ جاء ابوبکر و علی علیه‌السلام یزوران قبر النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد وفاته بستّه ایام قال علی علیه‌السلام لأبی بکر؛ تقدم؛ فقال ابوبکر: ما کنت لا تقدم رجلاً سمعت رسول الله یقول: «**علی منّی بمنزلتی من ربّی**»[۲]؛ «ابوبکر و علی علیه‌السلام شش روز پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به زیارت آن حضرت آمدند. علی علیه‌السلام به ابوبکر فرمود: «جلو بیفت». ابوبکر گفت: من هرگز از مردی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درباره اش شنیدم که می فرمود: «علی نسبت به من به منزله من است نسبت به خدا، جلوتر نمی افتم.»

---

۱. کنز العمال، ج۶، ص۳۳؛ الریاض، ج۲، ص۱۶۳؛ صواعق، ص۱۰۶؛ المناقب للخوارزمی، ص۱۶۱، ترجمه امیرالمؤمنین من تاریخ دمشق، ج۳، ص۷۰.

۲. ریاض النضره، ج۲، ص ۱۶۳، ذخایر العقبی، ص ۶٤، الصواعق المحرقه، ص ۱۷۵.

۳ ـ عن انس بن مالک قال: لمّا حضرت وفاه أبی بکر ... الی ان قال، قال ابوبکر: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: «انّ علی الصّراط لعقبهً لا یجوزها احدٌ الاّ بجواز من علی بن ابی طالب علیه السلام»[1]؛ انس بن مالک روایت کرده است؛ ابوبکر در واپسین لحظات زندگی خود گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «از صراط، عقبه ای (گردنه) است که کسی از آن نمی تواند عبور کند مگر این که از علی بن ابی طالب علیه السلام جواز عبور داشته باشد.»

٤ ـ عن عائشه قالت: رأیتُ ابابکر یکثر النّظر الی وجه علی. فقلت: یا أبت رائیتک تکثر النّظر الی وجه علی علیه السلام فقال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: «النّظر الی وجه علی عباده»[2]؛ عایشه گفت: ابوبکر را می دیدم که زیاد به صورت علی علیه السلام نگاه می کنی. گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «نگاه کردن به صورت علی علیه السلام عبادت است.»

۲ ـ علی علیه السلام از دیدگاه عمر بن الخطاب

۱ ـ عن عمر بن الخطاب انّه قال: أشهد علی رسول الله صلی الله علیه و آله لسمعته وهو یقول: **«لو انّ السّماوات السّبع وضعت فی کفّه ووضع ایمان علی فی کفه لرجح ایمان علی علیه السلام»**[3].

ترجمه: «عمر بن خطاب از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: «اگر

---

۱. مناوی کنوز الحقائق، ص ٤۲، تاریخ بغدادی، ج ۱۰، ص ۳۵۷، ذخائر العقبی، ص ۷۱.

۲. المعجم الکبیر، ج۱۸، ص۱۱۰، المستدرک، ج۳، ص۱٤۱، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام ابن مغازلی، ص۲۰٦، رقم ۲٤٤، تاریخ بغداد، ج۲، ص۵۱، المناقب للخوارزمی، ص ۳٦۱.

۳. ریاض النضره، ج۲، ص ۲۲٦، مناقب علی بن ابی طالب ابن مغازلی، ص ۲۸۹، المناقب للخوارزمی، ص۱۳۱، کفایه الطالب، ص ۲۵۸، موده القربی، ص ۲۵٤.

تمامی آسمان ها و زمین در یک کفۀ ترازو و ایمان علی علیه السلام در کفۀ دیگر آن قرار گیرد ایمان علی سنگینی می کند.»

۲ ـ وعن عمر انّه قال: علی مولی من کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مولاه[1]

از عمر بن خطاب روایت شده است که گفت: «علی مولای هر کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مولای او بود.»

۳ ـ عن سالم قیل لعمر: انّک تصنع بعلی شیئاً ما تصنعه بأحد من اصحاب رسول الله. قال انّه مولایی[2]

٤ ـ عن أبی هریره قال: من صام یوم ثمانی عشره: من ذی الحجه، کتب له صیام ستین شهراً وهو یوم غدیر «خم» لمّا أخذ النّبی صلی الله علیه و آله و سلم بید علی بن ابی طالب علیه السلام فقال: «ألست ولی ولی المؤمنین؟»

قالوا: بلی، یا رسول الله. قال صلی الله علیه و آله و سلم: «من کنت مولاه، فعلی مولاه»، فقال عمر بن الخطاب: بخٍّ بخٍّ لک یابن أبی طالب اصبحت مولای و مولی کلّ مسلم «فأنزل الله الیوم أکملت لکم دینکم[3]»

ترجمه: «از ابوهریره روایت شده است که گفت: هر کس روز هیجدهم ذی الحجۀ را روزه بگیرد ثواب شش ماه روز برای او می نویسند و آن روز همان روز غدیر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود: «آیا من ولی و

---

۱. ریاض النضره، ج۲، ص ۲۲٦، مناقب علی بن ابی طالب ابن مغازلی، ص ۲۸۹، المناقب للخوارزمی، ص ۱۳۱، کفایه الطالب، ص ۲۵۸، موده القربی، ص ۲٥٤.

۲. الریاض النضره، ج۲، ص ۱۷۰.

۳ . ابن مغازلی، مناقب علی بن ابیطالب، ص ۱۸، رقم ۲٤ – شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۰۰ – المناقب للخوارزمی، ص ۱٥٦ – تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

صاحب مؤمنان نیستم؟»

گفتند: بلی! یا رسول الله!

رسول خدا فرمود: «هر که من مولای اویم علی(علیه السلام) نیز مولای اوست».

عمر بن خطابن علی گفت: به به‌ای پسر أبی طالب! برای همیشه مولای «من» و مولای هر مسلمانی شدی.

سپس خدا در این رابطه این این آیه‌ای را نازل کرد؛ «الیوم اکملت لکم دینکم..».

۵. قال عمر بن الخطاب: لقد أعطی علی بن ابیطالب ثالث خصال الأن تکون لی خصلة منها أحبّ الی من أن اعطی حمر النّعم. قیل ما هنّ یا أمیرالمؤمنین. قال: تزویجه فاطمة بنت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و سکناه المسجد مع رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یحلّ فیه ما یحلّ له و الرّأیة یوم خیبر[1]

ترجمه: «عمر بن خطاب گفت: سه امتیاز به علی بن ابیطالب اعطا شده است که یکی از آنها برای «من» از تمامی نعمتهای ارزنده عالم گرانبهاتر است. پرسیدند آن سه امتیاز چیست؟ گفت: ازدواج او با فاطمه دختر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و سکونت او در مسجد که در آن هر چه برای پیامبر حلال بود، برای او نیز حلال بود، حمل پرچم لشکر اسلام در روز خیبر».

لو لا علی لهلک عمر[2]

---

۱ . تاریخ اصبهانی، ج ۱، ص ۲۷۶ – المختصر من المختصر، ج ۲، ۳۳۲ – المناقب للخوارزمی، ص ۵۵.

۲ . الصواعق المحرقه، ص ۷۶ – الاستعاب، ج ۳، ص ۳۸.

مراجعهٔ عمر در حل مشکلات دینی به علی علیه السلام و این سخن او مورد اتفاق همگان است که گفت: اگر علی علیه السلام نمی‌بود، عمر هلاک می‌شد.

۷. اعوذ بالله من معضلة لیس لها ابوالحسن[1].

ترجمه: «به خدا پناه می‌برم از مشکلی که در حل آن علی نباشد».

۸. عن عمر قال: کنت أنا و ابوعبیده و ابوبکر و جماعة من اصحابه اذ ضرب رسول الله صلی الله علیه و آله منکب علی علیه السلام فقال: یا علی أنت اوّل المؤمنین ایماناً و اوّل المسلمین اسلاماً و أنت منّی بمنزلة هارون من موسی.[2]

ترجمه: «عمر گفت: روزی «من» و ابوعبیده و ابوبکر و جمعی از صحابه نزد رسول خدا بودیم. او دست به شانهٔ علی علیه السلام زد و فرمود: «ای علی! تو اول مؤمن و اول مسلمانی، تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی».



۳. علی علیه السلام از دیدگاه عثمان بن عفان

۱. عن محمّد بن یحیی بن حبان قال: کانت عند جدی حبان امرأتان، هاشمیة و الانصاریة؛ فطلق الانصاریة و هی ترضع فمرّت بها سنة ثمّ هلک عنها و لم تحض فقالت: أنا أرثه لم احض فاختصمنا الی «عثمان بن عفان» فقضی لها بالمیراث فلامت الهاشمیة عثمان فقال: هذا عمل ابن عمّک هو اشار علیاً بهذا؛ یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام[3]

---

۱. الفصول المهمة، ص ۱۸ - تهذیب التهذیب، ص ۳۳۸ - اسدالغابة، ج ٤، ص ۲۲.

۲. الریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۱٤.

۳. موطاء امام مالک بن انس فی طلاق المریض، ص ۳٦ - سنن بیهقی، ج ۷، ص ٤۱۹ - ابن حجر الاصابة، ج ۸، قسم اول، ص ۲۰٤ - الاستیعاب، ج ۲، ص ۷٦٤.

ترجمه: «محمّد بن یحیی بن حبان گفت: جدم دو زن داشت. یکی هاشمی و دیگری انصاری؛ زن انصاری را طلاق داد، در حالی که بچه شیر می‌داد. یکسال گذشت؛ جدم فوت کرد. زن نامبرده مدعی شد که من هنوز همسر اویم، چون تا کنون حیض ندیده ام. این دو زن شکایت خود را نزد عثمان بردند. او حکم به نفع زن انصاری داد و زن هاشمی، عثمان را سرزنش کرد و او (عثمان) در جواب گفت: من از پسر عمویت علی نظر خواستم. به اشارت او چنین حکم کردم».

محبّ طبری در ذیل همین روایت آورده است:

فارتفعوا الی عثمان فقال: هذا لیس لی به علم فارتفعوا الی علم علیه‌السلام فقال علی علیه‌السلام تحلفین عند منبر النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله انک لم تحیض ثلاث حیضات و لک المیراث، فحلفت فاشرکت فی الارث[1]

ترجمه: «عثمان گفت: من حکم این مسئله را نمی‌دانم. شکایت خود را پیش سوگند یاد کنی در این مدت سه بار حیض ندیده‌ای مستحق ارث خواهی بود. زن سوگند خورد و در ارث شریک شد».

٤. علی علیه‌السلام از دیدگاه معاویة بن ابی سفیان

١. عن ابی حازم قال: جاء رجلٌ الی معاویة فسئاله عن مسأله فقال: سل عنها علی بن ابیطالب، فهو أعلم قال: یا امیرالمؤمنین جوابک فیها أحبّ الی من جواب علی علیه‌السلام قال بئسما قلت: لقد کرهت رجلاً کان رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یغرزه بالعلم غرزاً و لقد قال له: أنت منی بمنزلة هارون من موسی الا انّه لانبی بعدی و

---

١. الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۹۷.

کان عمر اذا أشکل علیه شیء أخذ منه[1]

ترجمه: «از ابی حازم روایت شده است که مردی نزد معاویه آمد و از او مسأله‌ای پرسید. معاویهٔ گفت: از علی بپرس. مرد گفت: ای امیرالمؤمنین! جواب تو را بیشتر از جواب علی دوست می‌دارم. معاویه گفت: چه بد گفتی. از مردی کراهت ورزیدی که رسول خدا او را با علم بار آورده و درباره او فرمود: «نسبت تو به من به منزله هارون به موسی است جز این که پیامبر بعد از من نخواهد بود». برای عمر نیز هر وقت امری مشکل می‌شد از علی عليه السلام کمک می‌گرفت.

۲. و کان معاویة یکتب فیما ینزل به لیسأل له علی بن ابیطالب، فلمّا بلغه قتله؛ قال: ذهب الفقه و العلم بموت ابن ابی طالب. فقال له اخوه عتبة: لایسمع هذا منک أهل الشّام. فقال له: دعنی عنک[2]

ترجمه: «معاویه مسائلی که برایش پیش می‌آمد می‌نوشت تا از علی عليه السلام بپرسد و چون شنید که او را کشتند، گفت: فقه و علم با مرگ پسر ابوطالب از میان رفت. برادرش عتبه به او گفت: اهل شام این حرف را از تو نشنوند؛ گفت: «رهایم کن».

۳. قال معاویة بن ابی سفیان و هو الّذی کان یکنس بیوت الاموال و یصلّی فیها و هو الّذی قال یا صفرا و یا بیضاء غرّی غیری و هو الّذی لم یخلّف میراثاً و کانت الدّنیا کلّها بیده الا ما کان من الشّام[3]

۱ . الریاض النضرة، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲ . الاستیعاب، ج ۲، ص ٤٦۳.

۳ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۷۰.

ترجمه: «معاویه گفت: علی کسی بود که انبار بیت المال را جارو می‌کرد و پس از تقسیم آن در آن نماز می‌خواند. او کسی بود که خطاب به زر و سیم گفت: غیر مرا فریب دهید. او کسی بود که میراثی از خود باقی نگذاشت با این که تمام دنیای اسلام جز شام در دست او بود.»

۵. علی علیه السلام از دیدگاه سعد بن ابی وقاص

۱. عن عامر بن سعد ابی وقاص عن ابیه قال: أمر معاویة بن ابی سفیان سعداً فقال: ما منعک أن تسبّ اباتراب؟ فقال: اما ماذکرت ثلاثاً فألهن رسول الله صلی الله علیه و آله فلن اسبّه لان تکون لی واحدة منهنّ احبّ الی من حمرالنّعم، سمت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول له: و قد خلفه فی بعض مغازیة[1]

ترجمه: «عامر، پسر سعد بن ابی وقاص از پدرش سعد روایت کرده که گفت: معاویهٔ بن ابی سفیان به سعد گفت: چرا به ابوتراب ناسزا نمی‌گویی؟ گفت: مادام که سه خبر را به یاد می‌آورم، که رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ او فرموده، دشمنانش نمی‌دهم. سه چیزی که اگر یکی از آنها دربارهٔ من فرموده بود از تمامی نعمت‌های دنیا بیشتر ارزشش می‌دادم:

الف. هنگامی که در یکی از غزوات او را جانشین خود کرده بود، فرمود: آیا راضی نیستی نسبت به من چون هارون نسبت به موسی باشی جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد»؟

ب. در روز خیبر فرمود: فردا حتماً پرچم را به دست مردی می‌دهم که خدا

---

۱ . صحیح مسلم، کتاب فضائل الهمابه؛ سنن ترمذی؛ ج ۲، ص ۳۰۰؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۸۵؛ حصائص نسایی، ص ٤ – مروج الذهب، ج ۳.

و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند و چون فردا شد من گردن کشیدم که شاید آن مرد من باشم. ناگهان فرمود: علی را نزد من بخوانید و چون او را آوردند آب دهان در چشم او انداخت و پرچم را به دست او داد و خداوند قلعه را برای او گشود.

ج. وقتی آیه «... قل تعالوا ابنائنا و ابناء کم...» نازل شد، رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین را صدا زد و فرمود: «بار الها! اینان أهل بیت من هستند.»

عسقلانی بعد از نقل این داستان از «مسلم» و «ترمذی» چنین می‌نویسد:

و این روایت از «ابی یعلی» به وجهی دیگر نقل شده که «سعد» به معاویه گفت: اگر ارّه دو سره‌ای را بر سرم بگذارید که علی (علیه السلام) را سبّ کنم، هرگز این عمل را مرتکب نمی‌شوم».[1]

۲. عن سعد بن ابی وقّاص قال: عدم معاویه فی بعض حاجاته فدخل علیه سعد فذکروا علیاً فنال منه، فغضب سعد و قال: تقول هذا الرجل سمعت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه» و سمعته یقول: «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انّه لانبی بعدی» و سمعته یقول: «لاعطین الرّأیة الیوم رجلاً یحبّ الله و رسوله[2]».

ترجمه: «سعد بن ابی وقاص روایت کرده است که معاویه در بعضی از سفرهای حج خود به مدینه آمد و سعد از او دیدن کرد. در آن جا صحبت از علی

---

۱ . عسقلانی، فتح الباری، ج ۸، ص ۷۶ - ترجمهٔ امیرالمؤمنین من تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۷۱ رقم ۱۱۰۲ - المطالب العالیه، ج ٤، ص ٦٤ حیاة الصحابة، ج ۲، ص ٤۳۵.

۲ . ابن ماجه، صحیح، باب فضل اصحاب رسول الله، ص ۱۲ - خصایص نسایی، ص ٤، بـا کمـی تفاوت.

ﷺ به میان آمد و معاویه از او بدگویی کرد. سعد خشمگین شد و گفت: دربارهٔ کسی حرف می‌زنی که من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «هر که من مولای اویم علی مولای اوست» و شنیدم که می‌فرمود: «تو نسبت به من به منزله هارون برای موسی هستی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد».

در جنگ خیبر شنیدم که می‌فرمود: «امروز پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسول را دوست می‌دارد.»

٦. علی ﷺ از دیدگاه عمرو بن العاص

١. عن عمرو بن العاص قال: لما قدمت من غزوة ذات السلاسل و كنت أظن انّ ليس أحد أحبّ الى رسول الله ﷺ منى فقلت: يا رسول اللهاى النّاس أحبّ اليک؟ فذكر فى كنز العمال اناساً (اى ان قال) عمرو بن العاص قلت: يا رسول الله فأين على؟ فالتفت الى اصحابه فقال: انّ هذا ليسألنى عن النّفس[1].

ترجمه: «از عمرو بن عاص روایت شده که گفت: وقتی از غزوهٔ «ذات السلاسل» برگشتم با خود می‌اندیشم که کسی نزد رسول خدا محبوبتر از «من» نیست. عرض کردم یا رسول الله چه کسی نزد شما از همه محبوبتر است.

در کنز العمال افرادی را نام برده تا آنجا که عمرو بن عاص می‌گوید: یا رسول الله چرا دربارهٔ علی حرف نمی‌زنی؟

رسول خدا رو به اصحاب کرد و فرمود: «این مرد را ببینید از جان من می‌پرسد؟»

---

١. کنز العمال، ج ٦، ص ٤٠٠.

۷. علی علیه السلام از دیدگاه انس بن مالک

۱. عن انس بن مالک قال: صعد رسول الله صلی الله علیه و آله المنبر فذکر قولاً کثیرا ثمّ قال: «این علی بن ابیطالب؟» فوثب الیه فقال: ها اناذا یا رسول الله. فضمّه الی صدره و قبّل بین عینیه و قال یا علی وصته معاشر المسلمین هذا اخی و ابن عمی و ختنی هذا لحمی و دمی و شعری هذا ابو السبطین الحسن و الحسین سیدی شبابا أهل الجنة[۱].

ترجمه: «انس بن مالک گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله بالای منبر رفت و سخنان زیادی گفت، و سپس فرمود: «علی بن ابیطالب کجاست؟ علی از جا برخاست و عرض کرد من اینجا هستم یا رسول الله صلی الله علیه و آله. پیامبر او را به سینه خود چسباند و میانۀ دو چشم او را بوسید و با صدای بلند فرمود: مسلمانان! این برادر من، پسر عمّ من و داماد من است. این گوشت من و خون و موی من است. این پدر دو سبط من حسن و حسین است که سید و آقای جوانان اهل بهشتند».

۲. عن انس بن مالک قال: کنت عند النّبی صلی الله علیه و آله فرأ علیاً مقبلاً فقال: یا أنس قلت: لبیک قال: هذا المقبل حجتی علی امتی یوم القیامة[۲].

ترجمه: «انس بن مالک می‌گفت: روزی در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بودم، همین که مشاهده کرد علی می‌آید، فرمود: «این شخصی که می‌آید در روز قیامت حجّت «من» بر امّت من است».

---

۱. ذخائر العقبی، ص ۹۲.

۲. ذخائر العقبی، ص ۷۷ – تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۸ – مودّة القربی، ص ۲۴۸.

۸. علی علیه السلام از دیدگاه عبدالله بن عمر

عن ابن عمر قال: انّ رسول الله صلی الله علیه و آله اخی بین اصحابه. فاخی بین ابوبکر و عمر و بین طلحه و الزّبیر و بین عثمان بن عفّان و عبدالرّحمن بن عوف، فقال علی علیه السلام «یا رسول الله انّک قد اخیت بین اصحابک فمن اخی؟» قال رسول الله صلی الله علیه و آله «اما ترضی یا علی أن أکون اخاک؟». قال ابن عمر و کان علی جلداً شجاعاً فقال علی علیه السلام بلی یا رسول الله صلی الله علیه و آله فقال رسول الله صلی الله علیه و آله **انت اخی فی الدّنیا و الاخرة**[1].

ترجمه: «ابن عمر روایت کرده است: رسول خدا در بین اصحابش پیمان برادری برقرار می‌کرد. عمر را با ابوبکر و طلحه را با زبیر و عثمان را عبدالرحمن برادر کرد. علی علیه السلام عرض کرد: «ای رسول خدا! میان اصحاب خود برادری برقرار کردی. پس برادر من کیست؟»

فرمود: «یا علی یا راضی نیستی که من برادر تو باشم؟». پس عمر گفت: علی مردی جدّ و شجاع بود. او گفت: بلی! ای رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فرمود: «پس تو در دنیا و آخرت برادر من هستی».

۲. عن ابن عمر قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله فی حجة الوداع و هو علی ناقته فضرب علی منکب علی علیه السلام و هو یقول: اللهم اشهد اللهم قد بلغت هذا اخی و ابن عمی و صهری و ابو ولدی اللهم کب من عاداه فی النّار[2].

ترجمه: «از پسر عمر روایت شده که گفت: رسول خدا در حجة الوداع، در

---

۱ . مستدرک الصحیحین، ح ۳، ص ۱۴ – الرّیاض النضرة، ج ۲، ص ۱۶۷.

۲ . کنزالعمال، ج ۳، ص ۶۱ – ج ۶، ص ۱۵۴.

حالی که بر ناقه‌ای سوار بود، به شانهٔ علی زد و چنین فرمود: «بار الها! گواه باش من آنچه را که بر ذمّهٔ خود داشتم ابلاغ کردم، این برادر من، پسر عم و داماد و پدر فرزندان من است. خدایا دشمنانش را به رو در آتش افکن».

۹. علی علیه السلام از دیدگاه زبیر بن العوام

ابوالاسود دوئلی می‌گوید: وقتی علی علیه السلام با سپاهیانش به سپاه طلحه و زبیر نزدیک شد در آن هنگام «دو صف» در مقابل هم قرار گرفتند. علی علیه السلام سوار بر استر؛ پیش روی لشکر دشمن ایستاد و فرمود: «بگوئید زبیر نزد من آید».

زبیر را صدا زدند. نزدیک علی علیه السلام شد. حضرت فرمود: «ای زبیر! تو را به خدا سوگند می‌دهم هیچ یاد می‌آوردی آن روزی را که من و تو در فلان محل بودیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله از ما دو نفر گذشت و به تو فرمود: «ای زبیر! آیا علی را دوست داری؟» و تو گفتی: آیا پسرخاله و پسر عمه‌ام و کسی را که در دین من است دوست ندارم؟! آن گاه رو به من کرد و فرمود: «یا علی! آیا زبیر را دوست داری؟» عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله «آیا پسر عمه ام و کسی را که بر دین من است دوست ندارم؟». پس رو به تو کرد و فرمود: «آگاه باش ای زبیر! به خدا سوگند تو روزی بر روی علی شمشیر می‌کشی و در آن روز تو تجاوز کار و بر وی ستم خواهی داشت؟»

زبیر گفت: آری! به خدا سوگند یادم آمد و از آن روزی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله این سخن را شنیدم تا امروز فراموشم شده بود و به خدا سوگند با تو جنگ نمی‌کنم.

پس زبیر به لشکرگاه خود برگشت. پسرش گفت چه خبر است؟ گفت: علی

علیه‌السلام حدیثی را که «او» و «من» از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده بودیم به یادم آورد. از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده بودم که فرمود: «به خدا تو با او جنگ می‌کنی در حالی که ظالم بر او باشی» و اینک من از جنگ با او منصرف شده ام. عبدالله به پدرش گفت: آخر تو برای جنگ آمده ای؟ گفت: نه، من آمده ام میان مردم اصلاح کنم. اینک تو این کار را بکن. بگذار خداوند به دست تو مردم را اصلاح کند.

عبدالله گفت: حالا که سوگند خورده‌ای با او قتال نکنی، غلام خود را به عنوان کفاره آزاد کن و همین جا بمان تا اصلاح در میان امّت به دست تو فراهم شود. همین که آتش شعله ور شد طرف اسب خود رفت و سوار بر آن شده و از معرکهٔ قتال دور شد[۱].



۱۰. علی علیه‌السلام از دیدگاه ابوهریره

۱. عن داود بن یزید الاودی عن ابیه قال: دخل ابوهریره المسجد فاجتمع الیه النّاس فقام الیه شابٌ فقال: انشدک بالله سمعت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» قال. فقال: انی اشهد انی سمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول: «من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه[۲]».

ترجمه: «داود بن یزید از پدرش روایت کرده که گفت: ابو هریره داخل مسجد شد. مردم دورش را گرفتند آن وقت جوانی برخاست و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیده اید که می‌فرماید: «هر که من

---

۱ . کنزالعمال، ج ٦، ص ۸۲ – مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۳٦٦ – اسدالغابهٔ، ج ۲، ص ۱۹۹.
۲ . هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵.

مولای او هستم علی هم مولای اوست. بار الها! دوست دار کسی را که علی را دوست دارد و دشمن دار کسی را که او را دشمن داشته باشد.» ابوهریره گفت: شهادت می‌دهم که از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه».

۲. عن ابی هریره قال: من صام یوم ثمانی عشرهٔ من ذی الحجهٔ کتب له صیام ستین شهراً و هو یوم غدیر خم لما اخذ النّبی ﷺ بید علی بن ابی طالب فقال: ألست ولی المؤمنین قالوا بلی یا رسول الله قال: «من کنت مولاه فعلی مولاه...[1]».

ترجمه: «ابو هریره گفت: هر کس روز هجدم ذی الحجه را که همان روز غدیر «خم» است، روزه بگیرد، ثواب ٦٠ ماه روزه برایش می‌نویسد. رسول خدا ﷺ در همان روز دست علی ﷺ را گرفت و فرمود: «آیا من ولی مؤمنان نیستم؟» گفتند: بلی یا رسول الله! فرمود: «هر که من مولای او هستم علی نیز مولای اوست».

۲. عن ابی هریره قال: سمعت رسول الله ﷺ یقول: «النظر الی وجه علی عباده[2]»

ترجمه: «ابوهریره گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «نگاه به صورت علی عبادت است.»

۱۱. علی ﷺ از دیدگاه عایشه؛ دختر ابوبکر

۱. اخرج الدیلمی عن عایشهٔ انّ النّبی ﷺ قال: «خیر اخوتی علی و خیر

---

۱. تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۲۹۰.

۲. تاریخ بغداد، ج ۳، ص ٥١.

اعمامی حمزة و ذکر علی عبادة»[1].

ترجمه: «دیلمی از عایشه روایت کرده که رسول خدا فرمود: «بهترین برادرانم علی است و بهترین عموهایم حمزه و یاد علی عبادت است».

۲. عن عروة عن عایشة قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله النّظر الی وجه علی عبادة[2].

ترجمه: «عروهٔ از عایشه روایت می‌کند که پیامبر فرمود: «نگاه کردن به صورت علی عبادت است».

۳. ابن ابی شیبه به سند بسیار خوب و صحیح از عبدالرحمن بن ابزی روایت کرده که گفت: عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی در روز جمل خود را به «عایشه» رسانید، در حالی که عایشه هنوز در هودجش بود و به او گفت:

«یا امّ المؤمنین! آیا یادت هست که من بعد از قتل عثمان نزد تو آمدم و از تو پرسیدم بعد از عثمان به خلافت و امامت چه کسی تن در دهم؟ تو گفتی دست از علی علیه‌السلام برمدار.»

عایشه سکوت کرد و چیزی نگفت. پس با برادرش «محمد» شترش را بند نهاده و پیاده‌اش کرده و او را نزد علی علیه‌السلام بردیم: «آن حضرت دستور داد خانه‌ای برایش اختصاص دهید[3].»

٤. و قالت عایشه: «لما بلغها قتل علی علیه‌السلام لتصنع العرب ما شاءت فلیس لها

---

۱ . الصواعق المحرقه، ص ۷٤، کنزالعمال، ج ٦، ص ۱۵۲، الاصابهٔ، ج ٤.

۲ . حلیهٔ الاولیاء، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳ . المعجم الکبیر، ج ۱٦، ص ۱۱۰، مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ٤۱، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۵۱.

احد ینهاها»[۱]

ترجمه: «هنگامی که خبر قتل علی علیه السلام به عایشه رسید گفت: حالا دیگر عرب هر کاری که می‌خواهد بکند؛ چون دیگر کسی نیست که جلو آنها را بگیرد».

۵. عن عایشه قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله لما حضرته الوفاء ادعوا الی حبیبی فدعوا له ابابکر فنظر الیه ثمّ وضع رأسه ثمّ قال: «ادعوا الی حبیبی فدعوا له عمر فلما نظر الیه وضع رأسه ثمّ قال: ادعوا لی حبیبی دعوا له علیاً فلما رأه ادخله معه فی الثوب الّذی کان علیه فلم یزل یحتضنه حتی قبض ویده علیه»[۲]

ترجمه: «عایشه گفت: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله آخرین نفس‌هایش را می‌کشید، فرمود: «حبیب مرا نزد من بخوانید، رفتند ابوبکر را صدا زدند. رسول خدا صلی الله علیه و آله سر برداشت همین که او را دید، سر بنهاد و فرمود: حبیب مرا نزد من بخوانید. رفتند عمر را صدا زدند. باز رسول خدا صلی الله علیه و آله با دیدن او سر بنهاد و فرمود: حبیبم را نزد من بخوانید.

رفتند علی علیه السلام را صدا زدند. رسول خدا همین که او را دید داخل بستر خود کرد و لحاف روی او انداخت و او را در آغوش گرفت؛ در حالی که دست به گردن علی داشت از دنیا رفت».

۶. عن عایشه، سألت ای النّاس احبَ الی رسول الله صلی الله علیه و آله قالت: **فاطمة**. فقیل

---

۱ . ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۲، ص ٤٦٩.

۲ . ذخایر العقبی، ص ۷۲، الریاض النضرة، ح ۲، ص ۱۸۰.

من الرّجال قال: زوجها ان کان ما علمت صواما قواماً[۱]

ترجمه: «از عایشه سؤال شد محبوب ترین مردم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چه کسی بود؟ گفت: فاطمه. گفتند: از مردان چه کسی؟

گفت: شوهرش. تا آن جا که می‌دانم او همواره روزه دار بود و به نماز مداومت داشت».

۷. و عنها و قد ذکر عندها علی فقالت: «ما رأیت رجلاً احبّ الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم منه و لا امرأهٔ احبّ الی رسول الله من امرأته»[۲]

ترجمه: «پیش عایشه صحبت از علی علیه السلام شد. گفت: من هیچ مردی محبوب تر از علی و هیچ زنی محبوب تر از همسرش فاطمه در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم».

۱۲. علی علیه السلام از نظر عمر بن عبدالعزیز أموی (متوفی ۱۰۱ ه.ق)

ابوالفرج اصفهانی به سند خود از عیسی بن عبدالله بن محمّد بن عمر بن علی از یزید بن عیسی مورق روایت کرده است:

«در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز در شام بودم. در آن هنگام عمر در «خناصره» اقامت داشت و به غیر بومیها دویست درهم می‌داد. پیش او رفتم. دیدم، در حالی که عبایی از پشم بر دوش و لنگی بر پا دارد، بر مسند تکیه زده است، از من پرسید: تو اهل کجائی؟ گفتم: اهل حجاز هستم. پرسید از کجای حجاز؟ گفتم: از مدینه. پرسید: از کدام قبیلهٔ مدینه هستی؟ گفتم: قریش. گفت: از

---

۱ . اسد الغابهٔ، ج ۵، ص ۵۲۲، الصواعق، ص ۷۲، الرياض النضرهٔ، ج ۳، ص ۱۱۵.

۲ . الرياض النضرهٔ، ج ۳، ص ۱۰۲.

کدام شاخهٔ قریش؟ گفتم: از بنی هاشم. گفت: از کدام خانوادهٔ بنی هاشم. گفتم: «مولای من علی علیه السلام است» گفت: علی کیست؟! سکوت اختیار کردم دوباره پرسید: علی کیست؟! گفتم: پسر ابوطالب. در این هنگام عبا را کنار گذاشت و نشست. سپس دست بر سینه‌اش گذاشت و گفت:

«انا و الله مولی علی» ثمّ قال: اشهد علی عدد ممن ادرک النّبی صلی الله علیه و آله یقول: «قال رسول الله من کنت مولاه فعلی مولاه»

ترجمه: «به خدا قسم من هم از موالیان علی هستم و افزود خدا را گواه می‌گیرم که از جماعتی از صحابه شنیدم می‌گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که من مولای اویم علی نیز مولای اوست».

سپس صدا زد: «مزاحم» مأمور پرداخت کجاست؟ و از وی پرسید به امثال ایشان چند درهم می‌دهی؟ گفت: دویست درهم. دستور داد به او ۵۰ دینار به خاطر ولایتش علاوه بر دویست درهم به علی علیه السلام بدهد. پس از من پرسید آیا مقرری داری؟ گفتم: نه؛ دستور داد نام او را در لیست مقرری بگیرها ثبت کنید...[1]

۱۳. علی علیه السلام در کلام احمد بن حنبل (۱۶۲-۲۴۱ ه.ق)

احمد بن حنبل، چهارمین مؤسس مذهب أهل سنت، در بغداد چشم به جهان گشود و در همان شهر فوت کرده است.[2]

۱. روی بسنده عن محمّد بن منصور الطوسی، یقول: سمعت احمد بن حنبل یقول ما جاء لأحد من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله من الفضائل ما جاء لعلی بن

---

۱. ابن منظور، مختصر تاریخ دمشقی، ج ۲۷، ص ۳۸۶، الاغانی، ج ۸، ص ۱۵۶.
۲. ابوزهرة، محمّد، تاریخ المذاهب الاسلامیة، ص ۱۶۰.

ابیطالب[1]

ترجمه: «حاکم به سند خود از محمّد بن منصور طوسی روایت کرد که می‌گفت: از احمد بن حنبل شنیدم که می‌گفت: هرگز احادیثی در فضل هیچ یک از اصحاب رسول خدا ﷺ به مثابهٔ فضل علی﵇ وارد نشده است.»

۲. عن عبدالله بن احمد بن حنبل قال: کنت بین یدی ابی جالساً ذات یوم فجائت طائفة من الکرخیین فذکروا خلافة أبی بکر و خلافة عمر بن الخطاب و خلافة عثمان بن عفان، فأکثروا و ذکروا خلافة علی بن ابیطالب ﵇ و زادوا و طالوا فوضع ابی رائسه الیهم فقال: یا هؤلاء قد اکثرتم القول فی علی ﵇ و الخلافة و الخلافة و علی ان الخلافة لم تزین علیاً بل علی زین الخلافة[2]

ترجمه: «خطیب بغدادی به سند خود از عبدالله بن احمد حنبل نقل می‌کند که می‌گفت: روزی در مجلس پدرم بودم که جمعی از مردم کرخ نزدش آمده دربارهٔ خلافت ابوبکر، عمر، عثمان و علی و حوادث و صحبت‌های بسیار طولانی به میان آوردند.

در پایان پدرم سرش را بلند کرد و گفت: دربارهٔ خلافت علی ﵇ زیاد حرف زدید و آنچه مسلم است آن است که آن سه نفر با احراز پست خلافت آبرو برای خود کسب کردند؛ ولی علی با خلیفه شدنش به خلافت آبرو داد».

خطیب بعد از نقل این جریان می‌نویسد: سیاری گفت: هنگامی که این حدیث را به یکی از شعیان گفتم در جواب گفت: نصف عداوتی که نسبت به

---

۱ . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۰۷.

۲ . بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۳۵.

احمد بن حنبل داشتم به خاطر این حرفی که زده شد، از قلبم زدوده شد.

۱۴. علی علیه‌السلام در کلام حاکم نیشابوری (متوفی ۴۰۳ ه.ق)

محمّد بن عبدالله نیشابوری مکنّی به ابو عبدالله معروف به ابن البیع؛ فقیه، قاضی، محدث حافظ از بزرگان فقها و محدثین نیشابور است که در عصر خود امام أهل حدیث و تألیفاتش به تصدیق أهل فنّ در موضوع خود بی نظیر بود و او نخستین کسی است که علم درایه را وضع نموده است.[۱]

قال الحاکم فقد تواترت الاخبار انّ فاطمه بنت اسد ولدت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فی جوف الکعبه[۲]

ترجمه: «حاکم گفت: به موجب اخبار متواتره فاطمهٔ بنت اسد امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب را در داخل کعبه به دنیا آورد».

۱۵. علی علیه‌السلام در نگاه امام محمّد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ه.ق)

قال المناوی فی فیض القدیر: ما هذا الفظه؛ قال الغزالی: قد علم الاوّلون و الآخرون انّ فهم کتاب الله منحصر الی علم علی و من جهل ذلک فقد ضلّ عن الباب الّذی من ورائه یرفع الله عن القلوب الحجاب حتی تحقق الیقین الّذی لایتغیر بکشف الغطاء[۳]».

ترجمه: «مناوی در فیض القدیر می‌نویسد: غزالی گفت: متقدمین و متأخرین همه می‌دانند که فهم کتاب خدا منحصر به علم علی علیه‌السلام است و اگر کسی این

---

۱. ابن خلکان، تاریخ، ج ۲، ص ۵۹ – ریحانهٔ الادب، ج ۷، ص ۴۲۷.

۲. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۵۹ – ریحانهٔ الادب، ج ۷، ص ۴۲۷.

۳. فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۶.

حقیقت را نفهمیده باشد درِ خانه‌ای را که خدا از آن در پرده‌ها را از روی دلها بر می‌دارد، گم کرده است».

۱۶. علی علیه السلام در نگاه زمخشری؛ محمود بن عمر بن احمد (۴۶۷-۵۳۸ هـ.ق)

زمخشری از فحول علمای اهل سنت در فقه، حدیث، تفسیر، نحو، لغت و همچنین در علم بیان، بلاغت و ادبیات عرب استاد کلّ و مرجع فاضل بوده و او را فخر خوارزم می‌گفتند.

ایشان تألیفات زیادی دارد که هر یک از آنها در اثبات تبحر علمی او، برهان قاطعی است و از همه مشهورتر تفسیر «الکشاف عن حقایق التنزیل» است که از شهرت جهانی برخوردار و مرجع استفادهٔ فحول است[1].

قال الزمخشری فی الکشاف فی ذیل تفسیر آیة المباهله فی سورة آل عمران:

«فأتوا رسول الله صلی الله علیه و آله و قد غدا محتضناً الحسین علیه السلام آخراً بید الحسن علیه السلام و فاطمة یمشی خلفه، و علی خلفها و هو یقول اذاً أنا دعوت فآمنوا». فقال اسقف نجران: یا معشرالنّصاری انّی لأری وجوهاً لو شاءو ان یزیل الله جبلاً من مکانه لا زاله فلا تباهلوا فتهلکوا.

ترجمه: «زمخشری در کشاف در ذیل آیه مباهله در سوره آل عمران می‌نویسد:

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز مباهله، در حالی که امام حسن و را در بغل و دست امام حسین را گرفته بود و حضرت فاطمه به دنبال او، و علی پشت سر فاطمه

---

۱. ریحانة الادب، ج ۲، ص ۳۷۹.

حرکت می‌کردند، هنگامی که به قرار گاه مباهله نزدیک می‌شدند، رسول خدا به ایشان فرمود:

«هرگاه من دعا کردم شما آمین بگوئید».

اسقف نجران همین که این وضع را دید گفت: ای نصارای نجران! من صورتها، و سیماهایی را می‌بینم که اگر از خدا بخواهند کوهی را از جای خود برکند، این کار را نیز انجام می‌دهند. پس با آنان مباهله نکنید که هلاک می‌شوید.

زمخشری بعد از نقل این حدیث می‌نویسد:

«و فیه دلیل لا شيء اقوی منه علی فضل اصحاب الکساء و فقه برهان واضح علی صحّة نبوة النّبي لانّه لم یرو أحد من موافق و لا مخالف انّهم اجابوا الی ذلک».[1]

ترجمه: «این آیه دلیل محکمی است بر فضیلت اصحاب کساء که هیچ دلیلی از چنین قوت برخوردار نیست و نیز دلالت واضحی بر ضحت نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله دارد؛ چون احدی، از مخالف و موافق، روایت نکرده است که مسیحیان نجران مباهله را پذیرفته باشند.

۱۷. علی علیه السلام در کلام فخر رازی (متوفی ٦٠٦)

۱. فی ذیل تفسیر قوله تعالی: «أم حسبت أنّ أصحب الکهف و الرّقیم کانوا من آیتنا عجباً» قال و أما علی کرّم الله وجهه فیروی ان واحداً من محبّیه سرق و کان عبداً اسود فأتی به الی علی فقال له: أسرقت؟ قال: نعم، فقطع یده. فانصرف

---

۱. تفسیر کشاف، ج ۱، ص ٤٣٤.

من عند علی عليه السلام فلقیه سلمان الفارسی و ابن الکواء فقال ابن الکواء: من قطع یدک؟ فقال: امیرالمؤمنین و یعسوب المسلمین و ختن الرسول و زوج البتول.

فقال: قطع یدک و تمدحه؟! فقال: و لم لا امدحه و قد قطع یدی بحق و خلّصنی من النّار...».[1]

ترجمه: «فخر رازی در ذیل آیۀ نهم سورۀ کهف می‌نویسد:

اما دربارۀ علی «کرم الله وجهه» روایت شده است که یکی از دوستدارانش که مرد سیاه چهره‌ای بود دزدی کرده بود. وقتی او را به حضورش آوردند پرسید: آیا دزدی کرده ای؟

گفت: آری! حضرت دستش را قطع کرد و آن مرد هنگام برگشت به سلمان فارسی و ابن الکوا خارجی و آشوب گر برخورد کرد. ابن الکوا پرسید: چه کسی دستت را برید؟

گفت: امیرالمؤمنین و پیشوای مسلمین، داماد رسول خدا و همسر فاطمه زهرا عليها السلام.

گفت: وای بر تو! دستت را قطع کرده است و این چنین به مدح و ثنایش پرداخته‌ای؟

گفت: چرا مدحش نگویم که او دست مرا به حق بریده و از آتش نجاتم داد.

هنگامی که سلمان این جریان را به علی عليه السلام گزارش داد، حضرت دستور داد و آن مرد سیاه را آوردند، حضرت دست خود را بر ساعد او گذاشت و با دستمالی دست و ساعد، او را بست و دعا خواند. بعد صدائی از آسمان شنیدم که

---

۱ . التفسیر الکبیر فخر رازی، ذیل آیۀ ۹، سورۀ کهف (أم حسبت ان...).

دستمال را از روی دست او بردارید. همین که دستمال را برداشتیم، دیدیم دستش به اذن خدا بهبود یافته است.

۲. الفخر رازی فی تفسیر الکبیر فی ذیل تفسیر قوله تعالی: «تلک الرّسل فضلنا بعضهم علی بعض...» فی سورة البقره قال: روی انّه قال (یعنی النّبی ﷺ) بعد محاربة علی ﷺ لعمرو بن عبدود، کیف وجدت نفسک یا علی؟ قال: وجدتها لو کان کلّ اهل المدینة فی جانب لقدرت علیهم...[1]

ترجمه: «فخر رازی در تفسیر کبیر در سوره بقره آیه «تلک الرّسل فضلنا بعضهم علی بعض...» روایت کرده که رسول خدا ﷺ از علی ﷺ، بعد از کشتن عمرو بن عبدود پرسید، یا علی در هنگام مبارزه با عمرو خود را چگونه دیدی؟

عرض کرد: در آن لحظه از چنان قدرتی برخوردار بودم که اگر تمامی اهل مدینه می‌خواستند با من درگیر شوند، بر همه آنها غالب می‌آمدم»

۳. در تفسیر کبیر ذیل سوره کهف آیه «أم حسبت أنّ أصحب الکهف و الرّقیم کانوا من ءایتنا عجباً» ضمن بر شمردن دلایل امکان وقوع کرامات می‌نویسد:

به همین جهت می‌بینم هر کس علم به احوال عالم غیب بیشتر دارد، قلبی قوی تر و اعصابی شکننده تر ادرد و لذا علی بن ابی طالب «کرم الله وجهه» را می‌بینم که می‌فرماید: «به خدا سوگند درب خیبر را در آن حال با نیروی جسمانی از جایش بر نکندم بلکه با نیروی ربانی این کار را به انجام رساندم».

این قدرت و توان بدان جهت است که علی «کرم الله وجهه» در آن حال به

---

۱ . تفسیر فخر رازی، ذیل سورهٔ بقره، آیه ۲۵۳.

کلی از عالم ماده و جسم منقطع شده بود و ملائکه نور عالم کبریایی را بر دلش تابانده و در نتیجه روح وی روحی قوی شبیه به ارواح ملکی شد و أشعۀ عالم قدس و عظمت در دلش تلألؤ کرد و قدرتی یافت که دیگران هرگز به چنین قدرتی دسترسی پیدا نمی‌کنند.

۴. فخر رازی در تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب) ضمن سورۀ فاتحۀ در جهر واخفات «بسم الله الرحمن الرحیم» جهر را اختیار کرده و چند دلیل نیز بر آن اقامه کرده است: السابع ان الدلائل العقلیه موافقة لنا و عمل علی بن ابی طالب معنا و من اتّخذ علیاً اماماً لدینه فقد استمسک بالعروة الوثقی فی دینه و نفسه».

ترجمه: «هفتم این که دلایل عقلی موافق ماست و عمل علی بن ابی طالب علیه السلام هم موید ما است؛ هر کس در دینش «علی» را امام خویش قرار دهد به دست آویز استوار محکمی چنگ زده است».

۱۸. علی علیه السلام در نگاه ابن ابی الحدید (۵۸۵-۶۵۶)؛ شارح نهج البلاغه

ابو حامد هبة الله بن محمّد بن أبی الحدید مدائینی از بزرگان علمای اهل سنت است. به طوری که معروف است در اصول مذهب اعتدال را برگزید و در فروع شافعی مذهب بوده است.

شرح نهج البلاغه او حاکی از موالات وی نسبت به مولای متقیان علی علیه السلام و خاندان رسالت است؛ به ویژه هزار فقره از احادیث و کلمات قصار علویۀ که بر شرح خود افزوده است، مؤید دیگر این قضیه است و برتر از همۀ قصائد، سبع علویۀ اوست که در فضایل و مدائح آن حضرت سروده است اما اگر بخواهیم همۀ قصائد و سخنانی را که ابن ابی الحدید در مدح مولای متقیان آورده است

بیاوریم سخن به درازا می‌کشد و از تناسب بحث، که بنا بر اختصار است، خارج می‌شود.

به همین دلیل چند جمله از کلام او را در اینجا می‌آوریم:

فأمّا فضائله فانّه قد بلغت من العظم و الجلالهٔ و الانتشار و الاستشهار مبلغاً یسمج معه التعرض لذکرها و التّصدی لتفصیلها فصارت کما قال ابو العینا لعبیدالله بن یحیی بن خاقان وزیر المتوکل و المعتمد رائیتنی فیما اتعاطی من وصف فضلک کالمخبر عن ضوء النّهار الباهر و القمر الزاهر الّذی لایخفی علی النّاظر فایقنت انّی حیث انتهی بی القول منسوب الی العجز مقصرّ عن الغایة فانصرفت عن الثناء علیک الی الدعاء لک، و وکّلت الاخبار عنک الی علم الناس بک.

و ما اقول فی رجل اقرّ له اعداؤه و خصومه بالفضل و لم یمکنهم جحد مناقبة و لا کتمان فضائله فقد علمت انّه استولی بنو امیهٔ علی سلطان الاسلام فی شرق الارض و غربها و اجتهدوا بکلّ حیلهٔ فی اطفاء نوره و التحریض علیه و وضع المعایب و المثالب له و لعنوه علی جمیع المنابر و توعدّوا مادحیه بل حبسوهم و قتلوهم و منعوا من روایة حدیث یتضمن له فضیلهٔ او یرفع له ذکراً حتی حظروا ان یسمی احد باسمه فما زاده ذلک الا رفعة و سمّو او کان کالمسک کلما ستر انتشر عرفه و کلما کتم تضوع نشره و کالشمس لاتستر بالراح و کضوء النَهار ان حجبت عنه عین واحدهٔ ادرکته عیون کثیره»

ترجمه: «می گوید: چه گویم دربارهٔ مردی که دشمنانش به فضل او اقرار کردند و نتوانستند فضایل و مناقب او را کتمان کنند و معلوم است که بنی امیه با آن که مالک شرق و غرب عالم شدند و نهایت سعی و مکر در خاموش کردن

نور او نمودند و احادیث بسیاری در مثالیب و معایب او و نزدیکان او وضع کردند و بر منابر سبّ و لعن او نمودند و مداحان و شیعیانش را زندانی و قتل و غارت نمودند و مردم را از روایت حدیثی که دلالت بر فضل و منقبت او کند اکیداً منع کردند تا آنجا که بر مردم حرام کردند که نام او را بر زبان برانند آنان هر چه بیشتر در این زمینه از خود سماجت نشان دادند همان اندازه نام او بلندتر و قدرش رفیع تر شد. مانند مشک که هر قدر آن را پنهان کنند بویش مخفی نماند و مثل آفتاب که به کفت دست پوشیده نشود و مانند روز روشن که اگر یک چشم آن را نبیند، چشمان زیادی آن را خواهد دید».

و قد عرفت ان اشرف العلوم هو العلم الالهی لانّ شرف العلم بشرف المعلوم و معلومه أشرف الموجودات فکان هو أشرف العلوم و من کلامه اقتبس و عنه نقل و الیه انتهی و منه ابتداء...

ترجمه: «و تو می‌دانی که اشرف علوم علم خداشناسی است و هر که خدا را شناخته از او شناخته و چراغ هدایت از بیان او افروخته و راه خداشناسی به شمع کلام او روشن گشته و دست تعلیم او نور در دلهای علما سرشته است.

معتزله، که اهل توحید و عدل و ارباب نظر و عقل و در این فن استاد جهانیانند، شاگردان او هستند و اشاعره نیز معلومات خود را از آن حضرت کسب نموده اند.

استاد مشایخ اشاعره و معتزله آن حضرت است و انتساب امامیه و زیدیه به آن حضرت ظاهر است».

و من العلوم: علم الفقه و هو اصله و اساسه و کل فقیه فی الاسلام فهو عیال

علیه و مستفید من فقهه.

ترجمه: «از جمله علوم علم فقه است که آن حضرت اصل و اساس آن بوده و هر فقهی در اسلام عیال او بوده و از فقه او استفاده کرده است».

اما پیروان ابوحنیفه مانند؛ ابو یوسف و محمّد و غیر اینها همه علم را از ابوحنیفه کسب کرده اند؛ اما شافعی فقه را از محمّد بن حسن آموخته و فقه او نیز به ابوحنیفه بر می‌گردد.

احمد بن حنبل نیز فقه را نزد شافعی فرا گرفته است که در نتیجه فقه او نیز به ابوحنیفه بر می‌گردد و ابوحنیفه فقه را از جعفر بن محمد علیه السلام آموخته است که جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش. پس همه علوم به علی بر می‌گردد.

اما مالک بن انس، فقه را از ربیعه فراگرفته و ربیعه از عکرمه و عکرمه از عبدالله بن عباس و ابن عباس نیز از علی علیه السلام آموخته است.

فقه شافعی را از طریق مالک نیز می‌توان به علی علیه السلام برگرداند؛ بدین ترتیب که فقه فقهای چهارگانه اهل سنت به علی منتهی می‌گردد؛ اما فقه شیعه که رجوع آن به علی روشن است. همچنین فقهای صحابه، مانند عمر بن خطاب و عبدالله بن عباس که مراجعاتشان به علی علیه السلام بسیار معروف است، از علی علیه السلام اخذ کرده اند اما منشأ علم ابن عباس که علی بوده بسیار روشن است؛ منشأ علم عمر، علم «علی» است؛ چون رجوع مکرّر عمر به علی علیه السلام در بسیاری از مسائل مشکلی که در نزد همگان معروف است و اعتراف خودش که به طور مکرر می‌گوید: «لو لا علی لهلک عمر» و «لابقیت لمعظلة لیس لها ابوالحسن» و «لایفتینّ أحد فی المجسد و علی حاضر»؛ روشن می‌کند که علم فقه به طور کلی به امام علی علیه السلام

منتهی می‌شود.

از طریق عامه و خاصّه وارد شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اقضاکم علی[1]» منظور از «قضا» همان علم فقه است. بنابراین علی علیه السلام فقیه‌ترین صحابه هست.

باز هم روایت کرده اند؛ موقعی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «علی» را برای قضاوت به یمن اعزام فرمود او را دعا کرد و گفت:

«اللهم اهد قلبه و ثبّت لسانه»؛

ترجمه: «خدایا! قلبش را هدایت و زبانش را ثابت گردان».

علی علیه السلام فرمود: «فما شککت بعدها فی قضاء بین اثنین»؛ «پس از دعای پیامبر در داوری میان دو نفر هرگز به شک و تردید روبرو نشدم».

و من العلوم: علم تفسیر القرآن؛ و عنه أخذ و منه فرع و اذا رجعت الی کتب التَفسیر علمت صحة ذلک لانَ اکثره عنه و عن عبدالله بن عباس و قد علم النّاس حال ابن عباس فی ملازمته له و انقطاعه الیه و انّه تلمیذه و خریجه و قیل له: این علمک من علم ابی عمّک؟ فقال: کنسبة قطرة من المطر الی البحر المحیط.

ترجمه: «از جمله علوم، تفسیر قرآن است که به تمامی از علی علیه السلام مأخوذ است؛ چون ابن عباس، استاد مفسرین، اکثر این علم را از او گرفته است.

او شاگرد علی علیه السلام بوده است و از ابن عباس پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چه نسبتی دارد؟ گفت: مثل قطرهٔ باران نسبت به دریای بی کران است».

و من العلوم: علم النّحو و العربیة و قد علم النّاس کافة أنّه هو الّذی ابتدعه و أنشاه و املی علی ابی الاسود الدوئلی جوامعه و اصوله من جملتها: الکلام کلّه

---

۱ . سیوطی، جامع الصغیر، ج ۱، ص ۵۸.

ثلاثة اشیاء؛ «اسم» و «فعل» و «حرف».

و من جملتها تقسیم الکلمة الی «معرفة» و «نکره» و تقسیم الاعراب الی «الرفع» و «النصب» و «الجر» و «الجزم»[1] و هذا یکاد یلحق بالمعجزات لان القوة البشریة لا تفی بهذالحصر و لاتنحض بهذا الاستنباط»

ترجمه: «از جملهٔ علوم؛ علم نحو و ادبیات عرب است که همه می‌دانند، این علم را علی علیه‌السلام اختراع کرده است و ابوالاسود دوئلی آن را تدوین کرده است و اصول و قواعد آن را علی علیه‌السلام بیان فرموده است؛ از جمله کلام را بر سه نوع به عنوان «اسم» و «فعل» و «حرف» همچنان کلمه را به «معرفه» و «نکره» تقسیم نموده است و نیز اعراب را منحصر در «رفع» و «نصب» و «جر» و «جزم» دانسته است که این ابداع و ابتکار، بدون تردید، نوعی معجزه شناخته می‌شود؛ زیرا قدرت فکری بشر از تنظیم و ترتیب این امور عاجز است.

ابن ابی الحدید سپس راجع به کمالات و فضایل انسانی حضرت مانند شجاعت، سخاوت، عدالت، حلم، عفو، حسن خُلق، زهد، تقوا، عبادت، فصاحت و بیان آن امام سخن به میان آورده و راجع به هر کدام نمونه هایی ذکر کرده و سرانجام می‌نویسد:

«چه بگویيم!! در شأن مردی که در هدایت از همهٔ مردم سبقت گرفته و زمانی که او به خدا ایمان آورده، همگان مشغول عبادت سنگها بوده اند و هیچ کس بر او در توحید سبقت نداشته، مگر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که رایت سبقت در عالم افراشته.»

---

۱ . معجم الادبا، ج ١٤، ص ٤٢-٥٠.

اکثر أهل حدیث بر آنند که او در متابعت از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از همه مقدم است و به او ایمان آورده است چنان که علی علیه‌السلام خود فرموده است:

«انا الصدّیق الاکبر و أنا الفاروق الأوّل أسلمت قبل الاسلام النّاس و صلّیت قبل صلاتهم».

آنچه بیان شد، گوشه‌ای از فضایل آن حضرت اسم که اگر بخواهیم مناقب او را به تفضیل بیان کنیم، به کتاب‌ها و زمان‌های طولانی نیاز داریم.[۱]

۱۹. علی علیه‌السلام در نگاه احمد شهاب الدین

احمد شهاب الدین، مؤلف کتاب «توضیح الدلائل علی ترجیح الفضایل»، در این که علی در جمیع صفات شبیه و مانند پیامبر بوده می‌نویسد:

و لایخفی ان مولانا امیرالمؤمنین علیه‌السلام قد شابه النّبی فی کثیر بل اکثر الخصال الرضیه و الافعال الزکیه و عاداته و عباداته و احواله العلیة و قد صحّ ذلک له بالاخبار الصحیحة و الاثار الصریحة و لایحتاج الی اقامة الدلیل و البرهان و لایفتقر الی الیضاح حجة و بیانا و قد عد بعض العلما بعض الخصال لامیر المؤمنین علی علیه‌السلام التی هو فیها نظیر سید نا النّبی الامّی.

ترجمه: «مخفی نماند که مولای ما امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بیشتر اوصاف پسندیده و کردار پاک، عادات و عبادت و حالات به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شباهت دارد و این مطلب احتیاجی به دلیل و برهان و حجت و بیان ندارد».

برخی از آن خصال را که در آن شبیه پیامبر است را به اختصار می‌آوریم:

---

۱ . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶-۳۰.

۱. نسب: در نسب علی مانند پیامبر است.

۲. طهارت:

نظیره فی الطهارة بدلیل قوله تعالی: «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهّر کم تطهیراً»

یعنی علی علیه السلام در طهارت و پاکی نظیر پیامبر است به دلیل آیه تطهیر که درباره پنج تن آل عبا نازل گردیده است».

۳. ولایت:

و نظیره فی الولایة بدلیل قوله «انّما ولیکم الله و رسوله و الّذین آمنوا الّذین یقیمون الصّلوة و یؤتون الزّکاة و هم راکعون»

ترجمه: «نظیر آن حضرت است در آیه مزبور از حیث ولایت بر امّت به دلیل «انما ولیکم الله» به اتفاق فریقین دربارهٔ علی علیه السلام نازل گردید است».

٤. نشر احکام:

و نظیره فی الاداء و التبلیغ بدلیل الوحی الوارد علیه یوم اعطاء سورة برائت لغیره فنزل جبرئیل و قال لایؤدیها الا انت او هو منک فستعادها منه فاداها علی (رض) فی الموسم»

ترجمه: «و نظیر آن حضرت است در اداء رسالت و تبلیغ دین به دلیل سورهٔ برائت و نزول آن بر پیامبر خاتم.

حضرت آیه را به ابوبکر داد تا در موسم حج برای اهل مکه قرائت کند جبرئیل نازل شد و عرض کرد: او اداء رسالت نتواند مگر خودت یا کسی که از تو باشد. پس حضرت آیات سورهٔ برائت را، به امر خدا، از ابوبکر گرفت و به

علی داد تا در موسم اداء نماید».

٥. پیشوا:

نظیره فی کونه مولی الامّة بدلیل قوله صلی الله علیه و آله «من کنت مولاء فهذا علی مولاه».

ترجمه: «و نظیر آن حضرت است در ولایت بر امّت به دلیل فرمودهٔ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «هر که من مولای او هستم علی هم مولای اوست».

٦. روح:

نظیره فی مماثلهٔ نفسیهما و ان نفسه قامت مقام نفسه و ان الله تعالی اجری نفس عجلی مجری نفس النّبی صلی الله علیه و آله فقال: «و من حاجک فیه من بعد ماجائک من العلم...»

ترجمه: «و نظیر آن حضرت است در همسان بودن نفس آن دو، و این که نفس علی صلی الله علیه و آله قائم مقام نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله است، چنان چه در آیهٔ مباهله علی را به منزلهٔ نفس آن حضرت قرار داده است».

٧. شرافت و مقام:

و نظیره فی فتح بابه فی المسجد کفتح باب رسول الله و جواز دخول المسجد جنباً کحال رسول الله صلی الله علیه و آله علی السواء.

ترجمه: «و نظیره آن حضرت است در فتح باب او به مسجد، مثل فتح باب رسول خدا و جواز عبور و مرور او از مسجد در حال جنابت مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله».

٢٠. علی علیه السلام از نگاه دکتر محمّد حسین ذهبی:

دکتر ذهبی، استاد دانشگاه الازهر و مؤلف کتاب التفسیر و المفسرون، در

معرّفی شخصیت علمی امام شیعیان امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌گوید:

کان رضی الله عنه بحراً فی العلوم کان قوی الحجهٔ، سلیم الاستنباط اوتی الحظّ الاوفر من الفصاحة و الشعر، و کان ذا عقل، قضائی ناضج و بصیرة نافذة الی بواطن الامور. کثیرا ما کان یرجع الیه الصحابة فی فهم ما خفی و استجلاء ما اشکل[1].

ترجمه: «علی دریای علم و استدلالش قوی و استنباطش درست و از فصاحت، خطابه و شعر بهرهٔ فراوان داشت. عقل قضائیش کامل بود و بصیرت نافذ به بواطن امور داشت و در موارد زیادی صحابه برای حل مشکل خود به او مراجعه می‌کردند».

علی علیه السلام از دیدگاه دیگر صحابه در کتب اهل تسنن

۱. علی علیه السلام از دیدگاه عبدالله بن عباس

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، بکنی به «ابوالعباس» معروف به «ابن عباس» بنابر مشهور از اکابر صحابه و جد اعلای خلفای بنی عباس (متوفی ٦٨ ه.ق) است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره‌اش چنین دعا کرد:

«اللهم فقّهه الدّین و علّمه التّأویل».[2]

و نیز در حق او گفت: «اللهم اعط ابن عباس الحکمهٔ و فی علّمه التّأویل».[3]

---

۱ . ذهبی، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۸۹.

۲ . ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۳٦۵.

۳ . همان.

۱. اخرج ابن عساکر عن ابن عباس قال:

«مانزل فی أحد من کتاب الله تعالی مانزل فی علی علیه السلام[۱]».

۲. اخرج الطبرانی و ابن ابی حاتم عن ابن عباس:

«ما نزل الله «یا ایها الّذین آمنوا» الّا و علی امیرها و شریفها و لقد عاتب الله اصحاب محمّد فی غیر مکان و ما ذکر علیاً الا بخیر[۲]».

ترجمه: «خداوند در هیچ جای قرآن مجید مؤمنان را با «یا ایها الّذین آمنوا» مورد خطاب قرار نداده مگر این که امیر و شریف آنها علی علیه السلام است؛ یعنی فرد کامل، کسانی اند که ایمان به علی علیه السلام آورده اند.

خداوند در قرآن به طور مکرّر و در موقعیت‌های مختلف اصحاب پیامبر را مورد عتاب و سرزنش قرار داده ولی در همه جا از علی علیه السلام به خیر و نیکی یاد کرده است».

۳. سیوطی در درّالمنثور در ذیل آیهٔ «یا ایها الّذین آمنوا اتّقوا الله و کونوا مع الصّادقین» می‌نویسد:

اخرج ابن مردویه عن ابن عباس فی قوله تعالی: «اتّقوا الله و کونوا مع الصادقین» قال: مع علی بن ابیطالب علیه السلام[۳]

ترجمه: «ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده است که او گفت: در این آیه، منظور از «صادقین» علی بن ابیطالب علیه السلام است».

---

۱ . سیوطی، تاریخ الخلفا، ص ۱۷۱ و مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۸، ص ۱۱.

۲ . همان – المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ٢٦٤ – المناقب للخوارزمی، ص ٢٦٦ – ذخائر العقبی، ص ۸۹

۳ . سیوطی، تفسیر الدرالمنثور، ج ۳، ص ۲۹۰.

روی بسنده عن ابن عباس قال: قال ابوموسی الاشعری انّ علی اوّل من أسلم مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم[1]

٥. عن ابن عباس انّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: من اراد أن ینظر الی ابراهیم فی حلمه و الی نوح فی حکمته و الی یوسف فی جماله فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه السلام[2].

ترجمه: «ابن عباس می‌گوید: رسول خدا فرمود: هر که می‌خواهد به حلم ابراهیم، حکمت نوح و جمال یوسف بنگرد، علی بن ابی طالب را بنگرد».

٦. لو انّ الشجر اقلام و البحور مدادٌ و الانس کتّاب و الجنّ کتابٌ ما احصوا فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام[3].

٧. «و کان اوّل من أسم من النّاس بعد خدیجة»؛ «او (علی) بعد از خدیجه اولین کسی بود که ایمان آورد».

٨. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جامعهٔ خود را روی علی، فاطمه و حسنین انداخت و فرمود: «انّما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس أهل البیت و یطهّرکم تطهیرا».

٩. قال ابن عباس، قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

«من سبّ علیاً فقد سبّنی و من سبّن فقد سبّ الله و من سبّ الله عزّوجلّ أکبّه الله علی منخره».[4]

ترجمه: «هر کس علی را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته، و هر کس مرا ناسزا

---

١ . مستدرک الصحیحین، ج ٣، ص ٤٦٥.

٢ . ریاض النضرة، ج ٢، ص ٢١٨.

٣ . المناقب للخوارزمی، ص ٣٢ - کفایة الطالب، ص ٢٥٢ - مودة القربی، ص ٢٤٩.

٤ . مستدرک الصحیحین، ج ١، ص ١٢١؛ مسند احمد حنبل، ج ٦، ص ٣٢٣.

بگوید خدا را ناسزا گفته؛ و هر کس خدا را ناسزا بگوید خدا او را در آتش دوزخ معذّب خواهد کرد».

۲. علی علیه السلام از دیدگاه ابوایوب انصاری

۱. عن علقمهٔ و الاسود قالا: آتینا ا با ایوب الانصاری عند منصرفه من صفین فقلنا له: یا ابا ایوب انّ الله اکرمک بنزول محمّد صلی الله علیه و آله و بمجئی ناقته تفضّلا من الله و اکراماً حتی اناخت ببابک دون النّاس ثمّ جئت بسیفک علی عاتقک تضرب به أهل لا اله الا الله؟ فقال: یا هذا انّ الرّائد لایکذب أهله و انّ رسول الله صلی الله علیه و آله امرنا بقتال ثلاثه مع علی علیه السلام بقتال النّاکثین و القاسطین و المارقین فاما الناکثون فقد قابلنا هم اهل الجمل طلحهٔ و الزبیر و اما القاسطون فهذا منصرفنا من عندم یعنی معاویه و عمراً و اما المارقون منهم أهل الطرقات و أهل السعیفات و أهل النخیلات و أهل النهروانات و الله ما ادری این هم ولکن لابد من قتالهم ان شاءالله قال: و سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول لعمار: «یا عمّار تقتلک الفئة الباغیة و انت اذ ذلک مع الحق و الحق معک یا عمّار بن یاسر ان رأیت علیاً قد سلک وادیاً سلک الناس وادیاً غیره فاسلک مع علی فانه لن یدلیک فی ردی و لن یخرجک من هدی، یا عمّار من تقلد سیفاً اعان به علیاً علی عدوه قلده الله یوم القیامهٔ و شاحین من در، و من تقلد سیفاً اعان به عدو علی علیه قلده الله یوم القیامة و شاحین من نار قلنا یا هذا حسبک رحمک الله حسبک رحمک الله.[۱]

ترجمه: «علقمه و اسود گفتند: بعد از آن که ابو ایوب انصاری از جنگ

---

۱ . تاریخ بغداد، ج ۱۳ت، ص ۱۸۷ – کنز العمال، ج ٦، ص ۱۵۵ – اسد الغابهٔ، ج ٤، ص ۳۲.

صفین برگشت و به دیدنش رفتیم و گفتیم: ابو ایوب! خدا تو را با سکونت رسول خدا در خانه ات، هنگامی که وارد مدینه شد و به زانو زدن شتر ایشان بر در خانه ات، تو را گرامی داشت. اکنون شمشیرت را بر دوش گرفته و آمده‌ای و «اهل لا اله الا الله» را آماج ضربات خود ساخته ای؟

ابو ایوب انصاری گفت: یک رهبر هرگز به پیروان خود دروغ نمی‌گوید؛ رسول خدا ﷺ ما را مأمور کرد با سه طائفه در رکاب علی ﷺ بجنگیم:

ناکثین، قاسطین و مارقین.

اما ناکثان عبارت بودند از لشکر طلحه و زبیر که بیعت با علی را شکستند و جنگ جمل را راه انداختند.

قاسطین همین‌ها هستند که اینک از جنگ آنها بر می‌گردیم.

مارقین به خدا هنوز نمی‌دانم چه کسانی هستند و چه وقت با آنان خواهیم جنگید ولی نبرد با آنان نیز روزی اتفاق خواهد افتاد.

آنگاه گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیدم که به عمّار می‌فرمود: «ای عمّار! تو به دست جمعی یاغی و سرکش و ستمکار کشته می‌شوی و آن روز «حق» با «تو» و تو با حق خواهی بود.

ای عمّار! هر گاه علی ﷺ را دیدی که به راهی می‌رود، و تمام مردم به راهی دیگری، تو راه علی را بگیر که تو را به سوی هلاکت راهنمایی و از هدایت خارج نمی‌کند.

ای عمّار! هر کس به قصد یاری کردن علی در مقابل دشمنانش شمشیر حمایل کند، خدا در روز قیامت دو شمشیر از دُرّ به او حمایل می‌کند و کسی که

شمشیری بر ضد علی ﷺ حمایل کند، خداوند در قیامت شمشیر از آتش به او حمایل می‌کند.

گفتیم: ابو ایوب! همین قدر کافی است. خدا تو را رحمت کند.»

۲. فقیه شافعی (ابن مغازلی) در کتاب «مناقب» از ابو ایوب انصاری چنین روایت می‌کند:

رسول خدا مریض بود و فاطمه برای عیادت بر او وارد شد و او را در نهایت ضعف و ناتوانی دید و گریه سر داده و شک به رخسارش روان گردید.

پیامبر وقتی فاطمه را چنین دید دلداری داد و فرمود:

«یا فاطمه انّ الله أطلع الی الارض اطلاعة فاختار منها آباک فبعثه نبیاً ثمّ اطلع الیها ثانیة فاختار منها بعلک فاوحی الی فانکحته ایاک و اتخذته وصیاً اما علمت انّ لکرامهٔ الله ایاک زوجک اعظهم حلماً و اقدمهم سلماً و اعلمهم علماً فسرّت بذلک فاطمه و استبشرت».[1]

ترجمه: «ای فاطمه ﷺ! خدای تعالی نظری به سوی زمین انداخت پدر تو را برگزید و او را پیامبر خود قرار داد، دوباره بر زمین نظری انداخت شوهرت را برگزید و به من وحی کرد تا تو را به عقد او در آورم و او را وصی خود گردانیدم.

آیا نمی‌دانی که برای کرامت تو است که خدای تعالی تو را با عظیم ترین امت از نظر حلم و با سابقه ترین آنان از نظر اسلام و داناترین آنان از نظر علم تزویج کرد. با شنیدم سخنان پیامبر آثار سرور و خوشحالی در چهرهٔ فاطمه ﷺ

۱. خوارزمی، مناقب، ص ۶۳؛ مناقب ابی المغازلی، ص ۱۰۱.

آشکار شد».

۳. علی علیه السلام از نگاه ابوذر غفاری

۱. عن ابی ذر قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اطاعنی فقد اطاع الله و من عصانی فقد عصی الله و من اطاع علیاً فقد اطاعنی و من عصی علیاً فقد عصانی[1]

۲. و عن ابی ذر قال: ما کنا نعرف المنافقین علی عهد رسول الله الآ بثلاث: بتکذیبهم الله و رسوله و التّخلف عن الصلوة و بغضهم علی بن ابیطالب[2]

ترجمه: «ابوذر غفاری گفت: در زمان رسول اکرم منافقان را به سه چیز می‌شناختم:



۱. با تکذیب خدا و رسولش.

۲. تخلف از نماز.

۳. عداوت با علی علیه السلام.

٤. علی علیه السلام از نگاه سلمان فارسی

۱. قال رجل لسلمان: ما أشدّ حبّک لعلی علیه السلام قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول:

«من أحب علیاً فقد احبّنی و من ابغض علیاً فقد ابغضنی[3]».

ترجمه: «مردی به سلمان فارسی گفت: این همه علی را دوست می‌داری؟

---

۱ . حاکم، مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۱.

۲ . الریاض، النظرة، ج ۳، ص ۱۹۰ - مودة القربی، ص ۲۵۷ - تلخیص المستدرک، ج ۳، ص ۱۲۱.

۳ . هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۳.

فرمود: از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:

«هر کس علی را دوست بدارد مرا دوست نداشته، و هر کس علی را دشمن بدارد، مرا دشمن داشته است».

۵. علی علیه‌السلام از نگاه ابوسعید خُدری

۱. عن ابی سعید خُدری قال: لما نصب رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله علیاً یوم «غدیر خم» فنادری له بالولایة، هبط جبرئیل علیه بهذه الآیة: «الیوم أکملت لکم دینکم[۱]».

ترجمه: «ابو سعید خُدری گفت: وقتی رسول خدا در روز غدیر «خم» علی را به مقام ولایت نصب فرمود، جبرئیل از آسمان فرود آمد و این آیه را با خود آورد؛

«الیوم أکملت لکم دینکم...».

۶. علی علیه‌السلام از نگاه عمّار بن یاسر

۱. عن عمّار بن یاسر یقول: سمعت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله یقول لعلی علیه‌السلام: «یا علی طوبی لمن احبّک و صدق فیک و ویل لمن ابغضک و کذب فیک[۲]»

ترجمه: عمّار یاسر می‌گوید: از رسول خدا شنیدم که به علی علیه‌السلام می‌فرمود:

«یا علی! خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته و نسبت به تو صداقت پیشه کند. وای به حال کسی که تو را دشمن داشته و نسبت به تو نفاق بورزد».

---

۱. سیوطی، الدر المنثور، ذیل آیه.

۲. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۵، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۱۵.

۷. علی علیه السلام از نگاه جابر بن عبدالله انصاری

۱. عن جابر بن عبدالله قال: کنّا عند النّبی صلی الله علیه و آله فأقبل علی علیه السلام فقال النّبی صلی الله علیه و آله «و الّذی نفسی بیده انّ هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیامة» فنزلت: «انّ الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات اولئک هم خیر البریة». فکان اصحاب النّبی اذا أقبل علی علیه السلام قالوا: جاء خیر البشر[1]

ترجمه: «ابن عساکر از جابر بن عبدالله روایت کرده است:

در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السلام از راه رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «[قسم به] آن خدایی که جانم در دست اوست، تنها این مرد و شیعیانش در روز قیامت رستگارند».

به همین جهت اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله هر وقت علی علیه السلام را می‌دیدند به یکدیگر می‌گفتند: «خیر البریة» آمد.

۲. عن جابر بن عبدالله قال: انّ علیاً حمل باب خیبر یوم افتتحها و انّهم جربوه بعد ذلک فلم یحمله الا اربعون رجلاً[2]

ترجمه: «جابر بن عبدالله گفت: «علی علیه السلام در جریان جنگ خیبر همان روزی که دژ محکم آن را گشود و درب خیبر را از جا بلند کرد و پس از آن سنگینی آن «در» را سنجیدند کمتر از چهل نفر نتوانستند آن را از زمین حرکت دهند».

۸. علی علیه السلام از نگاه عبدالله بن مسعود

۱. عن عبدالله بن مسعود قال قلت یا رسول الله الا تستخلف ابابکر فأعرض

---

۱ . سیوطی الدر المنثور، ذیل آیه کنوز الحقائق، ص ۹۲.

۲ . تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۳۲٤، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۲۱۸.

عنی فرأیت انّه لم یوافقه فقلت: یا رسول الله ﷺ ألا تستخلف عمر؟ فاعرض عنی فرأیت انّه لم یوافقه فقلت: یا رسول الله الا تستخلف علیاً؟ قال: «ذلک و الّذی لا اله الا هو أن بایعتموه و اطعتموه ادخلکم الجنة» (قال رواه الطبرانی[1])

ترجمه: «عبدالله بن مسعود در آخر روایتی که در آن اسلام آوردن جنیان را ذکر می‌کند، می‌گوید: رسول خدا ﷺ ضمن سخنانش به من فرمود: «أجل من نزدیک شده».

عرض کردم: این رسول خدا ﷺ آیا ابوبکر را خلیفهٔ خود نمی‌کنی؟ از من روی برگردانید. فهمیدم که با این امر موافقت ندارد. عرض کردم عمر چطور؟ باز از من روی برگرداند.

پرسیدم: ای رسول خدا ﷺ علی علیه‌السلام را جای خود نمی‌نشانی؟ فرمود: «به خدایی که معبودی جز او نیست خلافت حق اوست اگر با او بیعت نموده و اطاعتش کنید همهٔ شما را داخل بهشت می‌کند».

۲. عن ابن مسعود قال: قرأت علی رسول الله ﷺ سبعین سورة و ختمت القرآن علی خیر النّاس علی بن ابی طالب علیه‌السلام[2].

ترجمه: «ابن مسعود گفت: هفتاد سوره از قرآن را نزد رسول خدا ﷺ خواندم و حفظ کردم و بقیه را نزد بهترین مردم «علی» بن ابی طالب علیه‌السلام به پایان بردم».

۳. ابونعیم عن ابن مسعود قال: انّ القرآن أنزل علی سبعة أحرف؛ منها حرف

---

۱. هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۸، ص ۳۱٤، هیثمی این روایت را به طبری نسبت داده است.

۲. همان.

الّا و له ظهر و بطن وان علی بن ابی طالب عنده منه الظاهر و الباطن[1].

ترجمه: «قرآن بر هفت حرف نازل شده و برای هر کدام از آنان ظاهر و باطن است و علم ظاهر و باطن تمامی آنها پیش علی بن ابی طالب است».

۹. علی علیه السلام از نگاه ابوالطفیل عامر بن واثله

عن ابی الطفیل قال: شهدت علیاً یخطب و هو یقول: «سلونی فوالله لا تسائلونی عن شیء الا اخبرتکم و سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیة الا و أنا اعلم أبلیل نزلت أم بالنّهار، ام فی سهل ام فی جبل»[2]

ترجمه: «ابو طفیل گفت: علی را دیدم که سخنرانی می‌کرد و می‌گفت: «از من بپرسید. پس به خدا سوگند که چیزی من نمی‌پرسیدی مگر این که دربارهٔ آن به شما خبر دهم و از من دربارهٔ کتاب خدا سوال کنید که به خدا سوگند هیچ آیه‌ای نازل نشده مگر این که من می‌دانم در شب نازل شده یا در روز، در بیابان فرود آمده یا در کوه.»

۱۰. علی علیه السلام از نگاه ام سلمه

۱. عن امّ سلمه قالت: اشهد انی سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: «من احبّ علیاً فقد احبّنی و من احبّنی فقد احبّ الله و من ابغض علیاً فقد ابغضنی و من ابغضنی فقد ابغض الله[3]»

---

۱. ترجمهٔ الاتقان، ج ۲، ص ۵۸۹، التفسیر و المفسرون، ج ۱، ص ۹۰.

۲. ترجمهٔ الاتقان فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۵۸۹، التفسیر و المفسرون، دکتر محمّد ذهبی، ج ۱.

۳. الجوهرة فی نسب علی، ص ٦٦، المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۳۱۹، الریاض النضرة، ج ۳، ص ۱۲۲.

ترجمه: «ام سلمه گفت: خدا را گواه می‌گیرم که از رسول خدا شنیدم، که فرمود: «هر کس علی علیه السلام را دوست بدارد در حقیقت خدا را دوست داشته و هر کسی علی علیه السلام را دشمن بدارد مرا دشمن داشته و هر کس مرا دشمن بدارد خدا را دشمن داشته است».

۲. عن مولی ابی ذر قال: دخلت علی ام سلمه فراءیتها تبکی و تذکر علیاً علیه السلام و قالت: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: «علی مع الحق و الحق مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض یوم القیامة[1]»

ترجمه: «ابن ثابت، مولای ابوذر، گفت: برام سلمه وارد شدم و دیدم گریه می‌کند و نام علی علیه السلام را بر زبان می‌راند.

و می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «علی با حق است و حق با علی است و آن دو یک لحظه از هم جدا نمی‌شود تا در حوض کوثر به من ملحق شوند.»

۱. تاریخ بغداد، ج ۱٤، ص ۳۲۱.

بخش دوم



حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

فصل اول: آشنایی مختصری با زندگی آن حضرت

نام: حضرت فاطمه علیها السلام

لقب: زهرا

کنیه: امّ الائمهٔ

نام پدر: محمّد صلی الله علیه و آله و سلم

نام مادر: خدیجه کبرا

تولد: حضرت فاطمه علیها السلام در روز جمعه ۲۰ جمادی الثّانی، سال پنجم بعثت، در مکه متولد شد و ۱۸ سال بیشتر عمر نکرد.

شهادت: ایشان در سیزدهم جمادی الاول یا سوم جمادی الثّانی سال ۱۱ هجری به شهادت رسید.

قاتل: قنفذ و همراهان که با قرار دادن آن حضرت در میان دَرْ و دیوار و ضربات تازیانه و ضَرْبِ لگد او را شهید نمودند.

محل دفن: مدینهٔ منوره و تعداد فرزندان آن حضرت ۳ پسر و ۲ دختر است.

حضرت فاطمه قبل از تولد

در کتاب معانی الاخبار به سند معتبر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «حق تعالی خلق کرد نور فاطمه را پیش از آن که بیافریند آسمانها و زمین‌ها را».

بعضی از مردم گفتند: یا رسول الله مگر او جزء انسان‌ها نیست؟

حضرت فرمود: «فاطمه عليها السلام در باطن، حوریهٔ و به ظاهر انسیه است».

گفتند: یا رسول الله، حقیقت این سخن را برای ما تبیین فرما؟

حضرت فرمود: «حق تعالی فاطمه را از نور خود آفرید، پیش از این که آدم را خلق کند و هنگامی که ارواح خلایق را آفرید چون حق تعالی آدم را خلق کرد، نور فاطمه را بر آدم عرضه کرد.

صحابه گفتند: یا رسول الله! پیش از آفریدن آدم؛ نور فاطمه در کجا بود؟

فرمود: «بین حُقّه‌ای و در زیر ساق عرش قرار داشت».

گفتند: یا رسول الله! خوراک او چه بوده است؟

فرمود: «طعام او تسبیح و تهلیل و تحمید حق تعالی بود؛ زیرا حق تعالی آدم عليه السلام را خلق کرد و مرا از صُلب او بیرون آورد و خواست فاطمه را از صُلب «من» بیرون آورد، نور فاطمه را سیبی گردانید که در بهشت، جبرئیل آن را برای من آورد و گفت:

«السلام علیک و رحمة الله و برکاته؛ یا محمد!»

گفتم: علیکم السّلام و رحمهٔ الله‌ای حبیب من جبرئیل!»

جبرئیل گفت: ای محمّد! پروردگارت سلام می‌رساند.

جبرئیل گفت: یا محمّد، این سیبی است که حق تعالی برای تو از بهشت هدیه فرستاده است، من آن سیب را گرفتم به سینهٔ خود چسبانیدم.

جبرئیل گفت: ای محمّد! خداوند جلیل می‌فرماید: این سیب را بخور؛ چون سیب را پاره کردم نوری از آن ساطع گردید که من از آن نور هراسان شدم.

جبرئیل گفت: چرا تناول نمی‌کنی، بخور و نترس! به درستی که این نور کسی است که نام او، در آسمان «منصوره» و در زمین «فاطمه» است.

گفتم: ای حبیب من جبرئیل! چرا در آسمان او را «منصوره» گویند و در زمین «فاطمه»؟

جبرئیل گفت: او را در زمین «فاطمه» می‌گویند؛ زیرا شیعیانش را از آتش جهنم نجات می‌دهد و دشمنانش از محبّت او نصیبی نیست، در آسمان «منصوره» نامیده شده است؛ محبانش را نصرت و یاری می‌کند، چنان که حق تعالی می‌فرماید: «یومئذ یفرح المؤمنون بنصر الله ینصر من یشاء»[۱]

تکلم در رحم مادر

ابن بابویه به سند معتبر از مفضّل بن عمر، روایت کرده است که گفت:

از امام صادق علیه السلام سؤال کردم که چگونه بود ولادت فاطمه علیها السلام؟ حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «چون خدیجه علیها السلام اختیار مزاوجت با رسول الله نمود، زنان مکه از عداوتی که به آن حضرت داشتند از او دوری می‌نمودند، بر او سلام نمی‌کرد و با او قطع رابطه کردند. پس خدیجه را به این سبب وحشتی عظیم عارض شد. امّا عمدهٔ غم و جزع خدیجه برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود که مبادا از شدت عداوت آنان آسیبی به آن حضرت برسد؛ چون به فاطمه علیها السلام حامله شد. فاطمه در شکمش با او سخن می‌گفت و مونس او بود و خدیجه علیها السلام این حالت را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پنهان می‌داشت؛ روزی حضرت داخل شد و شنید که

---

۱. روم / ٤ و ٥ - نقل از معانی الاخبار، ص ۳۹٦.

خدیجه با شخصی سخن می‌گوید و کسی را نزد او ندید و فرمود:

ای خدیجه با که سخن می‌گویی؟

حضرت خدیجه عرض کرد: فرزندی در شکم دارم که با من سخن می‌گوید و مونس من است.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اینک جبرئیل مرا خبر می‌دهد که این فرزند دختر است؛ او و نسل او طاهر، با میمنت و با برکت است و حق تعالی نسل مرا از او به وجود خواهد آورد و از نسل او امامان و پیشوایان دین به وجود خواهد آمد. حق تعالی بعد از انقضای وحی؛ آنان را در زمین خلیفه‌های خود خواهد گرداند.[1]



حضرت زهرا علیها السلام بعد از تولد

و پیوسته خدیجه در این حالت بود تا آن که ولادت با سعادت فاطمه علیها السلام نزدیک شد. چون درد زایمان را در خود احساس کرد، کسی را به سوی زنان قریش فرستاد که بیایند قابله گری کنند لکن آنان در جواب گفتند که از اول فرمان نبردی و قول ما را قبول نکردی و با یتیم عبدالله، که فقیر است و هیچ چیزی هم ندارد، ازدواج نمودی. پس به این سبب است که ما به خانه تو نمی‌آییم و متوجه امور تو نمی‌شویم!

خدیجه چون پیغام آنان را شنید، بسیار اندوهناک گردید. در این حالت ناگهان دید که چهار زن گندم گون و بلند بالا، که به زنان بنی هاشم شبیه بودند،

---

۱. تاریخ چهارده معصوم، ص ۱۵۹.

نزد او حاضر شدند. هنگامی که حضرت خدیجه از دیدن آنها وحشت کرد یکی از آنها گفت: نترس ای خدیجه! ما رسولان پروردگاریم و به سوی تو آمده ایم.

یکی گفت: من ساره؛ زوجهٔ ابراهیم خلیل هستم.

دومی گفت: من آسیه، دختر مزاحم هستم

سومی گفت: من مریم؛ دختر عمرانم.

چهارمی گفت: من کلثوم خواهر موسی بن عمرانم که حق تعالی ما را فرستاده است تا در وقت ولادت نزد تو باشیم. ناراحت مباش زنان قریش قابلیت نداشتند که قابلهٔ تو باشند؛ زیرا این فرزند تو «فاطمه» است.

آن وقت یکی در جانب راست خدیجه نشست و دیگری در جانب چپ، و سومی در پیش رو و چهارمی در پشت سر.

بدین صورت فاطمه علیها السلام در بیستم جمادی الثّانی، سال پنجم بعثت، در مکّه مکرمه متولد شد. چون به زمین آمد نور او، به گونه‌ای ساطع گردید که خانه‌های مکّه را روشن گردانید و ده نفر حور العین وارد آن خانه شدند و هر یک تشتی بهشتی در دست داشتند که پر از آب کوثر بود. آن زن که در پیش او قرار گرفته بود، فاطمه علیها السلام را برداشت و با آب کوثر غسل داد و در جامهٔ سفیدی که از شیر سفیدتر و از مشک و عنبر خوشبوتر بود، پیچید و جامهٔ دیگر را مقنعه او گردانید و او، را به سخن در آورد.

فاطمه فرمود: «اشهد انّ لا اله الّا الله و أن أبی رسول الله سید الانبیاء و انّ بَعْلِی سید الاوصیا و ولدی سادة الاسباط؛

ترجمه: «گواهی می‌دهم به یگانگی خدا و به آن که پدرم رسول خدا بهترین

پیغبران است و شوهرم بهترین اوصیای پیامبران است و فرزندانم بهترین فرزند زاده‌های پیامبرانند».

پس به هر یک از آنان سلام کرد و هر یک را به نام شان خواند و آن زنان شادی کردند و حوریان بهشتی خندان شدند و یکدیگر را بشارت دادند و اهل آسمانها یکدیگر را بشارت دادند به ولادت آن سیدهٔ زنان عالمیان و در آسمان نوری روشن و هویدا شد که پیش تر چنان نوری را ندیده بودند. پس آن زنان مقدسه به خدیجه خطاب کردند و گفتند:

«بگیر! این دختر را که طاهره، مطهره، پاکیزه و با برکت است. حضرت خدیجه او را گرفت؛ شاد و خوشحال پستانش را در دهانِ او گذاشت.[1]

نام، کنیه و القاب فاطمه زهرا عليها‌السلام

وجه تسمیه فاطمه

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به حضرت فاطمه عليها‌السلام فرمود: آیا می‌دانی چرا اسم تو را فاطمه نهاده اند؟

علی عليه‌السلام عرض کرد: خودتان بفرمایید سبب این تسمیه چیست؟

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: سبب آن این است که خدای تعالی فاطمه و شیعیان او را از آتش روز قیامت منقطع و دور نگه داشته است.[2]

---

۱ . شیخ صدوق، امالی، ٤۷۵.

۲ . فاطمه زهرا (س)، ص ۲۵۱.

وجه تسمیه زهرا

روایتی که جابر از قول حضرت صادق علیه‌السلام نقل کرده و می‌گوید:

به حضرت عرض کردم به چه مناسبت حضرت زهرا را «زهرا» نامیده اند؟

حضرت امام صادق علیه‌السلام فرمود: بدان جهت که خداوند آن حضرت را از عظمت خود آفرید؛ هنگامی که درخشید آسمانها و زمین به نورش روشن شد و دیدگان ملائکه را به هم آورد و همه در مقابل عظمت خدا به سجده افتادند و گفتند: ای خدا! این نور چیست؟

خداوند به آنان وحی فرستاد و فرمود: این نور، از نور من است و آن را در آسمان خود جای داده‌ام؛ و او را از عظمت خود آفریده‌ام، و از صُلب یکی از پیامبرانم بیرون آورده ام؛ و از آن نور، امامان را بیرون می‌آورم که امر امر بر پا دارند و به حق من هدایت کنند و آنان را پس از پایان یافتن وحی خود جانشینان خویش در روی زمینم قرار می‌دهم».[1]

وجه تسمیه محدثه

امام صادق علیه‌السلام فرمود: فاطمه علیهاالسلام را محدثه می‌گویند: زیرا فرشته‌ها از آسمان پایین می‌آمدند و به او ندا می‌دادند همان گونه که به مریم دختر عمران ندا داده می‌شد؛

«یا فاطمه انّ الله اصطفاک و طهرک و اصطفاک علی نساء العالمین».

ترجمه: ای فاطمه! خداوند تو را برگزید و پاک گردانید و [از میان] زنان

---

۱ . فاطمۀ زهرا (س) شادمانی دل پیامبر، ص ۱۳٤.

جهانیان [تو را] برگزید.

پس فاطمه علیها السلام با فرشته‌ها سخن می‌گفت و آنها با او سخن می‌گفتند».[۱]

القاب زهرا علیها السلام

لقب‌های حضرت زهرا علیها السلام، که در روایات و کلمات دانشمندان آمده، بسیار زیاد است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

زهراء، زُهْره، طاهره، راضیه، مرضیه، انسیه، حوریه، محدثّه، عَذرا، کریمه، رحیمه، عفیفه، شریفه، صابره، مکرّمه، صفیه، عالمه، معصومه، مغصوبه، مظلومه، فهیمه و...

فصل دوّم: فضایل زهرا علیها السلام از دیدگاه اهل سنت

عن عایشه قالت: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «لما أسری بی الی السّماء و ادخلت الجنّة فوقفتُ علی شجرة من اشجار الجنّة لم أر فی الجنّة أحسن منها و لا ابیض ورقاً و لا اطیب ثمرة، فتناولت ثمرة من ثمرتها فأکلتها فصارت نطفة فی صلبی فلما هبطت الی الارض واقعت خدیجة، فحملت بفاطمة فاذا انا اشتقت الی ریح الجنّة شممت ریح فاطمة»[۲]

سیوطی در ذیل آیۀ معراج، از طبرانی، از عایشه روایت کرده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: وقتی مرا به آسمان بردند و وارد بهشت شدم، پای

---

۱ . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۷۸.

۲ . تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۸۷ – مناقب علی بن ابی طالب؛ ابی المغازلی، ص ۳۵۸ – مقتل الحسین، ج ۱، ص ٦٤ – الدر المنثور، ذیل تفسیر آیۀ سبحان الذی أسری بعبده – المستدرک، ج ۳، ص ۱۵٦.

درختی از درختان بهشت ایستادم که هرگز چنان درخت زیبا و چنان برگ‌های سفید و چنان میوه‌های پاکیزه ندیده بودم. یکی از میوه‌های آن را چیدم و خوردم و آن میوه در صلب من تبدیل به نطفه شد و هنگام بازگشت با خدیجه نزدیکی نمودم. آنگاه به فاطمه حامله شد. به همین دلیل هر وقت مشتاق بوی بهشت می‌شوم، فاطمۀ را می‌بویم».

در «ذخائر عقبی»[1] آمده است که عایشه به رسول خدا ﷺ اعتراض می‌کرد؛ چرا این قدر فاطمۀ را می‌بوسی؟

در پاسخ علت آن را داستان معراج و بوی بهشت اعلام نموده است.

شب معراج به عایشه فرمود:

«و هی حوراء أنسیه، کلما اشتقت الی الجنّة قَبلْتُها[2]»؛

ترجمه: «فاطمه حوریه‌ای است به صورت انسان، هر وقت مشتاق بهشت می‌شوم او را می‌بوسم».

خطیب بغدادی در روایت دیگر از ابن عباس نقل کرده که پیامبر فرمود:

«ابنتی فاطمة حوراء آدمیة لم تحض و لم تطمث و انما سّماها فاطمة لِأن الله فطمها و محبّیها عن النّار[3]».

ترجمه: «فاطمۀ حوریه‌ای از جنس بنی آدم است که هرگز حیض نمی‌بیند و استحاضه نمی‌شود و نامگذاری فاطمه از جانب خداوند برای آن است که او و

---

۱. ذخایر عقبی، ص ۳۶.

۲. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۸۷.

۳. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۳۳۱.

دوستدارانش را از آتش دوزخ بریده است».

عن عایشه امّ المؤمنین قالت: مارایت أحداً أشبه سمتاً و دلاً و هدیاً برسول الله علیه السلام فی قیامها و قعودها من فاطمهٔ بنت رسول الله.

قالت: و کانت اذا دخلت علی النّبی یقوم الیها، فَقَبَلها و اجلسها فی مجلسه و کان النّبی صلی الله علیه و آله و سلم اذا دخل علیها قامت من مجالسها فقبلته و اجلسته فی مجلسها[1]»

ترجمه: «عایشه می‌گوید: هیچ کس را در مقام، مرتبه، راهنمایی، هدایت، سکنیت و وقار، در نشست و برخاست شبیه تر از فاطمه به رسول خدا ندیدم. او هر وقت بر پیامبر وارد می‌شد، پیامبر او را استقبال کرده و می‌بوسید و در جای خود می‌نشانید و اگر پیامبر وارد مجلس فاطمه می‌شد، فاطمه از جای خود بر می‌خاست و پیامبر را می‌بوسید و در جای خود می‌نشانید».

عن عایشهٔ قالت: اقبلت فاطمهٔ تمشی و کانت مشیتها مشیة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم.

فقال: «مرحبا بابنتی، ثم اجلسها عن یمینه او عن شماله ثم أسر الیها حدیثنا فبکت؛ ثم اسر الیها حدیثاً فضحکت؛ فقلت: ما رأیت کالیوم فرحاً اقرب من حزن. فسألتها عما قال.

فقالت: ما کنت لا فشی سرّ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، فلما قبض سألتها فأخبرتنی أنّه اسر الیّ.

فقال: انّ جبرئیل کان یعارضنی بالقرآن فی کلّ سنهٔ مرهٔ و انّه عارضنی العام مرتین و ما أراه الا و قد حضر اجلی وانک اوّل اهلی لحوقاً بی و نعم السلف أنا

---

۱. صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۹ – السنن الکبیر، ج ۷، ص ۱۰۱ – الاستیعاب، ج ٤، ص ۳٦٦.

لک فبکیتُ. فقال الا ترضین أن تکونی سیدۀ نساء العالمین؟[1]

ترجمه: «عایشه گفت: فاطمۀ به حضور پیامبر آمد، راه رفتن او مانند راه رفتن پیامبر بود. پیامبر فرمود: آفرین بر دخترم. و او را به سمت راست یا سمت چپ خود می‌نشانید و سپس در گوش وی سخن می‌گفت. فاطمه گریست. بعد سخن دیگر گفت. فاطمه خوشحال و خندان شد. گفتم! ای دختر رسول خدا! من تا به امروز خوشحالی که اینقدر به حزن و اندوه نزدیک باشد، ندیده ام. از علت آن پرسیدم. فرمود: من هرگز «راز» رسول خدا را فاش نمی‌کنم ولی بعد از وفات پیامبر وقتی که علت گریه و خندۀ فاطمه را پرسیدم. فرمود: پدرم برای من پرده از «سِرّی» برداشت و فرمود: جبرئیل هر سال یک بار قرآن را به من عرضه می‌کرد ولی امسال دو بار عرضه کرده است، تصور می‌کنم که أجل «من» نزدیک شده است.

از شنیدن این سخن گریه کردم.

بعد فرمود: تو اوّل کسی، از خاندانم، خواهی بود که به من محلق می‌شوی؛ خندیدم.

سپس فرمود: آیا راضی نیستی سیدۀ زنان عالم باشی؟

«قالت عایشۀ لفاطمۀ بنت رسول الله الا أبشرک انی سمعت رسول الله یقول: «سیدات نساء أهل الجنّۀ أربع: مریم بنت عمران و فاطمۀ بنت رسول الله و خدیجه بنت خُویلد و آسیة»؟[2]

---

۱ . اسد الغابۀ، ج ۵، ص ۵۲۲.

۲ . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۸۵.

ترجمۀ: «عایشه گفت: به فاطمه، دختر رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله، گفتم: مژده می‌دهم تو را که از رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله شنیدم می‌فرمود: سرور زنان اهل بهشت چهار نفرند؛ مریم دختر عمران؛ دختر رسول خدا؛ خدیجه دختر خویلد و آسیه همسر فرعون.

عن عایشه مارأیت قطّ احداً افضل من فاطمۀ غیر أبیها[1]

ترجمه: «عایشه گفت: من کسی را با فضیلت تر از فاطمه ندیدم جز پدرش».

عن عایشه: مارأیت احداً کان اصدق لهجۀ منها[2]

ترجمه: «عایشه گفت: ندیدم کسی را که راستگوتر از فاطمه باشد».

عن ابی هریرۀ قال؛ قال رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله: اوّل شخص یدخل الجنّة فاطمة[3].

ترجمه: «ابو هریره گفت: رسول خدا فرمود: نخستین کسی که وارد بهشت می‌شود، فاطمۀ زهرا است».

عن عاشیۀ قالت: کانت فاطمة احبّ النساء الی رسول الله و زوجها أحبّ الرجال الیه[4]

ترجمه: «محبوب ترین زنان نزد پیامبر فاطمه و از مردان علی عليه‌السلام بود».

محمّد بن طلحۀ شافعی، بعد از نقل اخباری در این مورد، چنین اظهار نظر می‌کند:

فثبت بهذه الاحادیث الصحیحة و الاخبار الصریحۀ انّ فاطمۀ کانت احب الی رسول الله من غیرها و أنها سیدة نساء أهل الجنّة و انّها سیدۀ النساء هذه الامة و

---

۱ . الاصابۀ، ج ۸، ص ۱۵۸.

۲ . الاستیعاب ج ٤، ص ۳٦٦ – تلخیص مستدراک، ج ۳، ص ۱٦۰، مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

۳ . میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۱۳۱؛ دلائل النّبوۀ ابونعیم، ص ۲۹۰.

٤ . مستدرک، ج ۳، ص ۱٥٤.

سیدة النّساء اهل المدینة[1]

ترجمه: «پس با این احادیث صحیح و اخبار صریح ثابت می‌شود که فاطمه محبوب ترین زنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ زیرا او سیدهٔ زنان اهل بهشت و سیدهٔ زنان این امت و سیدهٔ زنان اهل مدینه بوده است».

فاطمه علیها السلام از دیدگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب

در حدیث قدسی آمده است:

عن علی علیه السلام انّ النّبی صلی الله علیه و آله و سلم قال لفاطمة: «انّ الله یغضب لغضبک ویرضا لرضاک[2]

ترجمه: «علی علیه السلام روایت کرده است که پیامبر فرمود: خدا بر اساس غضب فاطمه غضب می‌کند و بر اساس رضای او خوشنود می‌گردد».

عن ابن عباس عن النّبی صلی الله علیه و آله و سلم قال: اربع نسوة سیدات عالمهنّ: مریم بنت عمران، آسیة بنت مزاحم، **خدیجه بنت خویلد و فاطمة بنت محمد** صلی الله علیه و آله و سلم و افضلهنّ عالماً فاطمة[3]

ترجمه: «ابن عباس از پیامبر روایت کرد که پیامبر فرمود: چهار زن هر کدام در دوران خود سرور زنان عالم خود بروند؛ مریم دختر عمران، آسیه دختر مزاحم، خدیجه دختر خویلد، فاطمه دختر حضرت محمّد است و زمان فاطمه از

---

۱ . مطالب السوول، ص ۸

۲ . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۵۳؛ اسد الغابة، ج ۵، ص ۵۲۲؛ تهذیب التهـذیب، ج ۲، ص ٤٤١.

۳ . ذخایر العقبی، ص ٤٤.

زمان همهٔ آنها برتر و پیشرفته تر است».

مثل شجرة طيبه

پیامبر فرمود: من شجره طیبه ام و فاطمه شاخهٔ آن، علی عامل باروری آن، حسن و حسین میوه و دوستداران آنان از امتم برگ‌های آن درخت می‌باشند.

و آن حضرت فرمود: من شجره، علی شاخه و فاطمه عامل باروری و حسن و حسین میوه و شیعیان ما برگ‌های آن درخت است. سپس فرمود: سوگند به کسی که مرا به حق مبعوث کرده است اینان در بهشت جاودان خواهند بود».[1]

مراد از مشکاة

موسی بن قاسم از علی بن جعفر روایت کرده است که از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام دربارهٔ این آیه پرسیدم. امام فرمود: مقصود از مشکات «فاطمه» و مصباح «حسن» و زجاجهٔ «حسین» است.

شجرهٔ مبارکه، ابراهیم است که نه شرقی است و نه غربی؛ نه یهودی است و نه نصرانی.

روغن چراغ، که نور می‌دهد، علم است که از وجودش ظاهر می‌شود و با آن سخن می‌گوید:

مقصود از «نور علی نور»، همان امامان است که که در وجود حضرت فاطمه هستند و یکی پس از دیگری به وجود می‌آیند و خداوند به نور آنان هر که را

۱. ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۳۶۵.

بخواهد، هدایت می‌کند؛ یعنی به ولایت ما هدایت می‌کند».[۱]

مراد از طوبی

امام باقر عليه‌السلام فرمود: از رسول خدا دربارهٔ آیه شریفهٔ «الّذین آمنوا و عملوا صالحات طوبی لهم و حسن ماب» سؤال شد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «طوبی؛ درختی است در بهشت که ریشه‌اش در خانهٔ «من» و شاخه‌اش در بهشت است». گفته شد: یا رسول الله! پیش درباره آن از شما سؤال شد و فرمودید که آن درختی است در بهشت که ریشه‌اش در خانه علی و فاطمه و شاخه‌اش در بهشت می‌باشد».



رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: همانا در قیامت خانهٔ من و خانهٔ علی و فاطمه در یک جاست».[۲]

---

۱ . ابن مغازلی، مناقب، ص ۳۱۷.

۲ . ینابع المودة، ص ۱۳۱.

بخش سوم



حسن بن علی علیه‌السلام

فصل اول: آشنایی مختصر با زندگانی آن حضرت

نام: امام حسن علیه‌السلام

تاریخ ولادت: در شب نیمهٔ رمضان سال سوم هجرت

محل ولادت: مدینه

مدت عمر: چهل و هفت سال

مدت امامت: ده (۱۰) سال

تاریخ شهادت: بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاه هجری

قاتل: توسط جُعده (همسرش) مسموم و به شهادت رسید

محن دفن: قبرستان بقیع

دوران زندگی

آن حضرت هفت سال با جد بزرگوارش و سی سال به همراهی پدر زندگی کردند.

وقتی امام حسن متولد شد، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به خانهٔ امیرالمؤمنین و زهرا علیهما‌السلام آمد تا ولادت سبط اکبر را به علی و زهرا تبریک بگوید. قبل از ورود رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت زهرا علیهاالسلام به علی علیه‌السلام فرمود: برای فرزندمان نام انتخاب کن.

امیرالمؤمن علیه‌السلام فرمود:من در نامگذاری از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله سبقت نمی‌گیرم. وقتی پیامبر آنها وارد شد، تولد آن بزرگوار را تبریک گفت. حضرت امیر از

رسول الله صلی الله علیه و آله خواست که نامی برای او انتخاب کند. رسول خدا فرمود: من در نامگذاری این مولود از خدا سبقت نمی‌گیرم.

در این هنگام جبرئیل از جانب پروردگار عالم به محضر رسول خدا شرفیاب شد و عرض کرد: خداوند تبارک و تعالی ضمن سلام و تبریک، نام این مولود را «حسن» نهاد.[۱]

امام حسن علیه السلام نه تنها از آغوش گرم و پرمهر و محبت رسول الله صلی الله علیه و آله برخوردار بود بلکه از مکتب تربیتی آن حضرت نیز درس اخلاق و انسانیت آموخت.

امام حسن از برجسته ترین امتیازات خانوادگی و اصالت نَسبی برخوردار است؛ زیرا او در کودکی در دامان پاک علی و زهرا علیها السلام تربیت شده و تحت تربیت و مراقبت رسول الله بوده است و به همین جهت است که پیامبر فرمود:

«اللهم انّی احِبُّ حسناً فأُحبَّه و احب الله من یحبُّه».[۲]

ترجمه: «خداوندا من حسن را دوست دارم تو هم او را دوست بدار. هر که حسنم را دوست بدارد خداوند او را دوست می‌دارد».

در جای دیگر فرمود: بأبی أنت و امّی من احبنی فلیحبّ هذا

ترجمه: «پدر و مادرم فدای تو باد هر که مرا دوست دارد، پس حسنم را نیز دوست بدارد».

---

۱ . بحار، ج ٤٣، ص ۲۳۸.

۲ . صحیح البخاری فی کتاب اللباس، احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۳۱ – المستدرک، ج ۳، ص ۱٦۹ – تذکره الخواص، ص ۱۹٦.

ابنی و ثمرة فؤادی من اذی هذا فقد آذانی و من اذانی فقد أذی الله.

ترجمه: «حسن، فرزند و میوۀ دل من است؛ هر کس او را بیازارد مرا آزرده، و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است».

حضرت فاطمه زهرا همواره امام حسن را، که بیش از هفت سال نداشت، به مسجد می‌فرستاد تا آنچه را که رسول خدا ﷺ در میان مسلمین مطرح می‌کند، به خاطر بسپارد و شنیده‌های خود را برای مادر بازگو کند.

امام علیه‌السلام نیز با کمال نظم و به صورتی شیوا و شیرین گفته‌های جدش را در خانه برای مادرش بیان می‌کرد.

در آن روزها، هرگاه امیر مؤمنان علیه‌السلام به منزل می‌آمد با کمال تعجب می‌دید که حضرت زهرا از آیات تازه قرآن و روایات رسول خدا ﷺ آگاه است. پس از او پرسید. این علوم و معارف را چگونه به دست آوردی؟ حضرت زهرا علیهاالسلام فرمود: «هر روز فرزندم حسن مرا از آیات و روایات تازه آگاه می‌کند». در یکی از روزها امیر مؤمنان علیه‌السلام در منزل مخفی شد تا سخن گفتن کودک خود را ملاحظه فرماید، امام حسن علیه‌السلام طبق معمول وارد خانه شد تا آنچه از پیامبر اکرم ﷺ درضمن سخنرانی شنیده بود؛ برای مادر بیان نماید؛ ولی این بار و بر خلاف همیشه هنگام تکلّم دچار لکنت می‌شد و کلمات را به زحمت ادا می‌کرد. فاطمه علیهاالسلام متعجب شد و فرمود: پسرم! چرا امروز در سخن گفتن ناتوان شده ای؟

امام مجتبی علیه‌السلام فرمود: یا امّاه! قَل بیانی و کلّ لسانی لعلّ سیداً یرعانی

ترجمه: «مادر جان تعجب نکن؛ چرا که گویا شخص بزرگی سخنانم را می‌شنود، از این رو زبانم لکنت گرفته و بیانم از فصاحت افتاده است».

در این حال امیر مؤمنان علی علیه السلام از پشت پرده بیرون آمد و فرزندش را در آغوش گرفته و بوسید.[۱]

فصل دوم: فضایل امام حسن مجتبی علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

عن عقبهٔ بن الحارث قال: صلّی ابوبکر ثمّ خرج یمشی فرأی الحسن علیه السلام یلعب مع الصبّیان فحمله علی عاتقه و قال: بأبی شبیه بالنّبی لاشبیه بعلی؛ و علی علیه السلام یضحک. هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین.[۲]

ترجمه: «عقبهٔ بن حارث گفت: ابوبکر نماز را خواند. سپس از مسجد خارج شد و امام حسن علیه السلام را دید که با کودکان بازی می‌کند. او را گرفت و روی شانهٔ خود قرار داد و گفت: پدرم فدای کسی که شبیه پیامبر است، نه شبیه پدرش علی؛ و علی علیه السلام داشت می‌خندید. این حدیث طبق شرط بخاری و مسلم صحیح است».

صحیح البخاری فی باب مناقب الحسن و الحسین علیهما السلام روی بسنده و عن أنس قال: لم یکن أحدٌ اشبه بالنّبی صلی الله علیه و آله من الحسن بن علی علیه السلام[۳]

ترجمه: «بخاری در صحیح خود در باب مناقب الحسن و الحسن علیهما السلام بر سند خود از أنس روایت کرده که گفت: هیچ کسی شباهتش بیشتر از حسن بن علی به رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود».

---

۱ . بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۳۸.

۲ . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۸ - مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۸ - تاریخ بغدادی، ج ۱، ص ۱۳۹.

۳ . صحیح البخاری، کتاب بدء الخلق، ترمذی، ج ۲، ص ۱۳۵ - مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۶۸.

قال ابو هریرة فما کان أحدٌ أحب الی من الحسن بن علی بعد ما قال رسول الله ﷺ «اللهم انّی أحبه فاحبّه و احبّ من یحبّه.[1]

ترجمه: «ابو هریره گفت: پیش من کسی محبوبتر از حسن بن علی نبود بعد از آنی که رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا من حسن را دوست دارم تو هم او را دوست دار و دوست دار کسی را که او را دوست می‌دارد».

عن الزبیر: انّ رسول الله ﷺ قبّل حسناً و ضمّه الیه و جعل یشمّه و عنده رجل من الانصار فقال الانصاری: انّ لی ابناً قد بلغ ما قبّلته قطّ فقال رسول الله ﷺ أرأیت ان کان نزع الرحمة من قبلک فما ذنبی. هذا حدیث صحیح الاسناد علی شرط الشیخین.[2]

ترجمه: «زبیر گفت: رسول خدا ﷺ حسن را می‌بوسید و او را به سینهٔ خود می‌فشرد و می‌بوئید. در خدمتش مردی از انصار بود که از عمل پیامبر تعجب کرد و گفت: من پسری دارم که به حد بلوغ رسیده و تا کنون او را نبوسیدم.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: این که خداوند رحمت و عاطفه را از دل تو بریده و برگرفته من چه گناهی دارم.

حاکم گوید: این حدیث طبق شرط بخاری و مسلم صحیح است».

عن البراء بن عازب قال: قال رسول الله ﷺ للحسن: «هذا منی و أنا منه و هو یحرم علیه ما یحرم علی»[3]

---

۱ . صحیح البخاری، فی کتاب اللباس، احمد بن حنبل، مسند، ج ۲، ص ۲۳۱ – المستدرک، ج ۳، ص ۱۶۹ – تذکرة الخواص، ص ۱۹۶.

۲ . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۰.

۳ . کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۷، ذخائر العقبی، ص ۱۲۳، کشف الخفا، ج ۱، ص ۲۰۵.

ترجمه: «براء بن عازب گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسن فرمود: حسن از من است و من از حسن و هر چه بر من حرام است بر او نیز حرام است».

عن أبی هریره قال: قبّل رسول الله صلی الله علیه و آله الحسن بن علی علیه السلام و عنده الاقرع بن حاسب التمیمی جالساً فقال الاقرع: انّ لی عشرة من الولد ما قبّلت منهم احداً فنظر الیه رسول الله صلی الله علیه و آله ثم قال: من لایرحم لایرحم[1]

ترجمه: «ابوهریره گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله حسن بن علی علیه السلام را بوسید و اقرع بن حاسب تمیمی نشسته بود. حاسب با دیدن این امر خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: من ده فرزند دارم که یکی از آنها را هم نبوسیده ام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به او نگاهی کرد و فرمود: کسی که رحم نمی‌کند، مشمول رحمت خداوند قرار نمی‌گیرد».

عن عایشه انّ النّبی صلی الله علیه و آله کان یأخذ حسناً فیضمّه الیه ثم یقول: اللهم انّ هذا ابنی و أنا احبه فأحبه و أحب من یحبه.[2]

ترجمه: «عایشه گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حسن را می‌گرفت و به سینه‌اش می‌چسباند. سپس می‌فرمود: خدایا! این پسر من است و من او را دوست می‌دارم و تو هم او را و کسانی که او را دوست می‌دارند، دوست بدار».

عن خالد ابن معدان قال: وفدالمقدام بن معدی کرب و عمرو بن الاسود الی معاویة فقال معاویه للمقدام: اعلمت ان الحسن بن علی توفی؟ فرجع المقدام فقال له معاویة: أتراها مصیبة؟

---

۱ . الجوهرة فی سنب علی علیه السلام ص ۲۳ – الاصابة، ج ۱، ص ۷۴.

۲ . کنز العمال، ج ۷، ص ۱۰۵ – هیثمی، مجمع الزوائد ج ۹، ص ۱۷۴.

فقال: و لم لا أراها مصيبة و قد وضعه رسول الله فی حجره و قال هذا منی و حسين من علی.[1]

ترجمه: «خالد بن معدان گفت: مقدام بن معدی کرب و عمرو بن الاسود بر معاويه وارد شدند. معاويه به مقدام گفت: از فوت حسن بن علی اطلاع داری؟ مقدام گفت:

«انا لله و انا اليه راجعون» معاويه به او گفت: آيا فوت او را مصيبت می‌دانی؟

مقدام گفت: چرا آن را مصيبت ندانم؛ زيرا رسول خدا در حالی که او را در دامن خود داشت فرمود: حسن از من است و حسين از علی».

امام حسن مجتبی علیه السلام از ديدگاه ديگر صحابه

عن ابن عباس قال: ما ندمت علی شی فأتنی فی شبابی الا انّی لم اجح ماشياً و لقد حج الحسن ابن علی خمساً و عشرين حجة ماشياً و انّ النّجائب لتقاد معه و لقد قاسم الله ماله ثلاث مرّات حتی انّه يعطی الخف و يمسک النَعل.[2]

ترجمه: «ابن عباس گفت: من به هيچ چيز جز به اين که در جوانی با پای پياده به حج نرفتم افسوس نخورده ام و حسن بن علی ۲۵ بار پای پياده به حج رفت. در حالی که مرکب‌های خوب در جلو او کشيده می‌شد و سه بار همهٔ اموالش را با فقراء تقسيم کرد به طوری که يک لنگه را می‌داد و لنگهٔ ديگر را نگه می‌داشت».

عن محمّد بن علی قال: قال الحسن انی لاستحی من ربّی ان القاه و لم امش

---

۱ . مسند احمد بن حنبل، ج ٤، ص ۱۲۲ – فيض القدير، ج ۳، ص ٤۱٥.

۲ . سنن بيهقی، ج ٤، ص ۳۳۱ – البداية، ج ۸ ص ۳۷ – تاريخ الخلفا، السيوطی، ص ۱۹۰.

الی بیته. فمشی عشرین مرّة من المدینه علی رجلیه.[1]

ترجمه: «محمّد بن علی، یعنی امام باقر، گفت: امام حسن فرمود: شرم از خداوند دارم که او را ملاقات کنم در حالی که به خانۀ او نرفته ام پس بیست مرتبه پیاده از مدینه به مکّه رفت».

روی عن الحسن بن علی انّه کان ماراً فی بعض حیطان المدینه فرأی اسود بیده رعیف یأکل لقمة و یطعم الکلب لقمة الی آن شاطره الرغیف فقال له الحسن ما حملک علی أن شاطرته و لم تغابنه فیه بشیء.[2]

ترجمه: «از حسن بن علی روایت شده است که روزی از بعضی باغات مدینه می‌گذشت. دید غلام سیاهی گرده نانی به دست گرفته لقمه‌ای خود می‌خورد و لقمۀ دیگر به سگی که در کنارش نشسته می‌دهد. فرمود: برای چه این کار را می‌کنی؟ عرض کرد: از نگاه سگ شرم کردم که خود بخورم و به او ندهم.

امام به او فرمود: غلام چه کسی هستی؟ گفت: غلام ابان بن عثمان. فرمود: این باغ مال کیست؟ گفت: مال ابان بن عثمان. امام حسن به او فرمود: از جایت تکان نخور تا من برگردم. سپس آن حضرت تشریف برد و آن غلام و آن باغ را از أبان خرید و بعد پیش غلام برگشت و فرمود: ای غلام تو را خریدم. غلام از جای خود برخاست و گفت: شنیدم ای مولای من! امام فرمود: این باغ را نیز خریدم و تو در راه خدا آزاد هستی و این باغ نیز از آن تو است.

---

۱ . حلیة الاولیاء، ج ۲، ص ۳۷ – اخبار الدول، ص ۱۰٦.

۲ . تاریخ بغدادی، ج ٦، ص ٣٤ – نور الابصار، ص ۱۱۰.

قال جویریه: لمّا مات الحسن بکی مروان فی جنازته. فقال الحسین أتبکیه و قد کنت تجرعه ما تجرعه؟ فقال: انی کنت أفعل ذلک الی احلم من هذا. و اشار بیده الی الجبل[1]؛ «جویریه گفت: چون امام حسن فوت کرد، مروان در تشییع جنازهٔ او شرکت کرده و می‌گریست. امام حسین فرمود: آیا گریه می‌کنی در حالی که دل او را پر از خون نمودی؟ و مدام جرعه‌های غیظ به او خورانیدی؟ مروان در حالی که اشاره به کوه می‌کرد گفت: من این را با کسی کردم که حلم و بردباری او از این کوه بیشتر بود».

بخشش‌های بی نظیر

دستگیری امام مجتبی علیه السلام از فقرا و بخشش‌های بی سابقه و انفاق‌های بسیار بزرگ آن حضرت به حدی بود که در تاریخ زندگانی هیچ یک از بزرگان به چشم نمی‌خورد. به گونه‌ای که آن حضرت را با لقب «کریم اهل بیت» خوانده و نوشته اند.

امام حسن در طول عمر خود دو مرتبه تمامی دارایی‌ها و اموال خویش را در راه خدا انفاق کرد و سه بار ثروت خود را به دو نیم تقسیم کرد و نیمی از آن را در راه خدا ایثار کرد.[2]

الحلم الحسنیه

شهر شام؛ مرکز حکومت معاویه و کانون تحرّکات، سم پاشی و تبلیغات بر

---

۱ . ترجمه الحسن من تاریخ دمشق، ص ۱۵۶ - البدایهٔ و النهایهٔ، ج ۸، ص ۳۸ - الصواعق المحرقه، ص ۱۳۸.

۲ . سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۱۹۶ - تاریخ خلفا، سیوطی، ص ۱۹۰.

ضد اهل بیت رسول خدا صلى‌الله‌عليه‌وآله به شمار می‌رفت.

روزی پیر مردی جاهل از اهالی شام به مدینه آمد. او در مسیر راه امام حسن عليه‌السلام را که بر مرکب سوار بود، شناخت و تا توانست از آن حضرت و پدر بزرگوارش امیر المؤمنین عليه‌السلام بدگویی کرد و نسبت‌های ناروا داد.

اصحاب خواستند متعرض او شوند ولی امام مانع شدند و در حال خرسندی به کنار پیر مرد شامی آمد، سلام کرد و فرمود:

ای پیر مرد! گویا غریب می‌باشی و در مدینه آشنایی نداری و اموری در مورد ما بر تو اشتباه شده است. اگر میل داری، به منزل ما بیایید؛ زیرا که ما منزل وسیع و ثروتی بسیار داریم و محلّی را نیز برای مرکب شما در نظر می‌گیریم و تا هر وقت که مهمان ما باشید به شما بد نخواهد گذشت.

اگر نیازمند باشی تو را بی نیاز می‌کنیم و اگر مدیون باشی آن را ادا می‌نماییم و اگر نیاز به راهنمایی داشته باشی تو را راهنمایی می‌کنیم.

هنگامی که آن پیرمرد نا آگاه این کلمات پر مهر را از امام شنید، منقلب شد و به گریه افتاد. پس از شترش پیاده و بوسه بر دست آن حضرت زد و گفت:

«الله اعلم حیث یجعل رسالته»[1] «خدا بهتر می‌داند که مقام رسالت خود را در وجود چه کسی قرار دهد» سپس گفت: آن قدر در شام از بدی‌های شما و پدر بزرگوارتان شنیده بودم که دلم مملو از بغض و عداوت شما شده بود ولکن اکنون دانستیم که سخن شامیان بر خلاف حقیقت بوده و خدا شاهد است که تا چند لحظهٔ قبل مبغوض ترین افراد در نزد من شما و پدرتان بودید؛ اما اکنون

---

۱. انعام / ۱۲۴.

محبوب ترین انسانها در نزد من هستید. سپس او تا مدتی مهمان خانهٔ امام مجتبی بود و چون خواست به طرف شام باز گردد گفت: بهترین سوغات که این سفر نصیبیم شد آن بود که دلم از محبت امام خویش سرشار و از بغض و عداوت دشمن او مالامال گشت.[1]



۱ . علی بن عیسی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۵.

بخش چهارم



حسین بن علی علیه‌السلام

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی آن حضرت

نام: حسین علیه‌السلام

لقب: سید الشهداء

کنیه: ابا عبدالله

نام پدر: علی علیه‌السلام

نام مادر: فاطمه علیها‌السلام

تاریخ ولادت: سوم شعبان سال چهارم هجری قمری، در مدینه.

مدّت امامت: ۱۰ سال

مدّت عمر: ۵۷ سال

شهادت: دهم محرم سال ٦١ هجری در کربلا.

محل دفن: کربلا

قاتل: شمر بن ذی الجوشن

آن حضرت پس از آن که در اثر جراحات فراوان در میدان نبرد افتادند، شمر با دوازده ضربت سر نازنین آن حضرت را از تن جدا کرد.

اقوال در ولادت آن حضرت

۱. مشهور آن است که ولادت آن حضرت در سوم ماه شعبان سال چهارم هجری بوده است.

۲. سید بن طاووس و شیخ مفید در «ارشاد» ولادت آن حضرت را در پنجم شعبان ذکر کرده اند.

۳. شیخ مفید در «مقنعه» و شیخ طوسی در «تهذیب» و شهید اوّل در «دروس» ولادت آن حضرت را در آخر ماه «ربیع الاول» ذکر فرموده اند.

کیفیت ولادت آن حضرت

شیخ طوسی (ره) و عده‌ای دیگر به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده اند که چون حضرت امام حسین علیه السلام متولد شد، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اسماء بنت عمیس را فرمود که «فرزندم را بیاور.» اسماء گفت: آن حضرت را در جامهٔ سفیدی پیچیده و به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بردم و حضرت او را گرفت و در دامن گذاشت و در گوش چپش اقامه گفت. آن وقت جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: «حق تعالی تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید: علی علیه السلام نسبت به تو به منزلهٔ هارون است نسبت به موسی علیه السلام پس او را با اسم پسر کوچک هارون که «شبیر» نام دارد، نام کن؛ اما این که لغت (زبان) تو عربی است او را حسین نام کن.

رسول صلی الله علیه و آله و سلم او را بوسید و در حال گریه فرمود: «تو را مصیبتی عظیم در پیش رو است و خداوند لعنت کند کشندهٔ تو را».

بعد فرمود: «ای اسماء! این خبر را به فاطمه مگو. در روز هفتم رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فرزندم را بیاورید؛ چون او را به نزد آن حضرت بردم ایشان یک گوسفند سفید و یک گوسفند سیاه آورد که یکی را از برای او عقیقه و دیگری را به قابله داد. سرش را تراشید و به وزن موی سرش نقره صدقه داد و خلوق بر سرش

مالید و او را بر دامن خود گذاشت و در حال گریه و ناله فرمود: ای ابا عبدالله! چه بسیار گران است بر من کشته شدن تو».

اسماء گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! این چه خبری است که در روز اوّل ولادت گفتی و امروز نیز می‌فرمایی و گریه می‌کنی؟

حضرت فرمود: گریه ام برای این مولود است؛ چون گروهی از بنی امیه او را خواهند کشت و خدا آنها را از شفاعت من بهره مند نمی‌سازد.[1]

اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران امامت امام حسین علیه السلام

در زمان امام حسین علیه السلام انحراف از اصول و موازین اسلام، که از سقیفه بنی ساعده شروع شده و در زمان عثمان گسترش یافته بود، به اوج خود رسید.

در آن زمان معاویه، که سالها از سوی خلیفهٔ دوم و سوم به عنوان استاندار در منطقهٔ شام حکومت کرده و موقعیت خود را کاملاً تثبیت کرده بود، به نام خلیفهٔ مسلمین سرنوشت و مقدرات کشور اسلامی را در دست گرفت و حزب ضد اسلامی اموی را بر امّت اسلام مسلّط کرد و به کمک کارگزاران ستمگر و یغماگر خود مانند؛ زیاد بن أبیه، عمرو بن عاص، سمرهٔ بن جندب و... یک حکومت سلطنتی و استبدادی تشکیل داده و چهرهٔ اسلام را وارونه نشان داد.

معاویه از یک سو فشار سیاسی و اقتصادی را در مورد مسلمانان آزاده و راستین اعمال می‌کرد و با کشتارها، قتل، شکنجه، آزار، تحمیل فقر و گرسنگی بر آنان از ایجاد هر گونه اعتراض و جنبش و مخالفت جلوگیری می‌کرد.

از سوی دیگر، با احیای تبعیض نژادی و رقابت‌های قبیله‌ای در میان قبائل،

---

۱. منتهی الامال، ج ۱، ص ۳۳۷.

آنان را به جان هم می‌انداخت و از این رهگذر نیروهای آنان را تضعیف می‌کرد تا این که خطری از ناحیهٔ آنان متوجه حکومت وی نگردد.

از سوی دیگر، به کمک عوامل مزدور خود روش جَعل احادیث، تفسیر و تأویل آیات قرآن افکار عمومی را منحرف و به حکومت خود مشروعیت می‌بخشید.

این روش و سیاست ضد اسلامی به اضافهٔ عوامل دیگری همچون ترویج فرقه‌های باطل نظیر جبریه، مرجئه، که از نظر عقیدتی با سیاست معاویه همسو بودند، آثار شوم و مرگباری بر جامعه به وجود آورده و سکوت تلخ و ذلت باری را بر جامعه حکمفرما ساخته بود.

در اثر این سیاست شوم، شخصیت جامعهٔ اسلامی مسخ و ارزشها دگرگون شده بود، به طوری که مسلمانان با آن که می‌دانستند اسلام هیچ وقت اجازه نمی‌دهد آنان مطیع زمامداران بیدادگری باشند که به نام دین بر آنها حکومت کنند، با این حال بر اثر ضعف و ترس و ناکامی از زمامداران ستمگر پشتیبانی می‌کردند.

در اثر این سیاست مسلمانان بر خلاف منطق قرآن و تعالیم پیامبر تبدیل به افرادی ترسو، سازشکار و ظاهر ساز شده بودند.

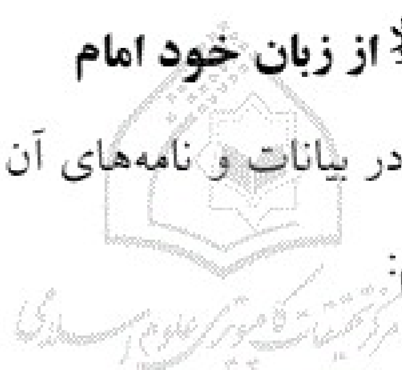
حکومت معاویه چقدر بر انحرافات افزود و حکومت الهی را تبدیل به سلطنت کرد و از هیچ گونه جنایت دریغ نکرد و از جمله امام حسن مجتبی را مسموم کرد و یزید را بر مردم تحمیل نمود.

امام حسین علیه السلام تمام این آشفتگی‌ها را می‌دید و خون دل می‌خورد و رنج

می‌برد، اما چون برادر بزرگوارش امام حسن مجتبی علیه السلام با معاویه صلح کرده بود، اگر چه معاویه طبق قرارداد صلح عمل نکرد، تا زمانی که معاویه زنده بود، قرار داد برادر را محترم شمرد و قیام نکرد.

با روی کار آمدن یزید، امام حسین، چون می‌دانست که حکومت یزید بر خلاف کلیهٔ مقررات و اصول اسلامی است و بنای دیانت اسلام را منهدم خواهد کرد و از جهالت مردم سوء استفاده کرده منویات شوم خود را جایگزین حقایق معنوی خواهد کرد، قیام کرد و با خون خود و یاران خود اسلام را نجات داد.

علل قیام امام حسین علیه السلام از زبان خود امام



علل قیام امام حسین علیه السلام در بیانات و نامه‌های آن حضرت بیان شده است که به چند مورد آن اشاره می‌کنیم:

۱. شرایط پیشوای مسلمانان

در نخستین روزهایی که حسین بن علی علیه السلام برای بیعت کردن با یزید زیر فشار بود، در پاسخ «ولید»، که حاکم آن روز مدینه بود و پشنهاد بیعت با یزید را مطرح کرد، فرمود:

اینک که مسلمانان به فرمانروایی مانند یزید گرفتار شده اند باید فاتحهٔ اسلام را خواند؛[1]

«انا لله و انا الیه راجعون» «و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامهٔ براع مثل یزید»

---

۱. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۱.

ضمن پاسخ به نامه‌های دعوت کوفیان، ویژگی‌های زمامدار جامعه اسلامی را چنین بیان کرد:

... امام و پیشوای مسلمانان کسی است که به کتاب خدا عمل نماید، راه قسط و عدالت را در پیش گیرد و از حق پیروی کند و با تمام وجود خویش مطیع فرمان خدا باشد.[1]

۲. سکوت نابخشودنی

امام حسین هنگامی عزیمت به سوی عراق در منطقه‌ای به نام «بیضه» خطاب به سپاه حرّ ریاحی خطبه‌ای ایراد کرد و طی آن انگیزهٔ قیام خود را چنین شرح داد:

«ای مردم! پیامبر خدا فرمود که هر مسلمانی با سلطان ستمگری مواجه گردد که حرام خدا را حلال شمرده و پیمان الهی را در هم شکند با سنت و قانون پیامبر مخالفت کرده، در میان بندگان خدا راه گناه، معصیت و تجاوزگری و دشمنی را در پیش گیرد، ولی او در مقابل چنین سلطانی با عمل و یا گفتار خود اظهار مخالفت نکند، بر خداوند است که او را به کیفر همان ستمگر، آتش جهنم، محکوم سازد.

مردم! آگاه باشید اینان (بنی امیه) اطاعت خدا را ترک و پیروی از شیطان را بر خود فرض نموده اند.

فساد را ترویج و حدود الهی را تعطیل نموده فئی، که مخصوص خاندان

---

۱ . شیخ مفید، الارشاد، قم مکتبهٔ بصیرتی، ص ۳۰٤.

پیامبر است، به خود اختصاص داده اند و من به هدایت و رهبری جامعهٔ مسلمانان و قیام بر «ضد» این همه فساد و مفسدین، که دین جدم را تغییر داده اند، از دیگران شایسته ترم».[۱]

۳. محو سنتها و رواج بدعتها

امام حسین علیه السلام پس از ورود به مکّه نامه‌ای به سران قبائل بصره فرستاد و طی آن چنین نوشت:

... اینک پیک خود را با این نامه به سوی شما می‌فرستم. شما را به پیروی از کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت می‌کنم؛ زیرا در شرایطی قرار گرفته ایم که سنت پیامبر به کلّی از بین رفته و بدعتها زنده شده است.

اگر سخن مرا بشنوید شما را به راه راست هدایت خواهم کرد. درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد.[۲]

٤. دیگر به حق عمل نمی‌شود

امام حسین علیه السلام در راه عراق در منطقه‌ای بنام «ذی حسم» در میان یاران خود بپا خاست و خطبه‌ای بدین شرح ایراد نمود:

آیا نمی‌بینید که دیگر به حق عمل نمی‌شود و از باطل خودداری نمی‌شود.

در چنین وضعی جا دارد که شخص با ایمان (از جان خود گذشته) مشتاق دیدار پروردگار باشد.

---

۱ . محمّد بن جزیر الطبری، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲ . طبری، همان کتاب، ص ۲۰۰.

در چنین محیط ذلت بار و آلوده، مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز رنج و آزردگی و ملال نمی‌دانم...[۱]

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

عن ابی هریره قال: رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله و هو حامل الحسین بن علی علیه السلام و هو یقول: اللهم احبّه فاحبّه. هذا حدیث صحیح الاسناد.[۲]

عن یزید بن ابی زیاد قال: خرج النّبی صلی الله علیه و آله من بیت عایشه فمرّ علی بیت فاطمة علیها السلام فسمع حسیناً یبکی فقال: الم تعلیمی أنّ بکاءه یؤذنی؟[۳]

ترجمه: «یزید بن ابی زیاد گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله از منزل عایشه خارج شد و از کنار منزل فاطمه عبور کرد و صدای گریه حسین علیه السلام را شنید. خطاب به دخترش فرمود: آیا نمی‌دانی گریهٔ حسین مرا اذیت می‌کند»؟

عن انس بن مالک قال: لما قتل الحسین بن علی علیه السلام جئی براسه الی ابن زیاد لجعل ینکت بقضیب علی ثُنایاه و قال ان کان لحسن الثغر فقلت فی نفسی لأسوانک لقد رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله یقبل موضع قضیبک من فیه».[۴]

ترجمه: «انس بن مالک گفت: چون حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، سرش را نزد ابن زیاد آوردند و ابن زیاد، با چوبی که در دست داشت، به دندان‌های او اشاره می‌کرد و از زیبایی آنها تعجب می‌کرد. انس می‌گوید: با خود

---

۱ . حسن بن علی بن شعبه، تحف العقول، قم، دفتر انتشارات جامعهٔ مدرسین، ۱۳۶۳، ص ۲۴۵.

۲ . مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۷۷.

۳ . هیثمی، جمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۱.

۴ . ذخایر العقبی، ص ۱۲۶.

گفتم رویت سیاه باد! من بارها رسول خدا را دیدم از جای چوب هایت بوسه بر می‌داشت».

عن زید بن ارقم قال: کنت جالساً عن عبیدالله بن زیاد اذ آتی برأس الحسین علیه السلام فوضع بین یدیه فأخذ قضیبه فوضعه بین شفتیه فقلت له انک لتضع قضیبک فی موضع طالمالثمه رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: قم انک شیخ قد ذهب عقلک![1]

ترجمه: «زین بن ارقم گفت: در کنار عبیدالله بن زیاد نشسته بودم که سر مبارک حسین علیه السلام را آورده و در مقابل او قرار دادند. وی چوبی را برداشت و میان دو لب ایشان نهاد. به او گفتم: چوبت را به جائی نهادی که بسیار دیده ام که رسول الله صلی الله علیه و آله آن را می‌بوسید. عبیدالله گفت: برخیز که تو عقلت را از دست داده ای».

عن یعلی بن مرة قال. قال رسول الله صلی الله علیه و آله «حسین منّی و انا من حسین احبّ الله من احبّ حسیناً. سبط من الاسباط»[2]

ترجمه: «یعلی بن مرة گفت: رسول خدا فرمود: حسین از من است و من از حسینم. خداوند دوست دارد کسی را که حسین را دوست بدارد و او سبطی است از اسباط انبیاء».

عن فخر الرازی فی تفسیره الکبیر فی ذیل تفسیر قوله تعالی «و علم آدم الاسماء کلها...» قال: اعرابی قصد الحسین بن علی علیه السلام حاجته قال: سمعت جدک یقول: اذا سألتم حاجة فأسالوها من من اربعة: اما عربی شریف او مولی کریم او

---

۱ . کنز العمال، ج ۷، ص ۱۱۰.

۲ . صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۷.

حامل القرآن او صاحب و جه صبیح فامّا العرب فشرفت بجدک و اما الکرام فد آبکم و سیرتکم و اما القرآن ففی بیوتکم نزل و اما الوجه الصبیح فانی سمعت رسول الله یقول: اذا آردتم آن تنظروا الی فانظروا الی الحسن و الحسین ﷺ فقال الحسین ﷺ ما حاجتک؟

فکتبها علی الارض فقال الحسین ﷺ سمعت ابی علیاً یقول: قیمة کلّ امره ما یحسنه و سمعت جدی یقول: المعروف بقدر المعرفة فاسألت عن ثلاث مسائل ان آجبت فی جواب واحدهٔ فلک ثلث ما عندی و ان اجبت عن اثنتین فلک ثلثا ما عندی و ان اجبت عن الثلاث فلک کل ما عندی و قد حمل الی صرهٔ مختومه من العراق فقال: سل و لاحول و لاقوهٔ الا بالله فقال: ای الاعمال افضل؟ قال الاعرابی الایمان بالله قال: فما نجاهٔ العبد من الهلکة قال: الثقهٔ بالله قال: فما یزین المرء؟ قال: علم و معه حلم قال: فان اخطأه ذلک قال: فمال معه کرم قال: فان اخطأه ذلک قال: فقر معه صبر. قال: فان اخطأه ذلک: فصاعقهٔ تنزل من السماء فتحرقه فضحک الحسین ﷺ و رمی بالصرهٔ الیه[1]

ترجمه: «فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیهٔ «... و علم آدم الاسما کلّها...» می‌نویسد: مردی عرب خدمت حسین بن علی ﷺ آمد و حاجت خود را به آن حضرت عرض کرد و چنین گفت: از جدت شنیدم که می‌فرمود: حاجت خود را پیش چهار کس ببرید:

۱. عرب شریف

۲. مولای کریم

---

۱ . فخر رازی، تفسیر الکبیر، ذیل آیه ۳۱، سوره بقره.

۳. حامل قرآن

٤. صاحب عمل درخشان

بنابراین، عرب با جد تو شرافت یافته است. کرامت و بزرگواری هم عادت و سیرهٔ شماست. قرآن در خانه‌های شما نازل شده و اما این که دربارهٔ سیمای روشن من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: اگر می‌خواهید به من نگاه کنید، حسن و حسین را بنگرید؛ یعنی آنها بیش از همه به من شباهت دارند.

حسین فرمود: از پدرم علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: قیمت هر مرد به اندازهٔ معلومات او است و نیز از جدم شنیدم که می‌فرمود: احسان و بخشش به اندازهٔ معرفت اشخاص است. پس از تو سه مسأله سؤال می‌کنم اگر به یکی از آنها جواب دادی یک سوم مال پیش ماست و اگر جواب دو تا را گفتی دو ثلث آن را و اگر به هر سه سوال جواب دادی همهٔ آن را به تو خواهم بخشید که همان یک کیسه مهر و موم شده از عراق برای من رسیده است.

اعرابی گفت: سوال کنید. به حول و قوه الهی جواب خواهم داد!!

امام حسین علیه السلام سؤال کرد: کدام یک از اعمال افضل است؟

اعرابی عرض کرد: ایمان به خدا.

فرمود: چه چیزی موجب رهایی از مهالک است؟

پاسخ داد: اعتماد کردن به خدا.

فرمود: زینت مرد در چیست؟

گفت: علمی که توام با حلم باشد.

فرمود: اگر آن نباشد.

گفت: مالی که توام با سخاوت باشد.

فرمود: اگر آن هم نباشد.

گفت: فقری که توام با صبر باشد.

فرمود: اگر آن هم نباشد؟

گفت: در آن صاعقه‌ای که از آسمان بر سرش فرو بارد و او را بسوزاند.

امام حسین عليه السلام لبخند زد و کیسه را که هزار دینار داشت به سوی او انداخت.[1]

قال الحسن البصری: کان الحسین بن علی عليه السلام سیداً زاهداً ورعاً صالحاً ناصحاً حسن الخلق فذهب ذات یوم مع اصحابه الی بستانه و کان فی ذلک البستان غلام له اسمه صاف، فلمّا قرب من البستان رای الغلام قاعداً یأکل خبزاً فنظر الحسین الیه و جلس عند نخلهٔ مستتراً لایراه فکان یرفع الرغیف فیرمی بنصفه الی الکلب و یأکل نصفه الاخبر فتعجب الحسین من فعل الغلام فلما فرغ من أکله قال: الحمد الله ربّ العالمین اللهم اغفر لسیدی و بارک له کما بارکت علی ابویه برحمتک یا ارحم الراحمین...»[2]

ترجمه: «حسن بصری گفت: حسین بن علی عليه السلام مردی بزرگوار، زاهد، پرهیزگار، شایسته، خیرخواه و دارای اخلاق نیکو بود.

روزی به همراه یارانش به باغش رفت و در آن باغ غلامی داشت به نام «صاف» چون نزدیک باغ شد، دید غلام نشسته مشغول خوردن نان است.

---

۱ . صفوری شافعی بغدادی، نزههٔ المجالس، ج ۲، ص ۲۳۳، ط قاهرهٔ.

۲ . علامه ابوالمؤید الموفق بن احمد، مقتل حسین عليه السلام، ص ۱۵۳، ط الغزی.

حسین علیه السلام او را دید و در پشت درخت خرمائی خود را از دید او پنهان ساخت و دید که غلام قرص نان را دو قسمت کرد و نصف آن را به جلو سگ انداخت و خود مشغول خوردن نصف دیگر شد. حسین علیه السلام از عمل غلام تعجب کرد و چون از خوردن نان فارغ شد، گفت: سپاس خدائی را که آفرینندۀ عالم هاست.

خدایا! مرا ببخش و آقای مرا ببخش و او را به رحمت خود مبارک گردان، چنان که پدر و مادر او را مبارک فرمودی، ای خدای بخشنده و بخشایشگر».

در این هنگام امام حسین از جا بلند شد و گفت: صافی!

غلام با دست‌های چرکین از جا بلند شد و گفت: سرور من و ای سرور مؤمنان! ببخشید که شما را ندیده ام.

حسین علیه السلام فرمود: مرا ببخش که بدون اجازه وارد باغ تو شدم.

صافی گفت: از روی فضل و کرامت این سخن را می‌گوئید.

حسین فرمود: دیدم که نصف نان را به سگ دادی و نصف دیگر را خود خوردی، معنای این کار چیست؟

غلام گفت: این سگ به هنگام خوردن نان مرا نگاه می‌کرد و من از نگاه‌های او خجالت کشیدم و این سگ تو است که باغت را از دستبرد دزدان محافظت می‌کند.

پس من غلام تو و این هم سگ تو است و روزی تو را با هم می‌خوردیم.

حسین علیه السلام گریه کرد و فرمود: تو را در راه خدا آزاد کرده و دو هزار دینار هم با طیب خاطر به تو هبه کردم.

غلام گفت: حالا که مرا آزاد کردی من هم می‌خواهم در باغ تو انجام وظیفه کنم.

حسین فرمود: مرد اگر حرف زد باید آن را با عمل نیز تصدیق نماید.

گفتم: بدون اجازه وارد باغت شدم اکنون قولم را با عملم تصدیق می‌کنم. باغ و هر چه در آن است از آن توست الا این که یارانم الآن برای خوردن میوه‌ها و خرما به اینجا آمده اند. آنها را میهمان خود کن و به خاطر من آنها را گرامی بدار. خداوند شما را روز قیامت گرامی بدارد و حُسن خُلق و ادب تو را زیاد گرداند.

غلام گفت: «ان وهبت لی بستانک فانّا قد سبلته لاصحابک و شیعتک»؛ «حالا که باغت را به من بخشیدی من نیز آن را بر اصحاب و شیعیانت وقف کردم».

حسن بصری پس از نقل این داستان گفت: بر مؤمن سزاوار است که مثل ذرّیه رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

قال یعقوب بن سفیان، حدثّنا سلیمان بن حرب، حدثّنا حماد بن زید عن معمّر قال: اوّل ما عرف الزهری تکلم فی مجلس الولید بن عبدالملک. فقال الولید: ایکم یعلم ما فعلت أحجار بیت المقدس یوم قتل الحسین؟ فقال: الزهری بلغنی انّه لم یقلب حجرالا وجد تحته دم عبیط[1]

ترجمه: «یعقوب بن سفیان از سلیمان بن حرب و حماد بن زید از معمر روایت کرده است: نخستین چیزی که زهری را معروف کرد این بود که در مجلس ولید بن عبدالملک سخن گفت: آنجا که ولید سؤال کرد: کدام یک از شما می‌داند که روز قتل حسین سنگ‌های بیت المقدس چه عکس العملی از خود نشان دادند؟

---

۱ . تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۵٤.

زهری گفت: خبر داده اند که هیچ سنگی را از جای خود بر نداشتند، جز این که از زیر آن خون تازه جاری شد...».

امام حسین علیه السلام از دیدگاه دیگر صحابه

عن ابی العباس قال: کنت عند النّبی صلی الله علیه و آله و سلم و علی فخذه الأیسر ابنه ابراهیم و علی فخذه الایمن الحسین بن علی تارهٔ یقبّل هذا و تارهٔ یقبّل هذا اهبط علیه جبرئیل بوحی من ربّ العالمین فلمّا سری عنه قال: أتانی جبرئیل من ربّی فقا لی: یا محمّد انّ ربک یقرء، علیک السّلام و یقول لک: لست أجمعهما لک فافد أحدهما بصاحبه فنظر النّبی صلی الله علیه و آله و سلم الی ابراهیم فبکی و نظر الی الحسین فبکی ثم قال: انّ ابراهیم امّه أمهٔ و متی مات لم یحزن علیه غیری و امّ الحسین فاطمه و ابوه علی ابن عمی لحمه لحمی و دمه دمی و متی مات، حزنت ابنتی و حزن بن عمی و حزنت انا علیه و انا او ثر حزنی علی حزنهما یا جبرئیل تقبض ابراهیم فدیته بابراهیم. قال فقبض بعد ثلاث فکان النبی صلی الله علیه و آله و سلم اذ رأی الحسین مقبلاً قبّله و ضمّه الی صدره و رشف ثنایاه و قال: فدیت من فدیته بابنی ابراهیم[1]

ترجمه: «ابی العباس گفت: در خدمت پیامبر بودم. روی زانوی چپش ابراهیم و روی زانوی راستش حسین بن علی علیه السلام نشسته بود. گاهی این را می‌بوسید و گاهی آن را.

در آن هنگام، در حالی که حامل وحی از طرف آفریدگار جهانیان نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از دریافت وحی فرمود: جبرئیل از طرف خدا بر من نازل

۱. تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۲۰٤.

شد و فرمود: ای محمّد! خدا برایت سلام می‌رساند و می‌فرماید: این دو کودک را برای تو باقی نمی‌گذارم. یکی را فدای دیگری کن.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ابراهیم نگاه کرد و گریست و به حسین علیه‌السلام نظر انداخت و اشک ریخت. سپس فرمود: مادر ابراهیم کنیز است. اگر او بمیرد غیر از من کسی بر او محزون نمی‌شود؛ ولی مادر حسین علیه‌السلام فاطمه و پدرش علی، پسر عمویم که گوشت و خون من است، و اگر او بمیرد هم دخترم و هم پسر عمویم و هم خودم محزون می‌شویم و حزن من به خاطر حزن فاطمه و علی علیه‌السلام شدیدتر می‌گردد.

با این حساب، ای جبرئیل! ابراهیم را قربانی حسین کردم و او را قبض روح کن و ابراهیم بعد از سه روز فوت کرد.

از آن به بعد پیامبر اکرم هر موقع حسین علیه‌السلام را می‌دید، که به طرف او می‌آمد، او را می‌بوسید و به سینه خود می‌چسباند و لب و دندانش را می‌مکید و می‌فرمود: جانم به فدای کسی که پسرم ابراهیم را فدای او ساختم».

قالت: ام سلمه دخلی النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال: «احفظی الباب لایدخل علی احد فسمعت نحیبه فدخلت فاذا الحسین بین یدیه فقلت و الله یا رسول الله ما رائیته حین دخل. فقال: انّ جبرئیل کان عندی آنفاً فقال: انّ امّتک ستقتله بعدک بارض یقال لها کربلا أفترید ان اراک تربته یا محمد؟

فتناول جبرئیل من ترابها فأراه النّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله و دفعه الهی فقالت امّ سلمه رضی الله عنها فأخذته فجعلته فی قارورهٔ فأصبته یوم قتل الحسین و قد صار دماً»[1]

---

۱ . نظم الدرّر، ص ۲۱۵؛ مجمع الزواید، ج ۹، ص ۱۸۸؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج ۳، ص ۱۰۶.

ترجمه: «امّ سلمه گفت: پیامبر به خانه من آمد و دستور داد که مواظب در باشم تا کسی وارد نشود. طولی نکشید که صدای شیون پیامبر را شنیدم. داخل خانه شدم. ناگهان حسین عليه السلام را دیدم که مقابل پیامبر نشسته است. گفتم: یا رسول الله! من او را هنگام داخل شدن ندیدم. پیامبر فرمود: «جبریل لحظه پیش نزد من بود و گفت: البتّه امّت تو پس از تو او را در سرزمین کربلا خواهند کشت.

آیا می‌خواهی که ترتب او را به تو نشان دهم؟ جبرئیل مشتی از خاک آنجا را به دست گرفته و آن را به پیامبر نشان داد و امّ سلمه گفت: من آن را گرفتم. در شیشه‌ای قرار دادم. روزی که حسین کشته شد، آن خاک تبدیل به خون شد.[1]

عن سلمی قالت: دخلت علی امّ سلمه و هی تبکی، فقلت ما یبکیک؟ قالت: رأیت رسول الله فی المنام و علی رأسه و لحیته التّراب، فقلت: مالک یا رسول الله؟ قال: شهدت قتل الحسین آنفاً[2]

ترجمه: «سلمی گفت: روزی خدمت امّ سلمه رسیدم، دیدم که دارد گریه می‌کند. به او گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: رسول خدا را در خواب دیدم که به سر و محاسنش خاک نشسته بود. عرض کردم یا سول الله! شما را چه شده است؟ فرمود: کمی پیش از این شاهد قتل حسین بودم».

---

۱ . نظیر این روایت از عایشه در صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۰۶ و مستدرک الصحیحین، ج ٤، ص ۱۹ آمده است.

۲ . الترمذی، صحیح، ج ۲، ص ۳۰٦ – مستدرک الصحیحین، ج ٤، ص ۱۹؛ ذخائر العقبی، ص ۱٤۸.

«عن ام سلمه قالت: لمّا قتل الحسين ناحت عليه الجنّ و مطرنا دماً»[1]

ترجمه: «امّ سلمه گفت: چون حسین بن شهادت رسید، طایفهٔ جن در عزای او گریستند و به جای باران خون بارید».

قال جابر بن عبدالله الانصاری: من سرّه الی رجل من اهل الجنّة فلینظر الی الحسین فانّی سمعت رسول الله یقوله[2]

ترجمه: «جابر بن عبدالله انصاری، صحابی بزرگ رسول خدا، گفت: هر کسی می‌خواهد مردی از اهل بهشت را ببیند به حسین نگاه کند؛ زیرا من این مطلب را از رسول خدا شنیدم».

محمّد بن یوسف الزرندی حنفی «صاحب نظم درر السمطین» می‌نویسد:

«و کان الحسين كثيرالصلاة و الصّوم و الحج و العبادة سخياً كريماً حج خمساً و عشرين حجة ماشياً»[3]

ترجمه: «حسین نماز و روزه و حج و عبادتش زیاد، سخی و بزرگوار بود؛ به طوری که بیست و پنج مرتبه پیاده به زیارت خانه خدا رفت».

معاویه به پسرش یزید می‌گفت: «حسین احبّ النّاس الی الناس»[4].

ترجمه: «حسین بن علی در نظر مردم از همهٔ مردم محبوب تر است».

---

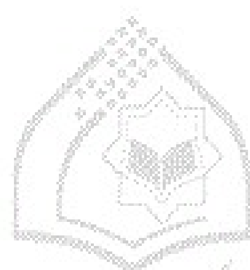
۱. ذخائر العقبی، ص ۱۵۰.

۲. نظم درر السمطین، ص ۲۰۸.

۳. نظم درر السمطین، ص ۲۰۸.

۴. تهذیب، ابن عساکر، ج ٤، ص ۳۲۷.

بخش پنجم



علی بن الحسین علیه‌السلام

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی آن حضرت

نام: علی علیه‌السلام

نام پدر: امام حسین علیه‌السلام

القاب: زین العابدین، سجاد

کنیه: ابو محمد، ابوالحسن

مادر: شهر بانو دختر یزد گرد سوم، پادشاه ایران

تاریخ و محل تولد: ۵ شعبان سال ۳۸ هجری - مدینه.

زمان و محل شهادت: ۱۲ یا ۱۸ و یا ۲۵ محرم سال ۹۵ هجری در مدینه.

چگونگی شهادت: مسمومیت توسط هشام بن عبدالملک

مدت امامت: ۳۵ سال

مدت عمر: ۵۷ یا ۵۹ سال

مرقد شریف: مدینه، قبرستان بقیع.

اختلاف در تاریخ میلاد آن حضرت بسیار است و شاید بهترین اقوال نیمهٔ جمادی الاولی سال سی و شش و یا پنجم سال سی و هشت بوده باشد.

والدهٔ مکرمهٔ آن حضرت عُلیا مُخدره شهر بانو دختر یزدگرد بن شهریار بن پرویز بن هرمز بن انوشیروان پادشاه عجم بوده و بعضی به جای «شهربانو»، «شاه زنان» گفته اند.

چنانچه شیخنا الحر العاملی در ارجوزهٔ خود فرمود:

و امّه ذات العلی و المجد　　　شاه زنان بنت یزد جرد

و هو ابن شهر یار ابن کسری　　　زو سودد لیس یخاف کسری

علامهٔ مجلسی (ره) در جلاء العیون می‌نویسد:

ابن بابویه به سند معتبر از امام حسین علیه السلام روایت کرده است که عبدالله بن عامر چون خراسان را فتح کرد دو دختر از یزدجرد پادشاه «عجم» اسیر گرفت. برای عثمان فرستاد. یکی را به حضرت امام حسن و دیگری را به حضرت امام حسین داد و آن را که حضرت امام حسین گرفت. حضرت امام زین العابدین از او به هم رسید و چون آن حضرت از او متولد شد او به رحمت الهی واصل شد و آن دختر دیگر نیز در وقت ولادت فرزند اول وفات کرد.

پس یکی از کنیزان امام حسین او را تربیت کرد و حضرت او را مادر می‌گفت. چون حضرت امام حسین شهید شد، حضرت امام زین العابدین او را به یکی از شیعیان خود تزویج کرد و به همین دلیل معروف است که حضرت امام زین العابدین مادر خود را به ازدواج یکی از شیعیان خود درآورد است.

مؤلف گوید: این حدیث مخالفت دارد با آنچه گذشت که در فصل اولاد امام حسین که شهربانو را در زمان عمر آوردند.

شاید یکی از راویان اشتباه کرده باشد، لذا آن روایت که در آنجا آورده اشهر و اقوی است. چنان که «قطب راوندی» به سند معتبر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که چون دختر یزدجرد بن شهریار، آخرین پادشاهان عجم، را برای عمر آوردند و داخل مدینه کردند جمیع دختران مدینه به تماشای جمال او بیرون آمدند و مسجد مدینه از شعاع روی او روشن شد و چون عمر اراده کرد که روی

او را ببیند مانع شد و گفت: سیاه باد روز هرمز که دست به فرزند او دراز کنی.

عمر گفت: این گبرزاده مرا دشنام می‌دهد. به همین جهت خواست او را اذیت کند.

علی ﷺ فرمود: هنگامی که سخنی را نفهمیدی چگونه دانستی که دشنام است! آن وقت عمر امر کرد که در میان مردم ندا کنند و او را بفروشند.

علی ﷺ فرمود: فروختن پادشاهان جایز نیست گرچه کفار باشند. بلکه او را مخیر بگذار که خودش یکی از مسلمانان را اختیار کند و به ازدواج درآید و مهریه او را از بیت المال حساب کن. آن وقت عمر قبول کرد و گفت: یکی از اهل مجلس را اختیار کن.

آن زن سعادتمند آمد دست بر دوش مبارک امام حسین گذاشت. آن وقت حضرت از او به زبان فارسی سؤال کرد چه نام داری؟

عرض کرد: جهان شاه.

حضرت فرمود: بلکه تو را «شهربانو» نام کرده اند.

عرض کرد: این نام خواهر من است. حضرت به زبان فارسی فرمود: راست گفتی. پس رو کرد به امام حسین ﷺ و فرمود: این زن با سعادت را به نیکویی محافظت و احسان نما که او فرزندی از تو به هم خواهد رسانید که بهترین اهل زمین باشد. بعد از تو این مادر اوصیاء ذریه طیبه من است. پس امام زین العابدین از او متولد شد.

همچنین روایت کرده است؛ پیش از آن که لشکر مسلمانان بر سر ایشان بروند شهربانو در خواب دید که حضرت رسول ﷺ با امام حسین ﷺ داخل

خانۀ او شد و او را برای آن حضرت خواستگاری کرده و با او تزویج کرد. شهربانو گفت: چون صبح شد محبّت آن خورشید فلک امامت در قلبم جا کرد و پیوسته در خیال آن حضرت بودم؛ چون شب دیگر به خواب رفتم حضرت فاطمه علیها السلام را در خواب دیدم که به نزد من آمد و اسلام را به «من» عرضه داشت و من به دست مبارک آن حضرت در خواب مسلمان شدم. سپس فرمود: به زودی لشکر مسلمانان بر پدرت غالب خواهند شد و تو را اسیر خواهند کرد و به زودی به فرزندم حسین علیه السلام خواهی رسید و خداوند نخواهد گذاشت که کسی دستی به تو برساند تا آن که به فرزند من برسی و حق تعالی مرا حفظ کرد که هیچ کس به من دست نرساند تا آن که مرا به مدینه آوردند و چون امام حسین را دیدم، فهمیدم که او همان است که در خواب با حضرت رسول به نزد من آمد و حضرت رسول مرا به عقد او در آورده و به این سبب او را اختیار کردم».

شیخ مفید روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام «حُریث بن جابر» را به سمت یکی از سرزمین‌های مشرق منصوب کرد. او دو تا از دختران یزدجرد را برای حضرت فرستاد.

حضرت یکی را، که شاه زنان نام داشت، به حضرت امام حسین داد و حضرت زین العابدین از او به هم رسید. پس قاسم با امام زین العابدین خاله زاده بودند.[۱]

---

۱ . منتهی الامال، ج ۲، ص ۵۷۸.

فصل دوّم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

محمّد بن مسلم زهری (متوفی ۱۲٤ ه)

زهری یکی از فقها و محدثان بزرگ تابعین در مدینه بود. وی ده تن از صحابه را درک کرده بود و علوم فقهای هفتگانهٔ اهل سنت را از حفظ داشت. اهل سنت بیش از حد او را ستوده اند.[۱]

او که شیفتهٔ عظمت علمی و تقوی امام سجاد بود، دربارهٔ آن حضرت گفته است: ما رأیت احداً افقه من زین العابدین[۲]

ترجمه: «کسی را داناتر از زین العابدین علیه‌السلام ندیدم».

«ما رأیت قرشیا افضل من علی بن الحسین.[۳]

ترجمه: «هیچ شخصیت قریش را برتر از علی بن الحسین علیه‌السلام ندیدم».

ابومحمّد سعید بن المسیب (متوفی ۹٤ ه)

یکی از تابعان و محدثان و فقهای هفتگانه مدینه است.

دربارهٔ امام سجاد گفته است:

«ما رأیت قط افضل من علی بن الحسین»

ترجمه: «هرگز کسی را افضل و برتر از علی بن الحسین باشد، ندیدم».

---

۱ . شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱٦۲ – ریحانه الادب، ج ۲، ص ۳۹۸.

۲ . همان کتاب، ج ۱، ص ۱۰۵.

۳ . حیاة الحیوان، ج ۱، ص ۱۲۷.

«ما رأيت اورع منه»[1]

ترجمه: «پرهیزگارتر از علی بن حسین ندیدم».

حماد بن زید

«و کان افضل هاشمی ادرکته»[2]

ترجمه: «علی بن حسین برترین هاشمی بود که من او را درک کردم».

احمد بن حجر هیثمی (متوفی ۹۷۳ ه) صحاب کتاب «الصواعق المحرقهٔ فی الرّد علی أهل البدع و الزندقهٔ» می‌نویسد:

«و زين العابدين هذا هو الذی خلف آباه علماً و زهداً و عبادة و كان اذا توضّا للصّلاة اصفر لونه، فقيل له فی ذلک، فقال: أتدرون بين يدی من آقف و حكی انه كان يصلی فی اليوم و الليلة الف ركعة».[3]

ترجمه: «زین العابدین جانشین پدرش در عبادت و زهد و علم بود و چون برای نماز و وضو می‌گرفت رنگش زرد می‌شد. در این باره ازاو سوال شد. فرمود: هیچ می‌دانید در مقابل چه کسی می‌ایستم؟ و گفته اند؛ در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند و گاهی از ترس خدا از هوش می‌رفت».[4]

سفیان ثوری

سفیان ثوری کسی است که مشایخ صوفیه او را تاج دین و دیانت و شمع

---

۱. تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲۶۷.

۲. منهاج السنهٔ النَبویه، ج ۲، ص ۱۲۳، طبع مصر.

۳. الصواعق المحرقهٔ، ص ۱۱۹.

٤. صفوهٔ الصفوهٔ، ج ۲، ص ۵۲.

زهد و هدایت خوانده اند. از امام سجاد به این مضمون نقل کرده است:

مردی نزد علی بن الحسین آمد و به وی گفت: فلان کس ترا نکوهش کرده و حرف‌های ناشایست دربارهٔ تو می‌گفت.

امام فرمود: با من بیا تا نزد او برویم. سپس به طرف خانهٔ آن کس به راه افتادند. مرد سخن چین گمان می‌کرد که امام به زودی از وی انتقام خواهد گرفت و چون نزد او رسیدند امام عليه السلام فرمود: ای فلان! اگر آنچه دربارهٔ من گفته‌ای درست باشد، خدا مرا بیامرزد و اگر نادرست باشد، خدا تو را بیامرزد.[1]

سفیان بن عیینه

حج علی بن الحسن فلمّا احرم و استوت به راحلته اصفر لونه و انتفض و وقع علیه الرعدة و لم یستطع آن یلبّی. فقیل له مالک، لاتلبی؟ فقال: اخشی ان اقول لبیک فیقال لی لا لبیک[2]

ترجمه: «علی بن الحسین به قصد حج راهی مکّه شد، هنگامی که احرام بست و بر مرکب خود قرار گرفت، رنگش زرد شد و لرزه بر اندامش افتاد و نتوانست «لبیک» بگوید.

به او گفته شد چرا لبیک نمی‌گوئی؟ فرمود: از آن می‌ترسم که لبیک گویم ولی در جوابم گفته شود: لا لبیک.

---

۱ . عطار، تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۱۷٤.

۲ . کفایة الطالب، ص ٤٥٠، طبع تهران.

مالک بن انس

لم یکن فی اهل بیت رسول الله مثل علی بن الحسین[۱]

ترجمه: «علی بن حسین در میان اهل بیت رسول خدا بی نظیر بود».

بلغنی انّ علی بن الحسین کان یصلّی فی الیوم و اللیلة ألف رکعة الی أن مات کان یسمّی زین العابدین لعبادته[۲]

ترجمه: «به من خبر رسید که علی بن الحسین تا زنده بود در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند و به خاطر کثرت عبادتش او را زین العابدین نام نهادند».

حسن بصری (متوفی ۱۱۰ هـ)

حسن بصری، از اهالی بصره و از مشاهیر تابعین، فیض ملاقات اکثر اصحاب رسول خدا را یافته بود. وی نزد عامه به زهد و تقوا معروف است. صوفیان نیز او را پروردهٔ نبوت و خو گرفتهٔ فتوت و کعبهٔ عمل و علم و خلاصهٔ ورع و حلم می‌داند.[۳]

زهد و عظمت امام سجاد چنان چشم او را خیره کرده بود که بی اختیار به پای او بوسه زد.

دربارهٔ کثرت زهد و توجه همیشگی او به خدا روایت کرده اند که در خانه کعبه به امام سجاد برخورد و دید که امام سجاد به صورت ناشناسی که نقاب بر

---

۱ . تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۲٦۹.

۲ . شذرات الذهب، ج ۱، ص ۳٤.

۳ . عطار، تذکرة الاولیاء، ج ۱، ص ۳٤.

چهره‌اش کشیده بود اشعاری می‌خواند و اشک می‌ریخت.

حسن بصری می‌گوید: نزدیک شدم که وی امام فرزند امام، علی بن الحسین زین العابدین است. پس پای او را بوسیدم و گفتم: ای فرزند نبوت! این مناجات و گریه از بهر چیست؟ با این که تو داخل اهل بیتی هستی که خداوند دربارهٔ آنها فرموده است «لیذهب عنکم الرّجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً»

فرمود: این سخنان را کنار بگذار. بهشت برای کسی که خدا را اطاعت کند آفریده شده است، گر چه بندهٔ حبشی باشد و جهنم برای هر کس که خدا را نافرمانی کند آفریده شده هر چند آزاد مردی قریشی باشد.

پیامبر اکرم فرموده است: «ایتونی باعمالکم لا بانسا بکم»؛ «اعمال خودتان را نزد من آورید، نه انساب خود را».[1]

جلال الدین قزوینی شافعی

وی معروف به خطیب دمشق (متوفی ٧٣٩ ه) و مؤلف چند کتاب از جمله «اخبار الدول» است.

روایتی دربارهٔ امام سجاد نقل کرده است که دلالت بر زهد و عبادت والا و واقعی آن حضرت دارد.

طبق همان روایت، فرزندی از امام در چاه افتاد. مردم مدینه هراسان شدند و کوشیدند تا او را از چاه بیرون آوردند. آن حضرت در تمام مدت، غرق در نماز بود و از جای خود تکان نمی‌خورد. مردم داستان را به امام گفتند. امام فرمود: من

---

١ . بنابر این نقل روضات الجنان، ج ٣، ص ٢٨؛ از المنتظم ابن الجوزی، دکتر مصطفی شیبی، همبستگی میان تصوّف و تشیع، ص ١٥٥، ترجمهٔ مرحوم دکتر علی اکبر شهابی.

چیزی نفهمیدم چون در حال مناجات با خدای خودم بودم.[1]

و باز روایت کرده است که آن حضرت پنهانی صدقه می‌داد و می‌گفت:

انّ صدقهٔ السرّ تطفی غضب الرب»؛ «صدقهٔ پنهانی خشم خدا را فرو می‌نشاند».[2]

محمّد بن سعد کاتب الواقدی (متوفی ۲۰۶ هـ)

وی صاحب تألیفاتی از جمله «طبقات الکبیر» است. او می‌گوید:

«کان زین العابدین ثقهٔ، مأموناً کثیر الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه و آله عالماً و لم یکن فی اهل بیت مثله[3] کان ثقهٔ مأموناً کثیر الحدیث رفیعاً»[4]

ترجمه: «علی بن الحسین زین العابدین موثق و امین و حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار روایت کرده است. او عالم بود و در میان اهل بیت نظیری نداشت، موثق، مطمئن، کثیر الحدیث و بلند مرتبه بود».

ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی الشافعی (متوفی ۴۵۸ هـ)

او از اکابر و بزرگان محدثین بوده و تألیفات زیادی از خود بر جای گذاشته که از جملهٔ آنها «السنن الکبیر» است.

او می‌گوید:

انّ جاریة تسکب علیه الماء یتهیا للصّلاة فسقط الابریق من یدها علی وجهه

---

۱ . اخبار الدول، ص ۱۱۰، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۷٤.

۲ . همان کتاب، ص ۱۱۰.

۳ . حیاة الحیوان، ص ۱۲۷.

٤ . منهاج السنة، ج ۲، ص ۱۲۳.

فشجّه فرفع رأسه اليها فقالت: ان الله يقول: «و الكاظمين الغيظ» قال: قد كظمت غيضي. قالت: «و العافين عن الناس» قال: قد عفاعنک. قالت: «و الله يحبّ المحسنين» قال: اذهبي فانت حرّة»[1]

ترجمه: «یکی از کنیزان امام علی بن الحسین علیه السلام هنگامی که آب روی دست امام برای گرفتن وضو می‌ریخت، ظرف آب از دستش افتاد و صورت آن بزرگوار را شکافت. امام از روی خشم سر بلند کرد. کنیز بلافاصله گفت: خداوند در قرآن می‌فرماید:

«و الکاظمین الغیظ»، «امام فرمود: خشم خود را فرو بردم».

عرض کرد: «و العافین عن الناس»، «فرمود: تو را بخشیدم و خدا تورا ببخشد».

کنیز دوباره گفت: «و الله یحبّ المحسنین»، «امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد کردم».

احمد بن محمّد ابراهیم بن ابی بکر بن خلکان (متوفی ٦٨١ هـ. ق)

صاحب کتاب «وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان» دربارهٔ امام سجاد علیه السلام می‌نویسد:

«هو احد الائمة الاثنی عشر و من سادات التابعين. قال الزهری: ما رائيت قرشياً افضل منه و كان يقال لزين العابدين ابن الخيرتين لقوله صلی الله علیه و آله لله تعالی من عباده خيرتان فخيرته من العرب قريش و من العجم فارس... و كان زين العابدين

۱. الدر المنثور، ج ۲، ص ۷۳ – ذیل آیه ۱۳۴، سورهٔ آل عمران.

کثیر البرّ بامّه حتی قیل له انّک ابر النّاس بامّک و لسنا نراک تأکل معها فی صحفة. فقال: أخاف ان تسبق یدی الی ما تسبق الیه عینها فأکون قد عققتها... و فضائل زین العابدین و مناقبه اکثر آن تحصی».[1]

ترجمه: «ابو الحسن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب «رضی الله عنهم اجمعین»، معروف به زین العابدین، یکی از ائمه دوازده گانه و از بزرگان تابعان است و زهری گفت: کسی را از قریش ندیدم که برتر از علی بن الحسین باشد و به آن حضرت «ابن الخیرتین» گفته می‌شد به دلیل فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرموده است: خداوند از بندگانش دو قبیله را برگزیده است:



اوّل: از میان عرب؛ قریش را.

دوّم: از میان عجم؛ فارس را...

زین العابدین به مادرش زیاد نیکی می‌کرد و به او فوق العاده احترام می‌کرد. روزی به او گفته شد تو با این که بیش از همه به مادرت احسان و نیکی می‌کنی ولی نمی‌بینیم با او از یک طرف غذا میل می‌کنی؟

فرمود: از این می‌ترسم که دستم به غذایی دراز شود که قبل از من چشم مادرم به آن افتاده است... .

خلاصه فضایل و مناقب امام زین العابدین بیش از آن است که به شمار آید.

ابن خلّکان

ابن خلکان در ضمن ترجمهٔ مبسوط تحت عنوان ابو فراس همام الفرزدق

---

۱. وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۴۲۹.

(متوفی ۱۱۰ ه ق) می‌نویسد:

و تنسب الیه مکرمة یرجی له بها الجنّة و هی انّه لمّا حج هشام بن عبدالملک فی ایام ابیه فطاف و جهد آن یصلّ الی الحجر لیستلمه فلم یقدر علیه لکثرة الزحام

به فرزدق جوانمردی و کرامتی نسبت داده شده که امید است در اثر آن به بهشت برود و آن این که هشام بن عبدالملک در زمان پدرش برای انجام مناسک حج به مکّه آمد طواف کرد و کوشید خود را به حجر الاسود برساند و آن را استلام کند.

از کثرت ازدحام نتوانست. آن وقت در مسجد الحرام منبری برای او نصب کردند و بر بالای منبر قرار گرفت به حجاج نگاه می‌کرد و جمعی از اعیان شام دور او را گرفته بودند. در این هنگام حضرت زین العابدین، علی بن الحسین بن ابیطالب ﵇ پیدا شد و صورتش چنان نیکو بود که در میان مردم زیباتر از او دیده نمی‌شد و رایحه عطر آگین او فضا را پر کرده بود و بویش از همه پاکیزه تر.

امام شروع به طواف کرد و چون به حجر الاسود رسید، مردم وقتی هیبت و جلالت آن حضرت را دیدند، راه را باز کردند تا آن حضرت به راحتی استلام حجر کرد. هشام از دیدن این منظره به غضب آمد و مردی از اهل شام چون عظمت و جلالت را دید از هشام پرسید:

این شخص کیست؟

هشام از جاه و جلال و هیبت او اندیشید و برای این که اهل شام آن حضرت را نشناسد، گفت: نمی‌شناسم! فرزدق که آنجا حاضر بود گفت: من او را

می‌شناسم.

شامی گفت: ای ابو فراس او را معرّفی کن.

فرزدق شعری می‌خواند و در ضمن شعر حضرت را معرّفی کرد که عبدالرّحمن بن احمد شیرازی مشهور به جامی قصیدهٔ فرزدق را به فارسی به نظم در آورده است که جامی در سلسلة الذهب گفته است.

زنی از اهل کوفه فرزدق را بعد از مرگ در خواب دید. از او پرسید که خدا با تو چه کرد؟

گفت: خدا مرا به سبب آن قصیده که در مدح علی بن الحسین علیه‌السلام گفتم، آمرزید.

سپس می‌گوید: اگر حق تعالی به برکت این قصیده تمامی اهل عالم را مورد لطف و رحمت خود قرار دهد، سزاوار است.

هشام بن عبدالملک چون این قصیده را شنید غضبناک شد و جایزه فرزدق را قطع کرد و او را زندانی نمود.

این خبر به علی بن الحسین علیه‌السلام رسید. دوازده هزار درهم برای فرزدق فرستاد. فرزدق آن را رد کرد و پیغام داد که من برای خدا او را مدح کرده ام نه به خاطر جایزه.

حضرت سجاد علیه‌السلام باز فرستاد و فرمود: ما اهل بیتی هستیم که وقتی چیزی به کسی ببخشیم باز نستانیم. آن وقت فرزدق قبول کرد.[1]

---

۱. وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۱۴۷.

احمد بن علی بن حجر عسقلانی (متوفی ۸۵۲ هـ)

او از اکابر فقها و محدثین شافعی قرن نهم هجرت و مولف کتاب‌های زیاد از جمله «تهذیب التهذیب، الکمال فی معرفة الرجال» است.

او می‌نویسد:

«کان علی بن الحسین رجلاً له فضل فی الدّین»[1]

ترجمه: «علی بن الحسین مردی است که در دِین فضیلت دارد».

محمّد بن اسحاق

کان الناس من اهل المدینه یعیشون لا یدرون من این کان معاشهم فلما مات علی بن الحسین فقدوا ما کانوا یؤتون به من اللّیل».[2]

ترجمه: «عده‌ای از مردم مدینه زندگی می‌کردند و نمی‌دانستند زندگیشان از کجا می‌گذرد و چون حضرت سجاد فوت کرد آنچه شبانگاهان بدانان می‌رسید، قطع شد».

ابونعیم

ابونعیم معروف به حافظ اصفهانی از اکابر و اعلام محدثان و از اعاظم ثقات و حفاظ بود و صاحب تألیفات زیادی، از جمله «حلیة الاولیاء» است.

وی روایت کرده است:

«لمّا مات زین العابدین فغسلوه جعلوا ینظرون الی آثار سواد فی ظهره و

---

۱ . تهذیب تهذیب، ج ۷، ص ۲۶۹.

۲ . همان مدرک.

قالوا: ما هذا؟

فقیل. کان یحمل جرب الدقیق لیلا علی ظهره یعطی فقراء اهل المدینه»[1]

ترجمه: «هنگام وفات امام سجاد آثار کیسه‌های باری که در شب برای بینوایان مدینه حمل می‌کرد، مشاهده می‌شد».

ابونعیم از امام باقر علیه السلام نقل کرده است:

«انّ اباه علی بن الحسین قاسم الله ماله مرّتین»

ترجمه: «امام باقر علیه السلام فرمود: پدرش علی بن الحسین دوبار مال خود در راه خدا با فقراء تقسیم کرد».

فضل بن روزبهان حنفی اصفهانی (متوفی ۹۲۷ هـ)

ابن روزبهان در کتاب «وسیلهٔ الخادم الی المخدوم» در شرح صلوات چهارده معصوم علیهم السلام بعد از بیان صلوات بر امام زین العابدین روایت را از طاووس یمانی نقل کرده است که حضرت زین العابدین شبی به حجرهٔ کعبه در آمد. پس نماز بسیار کرد و بعد از آن سجده کرد و روی به خاک بمالید و کف دستها را به طرف آسمان بلند کرد.

شنیدم می‌گفت:

«عبیدک ببابک، مسکینک بفنائک، فقیرک بفنائک سائلک بفنائک».

طاووس گفت: من این دعا را یاد گرفتم و پس از آن هیچ گرفتاری بر من پیش نیامد، جز آن که این دعا را خواندم و خدای تعالی مرا از آن شدّت رهایی

---

۱ . حلیهٔ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۳۶.

بخشید.

آن حضرت با وجود آن مفاخر نسبی که در ذات مبارک ایشان جمع شده بود، اصلاً تمایلی به خلافت نشان نمی‌داد. چنانچه روایت کرده است در مدّت حیات آن حضرت هر چند مردم عراق آن حضرت را به طلب ملک و خلافت ترغیب کردند؛ اما اصلاً میل به خلافت نداشت.

ابن شهاب زهری روایت می‌کند که جمعی از مفسدان پیش عبدالملک مروان، که در آن زمان پادشاه بود، افساد کردند که مردم عراق میل به امام زین العابدین دارند و نامه‌ها به او نوشتند و او نیز مایل است که به طرف کوفه رود و در آنجا ظهور کند و این تهمت را به عبدالملک مروان خاطر نشان کردند.

عبدالملک جمعی را فرستاد و آن حضرت را غل و زنجیر کرده به طرف شام بردند و چون موکّلان، آن حضرت را غل و بند کردند و خواستند به طرف شام ببرند من رفتم تا آن حضرت را وداع کنم. در اندرون خیمه بود و موکلان در بیرون خیمه نشسته بودند. از ایشان دستور خواستم و داخل رفتم و آن حضرت را دیدم که دست‌های مبارکش را غل و زنجیر کرده و پای مبارکش در زنجیر کشیده رقّت بر من غالب شد گریه کردم.

فرمود: ای زُهری چرا گریه می‌کنی؟

گفتم: ای پسر رسول خدا! من تو را چنین در غل و زنجیر نمی‌توانم دید.

آن حضرت همین که اشاره کرد آن غل و زنجیر افتاد و فرمود:

ای زهری! این حال را مشاهده کردی؟ من به اختیار، همراه اینها می‌روم و شب سوم انتظار مرا بکش که بر می‌گردم و ایشان روانه شدند.

شب سوم موکّلان که همراه آن حضرت بودند، برگشتند و پرسیدند که آن حضرت به مدینه آمدند، از آنان پرسیدم که قصّه او چه بود.

گفتند: ما صبح برخاستیم دیدیم که غل و بند آنجا افتاده و آن حضرت نیست، بعد از آن من عازم شام شدم؛ چون پیش عبدالملک رفتم احوال حضرت را از من سوال کرد و من حکایت را گفتم: عبدالملک گفت: بلی، او همان روز نزد من آمد در وقتی که من تنها و در خانه نشسته بودم، من از او ترسیدم.

گفت: با من چه کار داری؟ گفتم: مرا با تو هیچ کاری نیست تو چه حاجت داری؟ فرمود: حاجت من این است که دیگر مرا طلب نکن و مزاحمم مشو.

گفتم: به سلامت بازگرد. زهری گفت: من گفتم: یا امیرالمؤمنین! علی بن الحسین به عبادت پروردگار خود مشغول است و اصلاً تمایلی به خلافت دنیا ندارد. عبدالملک گفت: خوشا شغل امثال او. آن حضرت صاحب منقبت‌ها و مزیت هایی است که موجب راحتی مسلمانان است و از جمله القاب آن حضرت زین العباد است؛ زیرا که از بسیاری عبادات، آرایش عابدان و سید العباد هم لقب آن حضرت است و نیز آن حضرت را ذوالثنفات می‌گفتند. یعنی صاحب پینه ها.

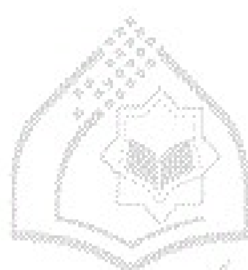
ثنفه؛ پینه‌ای است که بر زانوی شتر باشد. می‌گویند پیشانی حضرت سجاد از بسیاری سجده‌ای که می‌کرد، سجاده است.

معنای سجاد یعنی بسیار سجده کننده. آن حضرت صاحب عزت و مناعت و مجد است و دفن شده با عمّ خود امیرالمؤمنین حسن علیه السلام در بقیع.[1]

---

۱. وسیلهٔ الخادم الی المخدوم، ص ۱۷۷ – ۱۸۲.

بخش ششم



محمد بن علی (امام باقر علیه‌السلام)

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی امام باقر علیه السلام

نام: محمد بن علی علیه السلام

لقب: باقر العلوم

کنیه: ابا جعفر

ولادت: اول رجب سال ۵۷ هجری

محل ولادت: مدینه منوره

مدت عمر: ایشان در هنگام وفات پدرش امام زین العابدین علیه السلام که در سال ۹٤ رخ داد، ۳۹ سال داشت.

نام مادر: «امّ عبدالله»، دختر امام حسن مجتبی علیه السلام ایشان از این جهت نخستین کسی بود که از طرف پدر و مادر، فاطمی و علوی بوده.

دوران امامت: هجده سال

شهادت: ایشان در سال ۱۱٤ هجری در شهر مدینه به شهادت رسید و در قبرستان معروف بقیع، در کنار پدر و جد بزرگوارش به خاک سپرده شده است.

خلفای معاصر آن حضرت

امام محمّد باقر علیه السلام در دوران امامت خود با زمامداران و خلفای یاد شدهٔ زیر معاصر بوده است:

۱. ولید بن عبدالملک (۸٦-۹٦ هجری)

۲. سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ هجری)

۳. عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ هجری)

٤. یزید بن عبدالملک (۱۰۱-۱۰۵ هجری)

۵. هشام بن عبدالملک (۱۰۵-۱۲۵ هجری)

بنیانگذار دانشگاه بزرگ اسلامی

امام باقر علیه‌السلام طی مدّت امامت خود، در همان شرایط نامساعد، به نشر و اشاعهٔ حقایق و معارف الهی پرداخت و مشکلات علمی را تشریح نمود و جنبش علمی دامنه داری را به وجود آورد که مقدمات تأسیس یک دانشگاه بزرگ اسلامی را، که در دوران امامت فرزندش «امام صادق علیه‌السلام» به اوج عظمت رسید، پی ریزی کرد.

امام پنجم در علم، زهد، عظمت و فضیلت سرآمد همهٔ بزرگان بنی هاشم بوده است و مقام بزرگ علمی و اخلاقی او مورد تصدیق دوست و دشمن قرار گرفته است، به قدری روایات و احادیث در زمینهٔ مسائل احکام اسلامی، تفسیر، تاریخ اسلام و انواع علوم از آن حضرت به یادگار مانده است که تا آن روز از هیچ یک از فرزندان امام حسن و امام حسین علیهماالسلام به جا نمانده بود.[1]

رجال و شخصیت‌های بزرگ علمی آن روز و نیز عده‌ای از یاران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم، که هنور در حال حیات بودند، از محضر آن حضرت استفاده می‌کردند.

جابر بن یزید جُعفی کیسان سجستانی از تابعین، و فقهائی مانند ابن مبارک،

---

۱ . شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات، مکتبهٔ بصیرتی، ص ۲٦۱.

زهری، اوزاعی، ابوحنیفه، مالک، شافعی، و زیاد بن منذر نهدی از آثار علمی امام باقر علیه السلام بهره مند شده و سخنان آن حضرت را بی واسطه و گاه با چند واسطه نقل نموده اند.

کتب و آثار دانشمندان و مورخان اهل تسنّن مانند طبری، بلاذری، سلامی، خطیب بغدادی، ابو نعیم اصفهانی و کتبی مانند موطاء مالک، سنن ابی داود، مسند ابی حنیفه، مسند مروزی، تفسیر نقاش، تفسیر زمخشری، از مهم ترین کتب جهان تسنّن، مالامال از سخنان پرمغز و پر محتوای پیشوای پنجم است و همه جا جملهٔ قال محمّد بن علی و یا قال محمّد الباقر به چشم می‌خورد.[1]

کتب شیعه نیز در زمینه‌های مختلف سرشار از سخنان و احادیث حضرت باقر علیه السلام است و هر کس کوچک ترین آشنایی با این کتابها داشته باشد، این معنا را تصدیق می‌کند.

شاگردان مکتب امام باقر علیه السلام

حضرت باقر علیه السلام شاگردان برجسته‌ای در زمینه‌های فقه، حدیث، تفسیر و دهها علوم اسلامی دیگر تربیت کرده است. شخصیتهای بزرگی همانند محمّد بن مسلم، زُرارهٔ بن أعین، ابوبصیر، برید بن معاویهٔ عجلی، جابر بن یزید، حمران بن أعین و هشام بن سالم از تربیت یافتگان مکتب آن حضرت هستند.

امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مکتب ما و احادیث پدرم را چهار نفر زنده کرده اند و این چهار نفر عبارتند از: زراره، ابوبصیر (لیث مرادی)، محمّد بن مسلم و

---

۱ . ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ج ٤، ص ۱۹۵.

برید بن معاویه عجلی که اگر اینها نبودند کسی از تعالیم دین و از مکتب پیامبر بهره‌ای نمی‌یافت.

این چهار نفر حافظان دین بوده اند. آنان، از میان شیعیان زمان ما، نخستین کسانی بوده اند که با مکتب ما آشنا شدند و در روز رستاخیز نیز پیش از دیگران به ما خواهند پیوست.[1]

اوضاع و شرایط اجتماعی - سیاسی

چنان که گفتیم،! امام باقر علیه السلام با پنج «تن» از خلفای اموی معاصر بود.

اینک برای این که اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی زمان امام باقر علیه السلام روشن گردد به ویژگیهای هر یک از آنها در ادارهٔ جامعه و حکومت اشاره می‌کنم:

این خلفا با توجه به آن که در ستمگری و استبداد و خد کامگی دست کمی از نیاکان خود نداشتند در کشورداری و ادارهٔ امور جامعه، تفاوت هایی با هم داشتند که به آنها اشاره می‌شود:

۱. ولید

ولید به عمران و آبادانی علاقه داشت و تأسیسات عمومی و رفاهی مانند بیمارستان و دارالایتام ایجاد کرد. در زمان او قلمرو دولت اموی از شرق و غرب وسعت یافت و دامنهٔ فتوحات آن تا اندلس رسید. با همهٔ اینها او فردی فاقد علم

---

۱ . شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (مشهور به رجال کشی)، تصحیح و تعلیق: حسن المصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد، ص ۱۳۶ (حدیث شمارهٔ ۲۱۹).

و دانش و عنصری ستمگر و خونریز بود.

۲. سلیمان

سلیمان؛ فردی تجمل پرست، شهوت ران و شکمباره بود. او در مورد کارگزاران خود نظریات مخصوصی اعمال می‌کرد. بعضی را مورد توجه قرار می‌داد و برای از بین بردن بعضی دیگر نقشه می‌کشید.

او با انگیزه تعصبات قبیله ای، قبائل مصری را زیر فشار قرار داده از رقبای یمنی آن‌ها پشتیبانی می‌کرد. او موسی بن نصیر و طارق بن زیاد، دو قهرمان دلیر و فاتح اندلس را مورد بی مهری قرار داد و طرد کرد.

۳. یزید بن عبدالملك

یزید بن عبدالملک؛ مردی عیاش و خوشگذران و لا ابالی بود و به هیچ یک از اصول اخلاقی و دینی پایبند نبود. از این رو دوران خلافت او یکی از سیاهترین و تاریکترین ادوار حکومت بنی امیه به شمار می‌رود.

در زمان حکومت وی هیچ فتح و پیروزی و هیچ حادثۀ درخشانی در جامعۀ اسلامی رخ نداد. سیاست و رفتار ظالمانۀ او موج نفرت مسلمانان را برانگیخت و حتی گروهی از بزرگان بنی امیه به اعمال او اعتراض کردند.

٤. هشام

هشام؛ مردی بخیل، خشن، گستاخ، ستمگر، بی رحم و سخنور بود.

او در جمع آوری ثروت و عمران و آبادانی می‌کوشید و در زمان حکومت او بعضی از صنایع دستی رونق یافت؛ اما از آنجا که وی شخصی بی عاطفه و

سختگیر بود در دوران حکومت او زندگی بر مردم سخت شد و احساسات و عواطف انسانی در جامعه رو به زوال رفت و رسم نیکوکاری و تعاون برچیده شد؛ به طوری که هیچ کس دیگری دلسوزی و کمک نمی‌کرد.

هشام بیش از خلفای دیگر در مورد پیشوای پنجم سخت گیری می‌کرد.

۵. عمر بن عبدالعزیز

از میان این خلفا باید عمر بن العزیز را استثنا کرد؛ زیرا او شخصی نسبتاً دادگر بود و با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله رفتار مهر آمیز داشت.

او گامهای بزرگی چه در جهت احقاق پاره‌ای از حقوق پایمال شدهٔ بنی هاشم و فاطمیان و چه در جهت اجرای عدالت اجتماعی برداشت که عبارتند از:

۱. بدعت ناسزاگویی به امیر مؤمنان علیه السلام را، که از زمان معاویه رواج ادشت، ممنوع اعلام کرد.

۲. فدک را به فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام بازگرداند.

۳. موالی، «مسلمانان غیر عرب»، را که از حقوق مساوی با عرب محروم بودند، مورد حمایت قرار داد.

٤. چنان که خواهیم گفت: او نخستین خلیفه‌ای بود که به صورت رسمی، ممنوعیت کتابت و تدوین احادیث را لغو و محدثان را به جمع آوری، ضبط و کتابت حدیث تشویق کرد. گویا با توجه به این خدمات او بود که امام باقر علیه السلام می‌فرمود: عمر بن عبدالعزیز نجیب دودمان بنی امیه است.[1]

---

۱ . سیوطی، تاریخ الخلفا، ط ۳، تحقیق محمّد محیی الدین عبدالحمید قاهره مطبعـهٔ المـدنی، ص ۲۳۰.

امام باقر علیه السلام در شام

یکی از حوادث مهمّ زندگی پر افتخار پیشوای پنجم، مسافرت آن حضرت به شام می‌باشد.

هشام بن عبدالملک، که یکی از خلفای معاصر امام باقر علیه السلام بوده است، همیشه از محبوبیت و موقعیت فوق العادهٔ امام باقر بیمناک بود؛ زیرا او می‌دانست که پیروان پیشوای پنجم، آن حضرت را امام می‌دانند و همواره تلاش می‌کرد تا مانع گسترش نفوذ معنوی و افزایش پیروان آن حضرت گردد.

در یکی از سالها که امام باقر علیه السلام همراه فرزند گرامی خود «جعفر بن محمد علیه السلام» به زیارت خانهٔ خدا مشرف شدند، هشام نیز عازم حج شد.

در ایام حج، حضرت صادق علیه السلام در مجمعی از مسلمانان سخنانی در مورد فضیلت و امامت اهل بیت علیهم السلام بیان فرمود که بلافاصله توسط مأموران به گوش هشام رسید و هشام، که پیوسته وجود امام باقر علیه السلام را خطری برای حکومت خود تلقی می‌کرد، از این سخن به شدت تکان خورد ولی شاید بنا به ملاحظاتی در اثنای مراسم حج متعرض امام علیه السلام و فرزند آن حضرت علیه السلام نگردید. لیکن به محض آن که به پایتخت خود، دمشق، بازگشت به حاکم مدینه دستور داد تا امام باقر و فرزندش جعفر بن محمّد را روانه شام کند.

امام ناگزیر همراه فرزند ارجمندش مدینه را ترک گفته و وارد دمشق شد.

هشام برای این که عظمت ظاهری خود را به رخ امام بکشد و ضمناً به خیال خود از مقام آن حضرت بکاهد، سه روز اجازهٔ ملاقات نداد.

شاید هم در این سه روز در این فکر بود که چگونه با امام علیه السلام روبرو شود و

چه طرحی بریزد که از موقعیت و مقام امام علیه السلام در انظار مردم کاسته شود؟

مسابقه تیراندازی

البته اگر دربار حکومت هشام کانون پرورش علما و دانشمندان و مجمع سخنرانان بود، امکان داشت که دانشمندان برجسته را دعوت نموده و مجلس بحث و مناظره تشکیل دهد ولی از آنجا که دربار خلافت زمامداران اموی و از جمله هشام از وجود چنین دانشمندانی خالی بود و شعرا و داستانسرایان و مدیحه گویان جای رجال علم را گرفته بودند، هشام به فکر تشکیل چنین مجلسی نیفتاد؛ زیرا به خوبی می‌دانست اگر از راه مبارزه و مناظرهٔ علمی وارد شود هیچ یک از درباریان او از عهدهٔ مناظرهٔ با امام باقر علیه السلام بر نخواهد آمد و از این جهت تصمیم گرفت از راه دیگری وارد شود که به نظرش پیروزی او مسلم بود.

آری! با کمال تعجب هشام تصمیم گرفت یک مسابقهٔ تیراندازی ترتیب داده امام علیه السلام را در آن مسابقه شرکت دهد تا این که به واسطهٔ شکست در این مسابقه امام در نظر مردم کوچک شود. به همین جهت پیش از ورود امام علیه السلام به قصر خلافت، عده‌ای از درباریان را واداشت نشانه‌ای نصب کردند و مشغول تیراندازی شدند. همین که امام باقر علیه السلام وارد مجلس شد و اندکی نشست ناگهان هشام رو به امام کرد و چنین گفت:

آیا مایلید در مسابقهٔ تیراندازی شرکت نمائید؟

حضرت فرمود: من دیگر پیر شده ام و وقت تیراندازی من گذشته است، مرا معذور دار.

هشام که خیال می‌کرد فرصت خوبی به دست آورده است و امام باقر علیه السلام را در یک قدمی شکست قرار داده است، اصرار و پافشاری کرد و وی را سوگند داد و همزمان به یکی از بزرگان بنی امیه اشاره کرد که تیروکمان خود را به آن حضرت بدهد.

امام علیه السلام دست برد و کمان را گرفت و تیر را در چله کمان نهاد و نشانه گیری کرد و تیر را درست به قلب هدف زد! آنگاه تیر دوم را به کمان گذاشت و رها کرد و آن تیر در چوبهٔ تیر قبلی نشست و آن را شکافت! تیر سوم نیز به تیر دوم اصابت کرد و به همین ترتیب «نُه» تیر پرتاب نمود که هر کدام به چوبهٔ تیر قبلی اصابت نمود. این عمل شگفت انگیز، حاضران را به شدت تحت تأثیر قرار داده و اعجاب و تحسین همه را برانگیخت.

هشام که حسابهایش غلط از آب در آمده و نقشه‌اش نقش بر آب شده بود، سخت تحت تأثیر قرار گرفت و بی اختیار گفت: آفرین بر تو ای اباجعفر! تو سرآمد تیر اندازان عرب و عجم هستی، چگونه می‌گفتی پیر شده ام؟

آنگاه سر به زیر افکند و لحظه‌ای به فکر فرو رفت، سپس امام باقر و فرزند عالی قدرش علیهما السلام را در جایگاه مخصوص کنار خود جای داد و فوق العاده تجلیل و احترام کرد و رو به امام کرد و گفت: قریش از پرتو وجود تو شایستهٔ سروری بر عرب و عجم است. این تیراندازی را چه کسی به تو آموزش داده است و در چه مدتی آن را فراگرفته ای؟

حضرت فرمود: می‌دانی که اهل مدینه به این کار عادت دارند. من نیز در ایام جوانی مدتی به این کار سرگرم بودم ولی بعد آن را رها کردم، امروز چون تو

اصرار کردی ناگزیر پذیرفتم.

هشام گفت: اباجعفر، حضرت صادق علیه السلام، نیز مانند تو در تیراندازی مهارت دارد؟

امام فرمود: ما خاندان، اکمال دین و اتمام نعمت (امامت و ولایت) را که در آیهٔ «الیوم أکملت لکم دینکم» آمده از یکدیگر به ارث می‌بریم و هرگز زمین از چنین افرادی (حجت) خالی نمی‌ماند.[1]

فصل دوم: فضایل امام باقر علیه السلام از دیدگاه اهل سنت

عبدالله بن عطا مکّی

وی یکی از شخصیت‌های برجسته و دانشمندان بزرگ عصر امام باقر علیه السلام بود که می‌گوید:

«ما رأیت العلماء عند أحد أصغر علماً منهم عند ابی جعفر علیه السلام و لقد رأیت الحکم عنده کانّه متعلّم».[2]

ترجمه: «علماء و دانشمندان را پیش هیچ کس حقیرتر و کم رنگ تر از آنچه در پیش ابوجعفر بودند، ندیدم» حکم بن عتیبه را با آن مرتبهٔ علمی که در میان مردم داشت، در برابر آن جناب همچون کودکی دیدم که پیش روی استاد خود نشسته باشد و مجذوب کلام و شخصیت او گردیده بود».[3]

امام باقر علیه السلام از نظر علمی در حدی بود که در بیشتر سخنان خود به آیات

---

۱ . محمّد بن جزیر بن رستم الطبری، دلائل الامامهٔ.

۲ . مرأة الجنان، ج ۱، ص ۲٤۸، تذکرهٔ الخواص، ص ۳۳۷، طبع نجف.

۳ . سبط ابن الجوزی، تذکرهٔ الخواص، همان.

قرآن مجید استناد نموده و از کلام خدا شاهد می‌آورد و می‌فرمود:

«هر مطلبی گفتم از من بپرسید که در کجای قرآن است تا آیهٔ مربوط به آن موضوع را معرّفی کنم».[1]

ابن حجر هیثمی

وی یکی از دانشمندان برجستهٔ اهل سنت است.

می نویسد: در مورد شخصیت امام محمد باقر عليه السلام.

«امام محمّد باقر به اندازهٔ گنج‌های پنهان معارف و دانش‌ها را آشکار ساخته، حقایق احکام و حکمت‌ها و لطایف دانشها را بیان نموده که جز بر عناصری بصیرت یابد سیرت پوشیده نیست و از همین جاست که وی را شکافنده و جامع علوم و بر افرازندهٔ پرچم دانش خوانده اند».[2]

احمد بن تیمیه الحرانی (متوفی ۷۲۸ هـ)

وی بنیان گذار مسلک وهابیت و مؤلف کتاب «منهاج السنّهٔ النّبویهٔ فی نقض کلام الشیعه» است که آن را در ردّ کتاب «منهاج الکرامهٔ» علامه حلّی نوشته و در آن از روش انتقاد منطقی منحرف شده و روش فحش و دشنام را در پیش گرفته و مطالب آن خلاف ضروریات دینی است.

از کتاب «سبل الهدی» نقل است که در تطهیر او آب دریاها کافی نیست. او دربارهٔ امام باقر عليه السلام در عبارت کوتاهی چنین می‌نویسد:

---

۱ . طبرسی، احتجاج، چاپ نجف، ص ۱۷۶.

۲ . ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقه، ط ۲، قاهرهٔ مکتبهٔ القاهرهٔ، ص ۲۰.

«ابوجعفر محمّد بن علی من خیار اهل العلم و الدّین و قیل انّما سمّی الباقر لانّه بقر العلم».[1]

ترجمه: «ابوجعفر محمّد بن علی از نخبگان اهل علم و دین است و بدان دلیل که شکافندهٔ علوم اسلامی بود، باقر نامیده شده است».

احمد بن محمّد بن خلّکان (۶۰۸ - ۶۸۱ ه)

وی از مشاهیر مورخین، قضات و علمای نامی قرن هفتم هجری و در اصول اشعری و در فروع شافعی مذهب بود و کتاب «وفیات الاعیان و ابناء الزمان» از اوست.

ابن خلّکان، که با تمام عظمت علمی از متعصّبین اهل سنت بوده و بیش از حد طریق عصبیت را می‌پیمود، دربارهٔ امام باقر علیه السلام می‌نویسد:

ابوجعفر محمّد بن زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام الملّقب بالباقر احد الائمة الاثنی عشر فی اعتقاد الامامیة و هو والد جعفر الصادق و کان الباقر عالماً سیداً کبیراً و انّما قیل له الباقر لانّه تبقّر فی العلم ای توسّع و التّبقّر؛ التّوسع و فیه یقول الشاعر:

یا باقر العلم لاهل التّقی / و خیر من لبّی علی الاجبل[2]

ترجمه: «ابو جعفر محمّد بن زین العابدین... ملقب به باقر، یکی از ائمه دوازده گانه در اعتقاد شیعهٔ امامیه و او پدر امام جعفر صادق است.

باقر؛ عالم بزرگ و سید عظیمی بود و به این جهت به او باقر گفته می‌شد که

---

۱ . ابن تیمیه، منهاج النبویة، ج ۲، ص ۱۲۳، طبع مصر، سال ۱۳۲۱.

۲ . و فیات الاعیان، ج ۳، ص ۳۱۴.

علم را می‌شکافت و به آن توسعه می‌داد. شاعر در وصف او چنین می‌گوید:

«ای شکافندهٔ علم برای پرهیزکاران! و ای بهترین کسی که بر کوه‌های حجاز لبیک گفتی».[۱]

عبدالحی بن العماد الحنبلی (متوفی ۱۰۸۹ هـ)

وی صاحب کتاب «شذرات الذهب فی أخبار من ذهب» است، می‌نویسد:

کان من فقهاء المدینة و قیل له الباقر لأنّه بقر العلم ای شقّه و عرف اصله و خفیه و توسع فیه و هو احد الائمهٔ الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیة و له کلام نافع فی الحکم و المواعظ منه.[۲]

ترجمه: «او از فقهای مدینه بود و بدان جهت او را باقر لقب دادند که علم را شکافت و اصول و خفایای آن را آشکار نمود و به آن توسعه داد.

او یکی از ائمه دوازده گانه به اعتقاد امامیه است؛ سخنان مفید و متین در حکت و مواعظ از او رسیده است که از جملهٔ آن سخنان زیر است:

«افراد با تقوا سهل المنال ترین و کم خرج ترین و در عین حال پر فایده ترین مردم دنیا هستند که اگر چیزی را فراموش کنی آنها تو را بدان تذکر می‌دهند و اگر به یاد داشته باشی کمک می‌کنند. از حق زاید سخن می‌گویند و برپادارنده امر الهی هستند.

و نیز فرمود: دنیا را مانند منزلی بدان که ساعتی در آن توقف کرده و سپس از آن کوچ می‌کنی یا مانند ثروتی بدان که در خواب بدان رسیده‌ای و وقتی بیدار

---

۱. همان.

۲. شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹.

می‌شوی خبری از آن نمی‌بینی».

عبدالرحمن الشرقاوی

شیخ عبدالله بن حجازی بن ابراهیم معروف به «شرقاوی» شافعی، شیخ جامع الازهر و مؤلف «ربیع الفؤاد فی ترتیب صلوات الطریق و الاوراد» دربارهٔ امام باقر علیه‌السلام می‌نویسد:

«الامام محمّد الباقر هو اعلم اهل زمانه بالقرآن و تفسیره و بالحدیث و الفقه».[1]

ترجمه: «امام باقر اعلم زمان خود به قرآن و تفسیر و حدیث و فقه بود».

امام باقر علیه‌السلام از دیدگاه صحابی دیگر

جابر بن عبدالله انصاری

ایشان روایت می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود: تو یکی از فرزندان مرا در خواهی یافت که نام او موافق نام من باشد و او شکافندهٔ علم است و او را بدین جهت باقر لقب داده اند و معنی باقر شکافنده است.

دیگر آن حضرت به جابر فرمود: چون او را دیدی سلام مرا به او برسان.

در صحیح مسلم به اسناد خود روایت کرده که حضرت امام محمّد بن علی باقر علیه‌السلام فرمود:

من با جماعتی پیش جابر بن عبدالله انصاری رفتم و او بسیار پیر شده بود و

---

۱ . جریدة الاهرام المصریة، مورخ ۱۹۷۸/۸/۱۸، ص ۱۰.

چشم او پوشیده؛ از هر یک می‌پرسید که تو چه کسی هستی؟ تا نوبت به من رسید. پرسید تو چه کسی هستی؟

گفتم: من محمّد بن علی بن الحسینم، بسیار خوشحال شد و گفت: خوش آمدی ای برادر زادهٔ من و مرا پیش طلبید و چون گره بر سینهٔ من بود باز گشود دست مبارک بر سینهٔ من مالید. گفتم: مرا خبر ده از حج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس حدیث حج را تمام از برای من بازگفت... آن حدیث بسیار طولانی است و تمامی در صحیح مسلم از روایت امام باقر علیه السلام که از جابر بن عبدالله انصاری روایت فرموده ثابت است.[1]

در جای دیگر از جابر روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: تو زنده می‌مانی تا فرزندی از فرزندان حسین را، که همنام من است دیدار کنی. او علم دین را به خوبی می‌شکافد. آنگاه که دیدارش کردی سلام مرا به او برسان.

جابر گفت: خدا عمر مرا به تأخیر انداخت تا این که امام باقر علیه السلام را دیدم و سلام جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به او رساندم.[2]

---

۱ . صحیح بن مسلم، ج ۸، ص ۱۷۰.

۲ . اخبار الدول، ص ۱۱۱.

بخش هفتم



جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام)

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی آن حضرت

نام: جعفر

نام پدر: امام باقر عليه‌السلام

کنیه: ابو عبدالله

لقب: صادق

مادرش: ام فروه عليهاالسلام

تاریخ ولادت: در هفدهم ربیع الاول سال ۸۳ هجری در مدینه چشم به جهان گشود.

شهادت: در ٦٥ سالگی در سال ١٤٨ دیده از جهان فرو بست.

محل دفن: در قبرستان معروف بقیع در کنار مرقد پدر بزرگوارش به خاک سپرده شد.

خلفای معاصر آن حضرت

امام صادق عليه‌السلام در سال ١١٤ هجری به امامت رسید. دوران امامت او مصادف بود با اواخر حکومت امویان، که در سال ۱۳۲ هجری منقرض شد، و اوایل حکومت عباسیان که از این تاریخ آغاز گردید.

امام صادق عليه‌السلام از میان خلفای اموی با افراد زیر معاصر بود:

۱. هشام بن عبدالملک (۱۰- ۱۲۵ ه ق)

۲. ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۵ – ۱۲۶ ه ق)

۳. یزید بن ولید بن عبدالملک (۱۲۶ – ه ق)

٤. ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (۷۰ روز از سال ۱۲٦ ه ق)

۵. مروان بن محمّد مشهور به مروان حمار (۱۲٦ – ۱۲۳۲ ه ق).

خلفای عباسی معاصر با حضرت امام صادق علیه السلام

۱. عبدالله بن محمّد مشهور به سفّاح (۱۳۲ – ۱۳۷ ه ق)

۲. ابوجعفر مشهور به منصور دوانیقی (۱۳۷ – ۱۵۸ ه ق)

اوضاع سیاسی - اجتماعی و فرهنگی عصر امام

در میان امامان، عصر امام صادق علیه السلام دارای ویژگی منحصر به فردی بوده است، به گونه‌ای که شرایط اجتماعی و فرهنگی عصر آن حضرت در زمان هیچ یک از امامان دیگر وجود نداشته است؛ زیرا در آن دوره، ضعف و تزلزل حکومت بنی امیه و فزونی قدرت بنی عباس آشکار شد و این دو گروه مدتی در حال کشمکش و مبارزه با یکدیگر بودند.

از زمان هشام بن عبدالملک تبلیغات و مبارزات سیاسی عباسیان آغاز و در سال ۱۲۹ هجری وارد مبارزهٔ مسلحانه و عملیات نظامی گردید و سرانجام در سال ۱۳۲ هجری به پیروزی رسید.

با توجه به این که بنی امیه در این مدت گرفتار مشکلات سیاسی افزون بوده اند و فرصت برای ایجاد فشار و اختناق نسبت به امام و شیعیان را مانند زمان امام سجاد علیه السلام نداشتند، عباسیان نیز پیش از دستیابی به قدرت در پوشش شعر، طرفداری از خاندان پیامبر و گرفتن انتقام خون آنان عمل می‌کردند و فشاری از

طرف آنان مطرح نبود. به همین جهت این دوران، دوران آرامش نسبی و آزادی برای امام صادق و شیعیان بود و فرصت بسیار مناسبی برای فعالیت علمی و فرهنگی آنان به شمار می‌رفت.

شرایط خاص فرهنگی

از نظر فکری و فرهنگی نیز عصر امام صادق علیه السلام عصر انقلاب فکری و فرهنگی بوده است و در آن زمان شور و شوق علمی بی سابقه‌ای در جامعۀ اسلامی به وجود آمده بود. علوم مختلفی (اعم از علوم اسلامی مانند: علم قرائت قرآن، تفسیر، حدیث، فقه، کلام یا علوم بشری دیگر، مانند؛ طب، فلسفه، نجوم، ریاضیات و...) پدید آمده بود، به گونه‌ای که هر کسی که متاع فکری داشت، به بازار علم و دانش عرضه می‌کرد.

بنابراین تشنگی علمی عجیبی به وجود آمده بود. به همین جهت لازم بود که امام به آن پاسخ بگوید.

به برخی از عوامل پیدایش این انقلاب علمی و فکری اشاره می‌کنیم:

۱. آزادی و حریت فکری و عقیدتی در اسلام.

عباسیان نیز در این آزادی فکری بی تأثیر نبودند، اما ریشۀ این آزادی در تعلیمات اسلام بود، به طوری که عباسیان هم نمی‌توانستند از آن جلوگیری کنند.

۲. محیط اسلامی آن روز کاملاً یک محیط مذهبی بود و مردم تحت تأثیر تشویق‌های پیامبر اسلام به کسب علم، و تشویق‌ها و دعوت‌های قرآن به علم و تعلّم و تفکّر و تعقل... از عوامل اساسی این نهضت و شور و شوق علمی بوده است.

۳. اقوام و مللی که اسلام را پذیرفته بودند؛ نوعاً دارای سابقه فکری و علمی بودند و همچون نژاد ایرانی، که از همه سابقه‌ای درخشان تر داشت، و مصری و سوری، از مردمان مراکز متمدن آن روز به شمار می‌رفتند.

این افراد به منظور درک عمیق تعلیمات اسلام، به تحقیق و جستجو و تبادل نظر می‌پرداختند.

۴. تسامح دینی یا همزیستی مسالمت آمزی با غیر مسلمانان، به ویژه همزیستی با اهل کتاب را تحمل می‌کردند و این را بر خلاف اصول دینی خود نمی‌دانستند.

در آن زمان اهل کتاب مردمی دانشمند و مطلع بودند و مسلمانان و نیز با آنان بر خورد علمی داشتند و این خود زمینه بحث و بررسی و مناظره را فراهم کرد.[1]

برخورد فرق و مذاهب

عصر امام صادق علیه‌السلام، عصر برخورد اندیشه‌ها و پیدایش فرق و مذاهب مختلف نیز بوده است که در اثر برخورد مسلمین با عقاید و آرای اهل کتاب و نیز دانشمندان یونان شبهات و اشکال‌های گوناگونی پدید آمده بود.

در آن زمان فرقه هایی همچون معتزله، جبریه، مرجئه، غلات، زنادقه، مشبّهه، مجسّمیه، تناسخیه و امثال آنها پدید آمده بودند که هر کدام عقاید خود را ترویج می‌کردند.

---

۱ . شهید مطهری، مرتضی، سیری در سیرهٔ ائمه اطهار علیهم‌السلام، قم انتشارات صدرا، ۱۳۶۷ ه.ش، ص۱۴۲.

گذشته از این در زمینه هر یک از شاخه‌های علوم اسلامی نیز در میان دانشمندان اختلاف نظری پدید می‌آمد؛ مثلاً در علم قرائت قرآن، تفسیر، حدیث، فقه، علم کلام... بحث‌ها و مناقشات بسیاری در می‌گرفت و هر کس به نحوی نظر می‌داد و از عقیده‌ای طرفداری می‌کرد.

دانشگاه بزرگ جعفری

امام صادق عليه‌السلام با توجه به فرصت مناسب سیاسی که به وجود آمده بود و با احساس نیاز شدید جامعه و وجود زمینهٔ اجتماعی، نهضت علمی و فرهنگی پدرش امام باقر عليه‌السلام را دنبال کرد و یک حوزهٔ وسیع علمی و دانشگاه بزرگ را پی ریزی کرد و شاگردان برجسته‌ای همچون هشام بن حکم، محمّد بن مسلم، ابان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن الطاق، مفضل بن عمر، جابر بن حیان...، را تربیت کرد که تعداد آنها را بالغ بر چهار هزار نفر نوشته اند.[۱]

هر یک از این شاگردان نامدار، شخصیت‌های بزرگ علمی و چهره‌های درخشانی بودند که خدمات بزرگی به اسلام کردند و گروهی از آنان نیز دارای آثار علمی و شاگردان متعددی بودند.

به عنوان نمونه هشام بن حکم سی و یک جلد کتاب[۲] در زمینهٔ علوم گوناگون به خصوص رشته‌های عقلی و طبیعی و شیمی، که در آن روز «کیمیا»

---

۱ . شیخ مفید، الارشاد، قم مکتبهٔ بصیرتی، ص ۲۷۱، حیدر اسد، همان کتاب، ج ۲، ص ۱۱۳ - ۱۲۶.

۲ . فتال نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ط بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه ق، ص ۲۲۹.

نامیده می‌شد، تصنیف کرده بود که به همین خاطر به عنوان پدر علم شیمی مشهور شده است.

کتاب‌های جابر بن حیان به زبان‌های گوناگون اروپایی در قرون وسطی ترجمه گردید و تمام نویسندگان تاریخ علم از او به عظمت یاد می‌کنند.

وسعت دانشگاه امام صادق (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام) با تمام جریان‌های فکری و عقیدتی آن روز برخورد کرده و موضع اسلام و تشیع را در برابر آنها روشن نمود و برتری بینش اسلام ثابت کرد.

شاگردان دانشگاه امام صادق (علیه السلام) منحصر به شیعیان نبود، بلکه پیروان مکتب اهل سنت و جماعت نیز از فیوضات مکتب آن حضرت برخوردار می‌شدند.

پیشوایان مشهور اهل سنت، بلاواسطه یا با واسطه، شاگرد امام صادق (علیه السلام) بوده اند که در رأس این پیشوایان «ابوحنیفه» قرار دارد که دو سال شاگرد امام بوده است.

او این دو سال را پایهٔ علوم و دانش خود معرّفی می‌کند و می‌گوید:

«لولا السنتان لهلک نعمان»؛ اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می‌شد.[1]

شاگردان امام از نقاط مختلف مانند؛ کوفه، بصره، واسط، حجاز و امثال اینها و نیز از قبایل گوناگون مانند؛ بنی اسد، مخارق، طی، سلیم، عطفان، أزر، خزاعه، خشعم، مخزوم، بنی ضبّه، قریش به ویژه حارث بن عبدالمطلب و بنی الحسن بن مکتب آن حضرت می‌پیوستند.[2]

---

۱. حیدر، اسد، همان کتاب، ج ۱، ص ۸۰، اسم ابوحنیفه، نعمان بن ثابت بوده است.

۲. حیدر، اسد، همان کتاب، ص ۳۸.

در بیان وسعت دانشگاه امام همین بس که حسن بن علی بن زیاد وشّاء، که از شاگردان امام رضا و از محدثان بزرگ بوده و طبعاً سالها بعد از امام صادق زندگی می‌کرد، می‌گوید: در مسجد کوفه «نهصد» نفر استاد حدیث مشاهده کردم که همگی از جعفر بن محمّد حدیث نقل می‌کردند.[۱]

امام صادق هر یک از شاگردان خود را در رشته‌ای که با ذوق او سازگاری داشت، تشویق و تعلیم می‌نمود و در نتیجه، هر کدام از آنها در یک یا دو رشته از علوم، مانند، حدیث، تفسیر، علم کلام و امثال اینها تخصّص پیدا می‌کردند.

گاهی امام دانشمندانی را که برای بحث و مناظره مراجعه می‌کردند، راهنمایی می‌کرد تا با یکی از شاگردان، که در آن رشته تخصص داشت، مناظره کنند.

هشام بن سالم می‌گوید: روزی با گروهی از یاران امام صادق در محضر آن حضرت نشسته بودیم. یک مرد «شامی» اجازهٔ ورود خواست و پس از کسب اجازه، وارد مجلس شد.

امام فرمود: بنشین. آنگاه پرسید: چه می‌خواهی؟

مرد شامی گفت: شنیده ام شما به تمام سوالات و مشکلات مردم پاسخ می‌گویید آمده ام با شما بحث و مناظره کنم.

امام فرمود: دربارهٔ کیفیت قرائت قرآن.

امام رو به «حمران» کرد و فرمود: «حمران! جواب این شخص با تو است».

مرد شامی گفت: من می‌خواهم با شما بحث کنم نه با حمران.

---

۱ . تهذیب التهذیب، ط بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ه‍ ق، ج ۱، ص ۸۸

امام فرمود: اگر حمران را محکوم کردی، مرا محکوم کرده ای؟!

مرد شامی ناگزیر با حمران وارد بحث شد و هر چه شامی پرسید، پاسخ قاطع و مستدلی از حمران شنید. به طوری که سرانجام از ادامهٔ بحث فرو ماند و سخت ناراحت و خسته شد.

امام فرمود: حمران را چگونه دیدی؟

گفت: به راستی حمران خیلی زبردست است؛ چون هر چه پرسیدم به نحو شایسته‌ای پاسخ داد! شامی گفت: می‌خواهم دربارهٔ «لغت» و «ادبیات» عرب با شما بحث کنم.

امام رو به «ابان بن تغلب» کرد و فرمود: با او مناظره کن.

ابان نیز راه هر گونه گریزی را به روی او بست و وی را محکوم کرد.

شامی گفت: می‌خواهم دربارهٔ «فقه» با شما مناظره کنم!

امام به «زراره» فرمود: با او مناظره کن.

زراره نیز با او به بحث پرداخت و به سرعت او را به بن بست کشاند.

شامی گفت: می‌خواهم دربارهٔ کلام با شما مناظره کنم. امام به «مومن الطاق» دستور داد تا با او مناظره کند. طولی نکشید که شامی از مؤمن الطاق نیز شکست خورد. به همین ترتیب وقتی که شامی درخواست مناظره دربارهٔ استطاعت قدرت و توانایی انسان بر انجام یا ترک خیر و شر، توحید و امامت نمود، امام به ترتیب به حمزهٔ طیار، هشام بن سالم و هشام بن حکم دستور داد با وی به مناظره بپردازد و هر سه با دلایل قاطع و منطق کوبنده، شامی را محکوم کردند.

با مشاهدهٔ این صحنه هیجان انگیز، خوشحالی و خنده‌ای شیرین بر لبان امام

نقش بست.[1]

۲. نامه‌های سران نهضت عباسی به امام صادق علیه السلام

علت انقراض امویان، ظلم و بیدادگری به مردم و انحراف‌های آشکار از تعلیمات اسلام در حکومت و کشورداری بود که مجموع آنها دست به دست هم داده خشم و نفرت مردم را برانگیخت و منجر به قیام و انقلاب مسلمانان گردید.

بزرگان عباسی از این خشم و نفرد مردم بهره برداری کرده و رهبری انقلاب را در دست گرفتند.

عوامل مؤثر در قیام مردم بر ضد امویان

۱. ظلم بر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به دست امویان.

۲. تحقیر مسلمانان غیر عرب (ایرانیان) و محرومیت آنان از حقوق اجتماعی در حکومت سلسله امویان.

عباسیان از یک طرف شعار طرفداری از خاندان پیامبر را می‌دادند و از طرف دیگر در صدد جلب حمایت ایرانیان بر آمدند و به همین جهت «ابومسلم» را به خراسان فرستادند تا مردم این منطقه را، که مدتی بود آمادگی برای قیام و انقلاب پیدا کرده بودند، برای قیام مسلحانه بسیج کند.

ابومسلم، پس از مرگ ابراهیم امام و رهبر عباسیان، به حضرت امام صادق علیه السلام پیشنهاد قبول بیعت کرد و طی نامه‌ای نوشت:

---

۱ . طوسی، اختیار معرفة الرجال (معروف به رجال کشی) تحقیق حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد ۱۳٤۸ ه ش، ص ۲۷۵-۲۷۸.

من مردم را به دوستی اهل بیت دعوت می‌کنم و اگر مایل هستی برای خلافت، کسی بهتر از شما نیست.

اما در پاسخ وی نوشت: «ما أنت من رجالی و لا الزّمان زمانی»

ترجمه: «نه تو از یاران منی و نه زمانه، زمانۀ من است».[1]

«فضل کاتب» می‌گوید:

روزی نزد امام صادق علیه‌السلام بودم که نامه‌ای از «ابومسلم» رسید، حضرت به پیک فرمود: نامۀ تو را جوابی نیست از نزد ما بیرون شو.[2]

ابو سلمۀ خلال، که بعدها به عنوان وزیر آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله معروف شد، چون بعد از مرگ ابراهیم امام اوضاع را به زیان خود می‌دید لذا بر آن شد که از آنان رو گردان شود و به فرزندان علی علیه‌السلام بپیوندد، لذا به سه تن از بزرگان علویین، مانند: جعفر بن محمّد الصادق علیه‌السلام، و عبدالله محض و عمر الاشرف بن زین العابدین علیه‌السلام نامه نوشت و آن را به یکی از دوستان ایشان سپرده و گفت:

اول نزد جعفر بن محمّد الصادق علیه‌السلام برو اگر وی پذیرفت، دو نامۀ دیگر را از میان ببرو اگر او نپذیرفت، عبدالله محض را ملاقات کن و اگر او هم قبول نکرد، نزد عمر رهسپار شو.

فرستادۀ ابوسلمه نخست نزد امام جعفر بن محمد علیهماالسلام رفت و نامه ابوسلمه را به آن حضرت داد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: مرا با «ابوسلمه» که شیعه و پیرو

---

۱ . شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق محمّد سید گیلانی، بیروت دار المعرفة ۱۴۰۲ ه.ق، ج ۱، ص ۱۵٤.

۲ . کلینی، الروضة من الکافی، ط ۲، طهران دارالکتب الاسلامیة ۱۳۸۹ ه.ق ۲۷٤ – مجلسی، بحارالانوار، تهران المکتبة الاسلامیة ۱۳۹۵ ه.ق، ج ٤۷، ص ۲۹۷.

دیگران است، چه کار؟

فرستادهٔ ابو سلمه گفت: نامه را بخوانید!

خادم به دستور امام چراغ را روشن کرده و نزد امام آورد، امام علیه السلام نامه را در آتش چراغ انداخت و سوزانید!

پیک پرسید: جواب آن را نمی‌دهید؟

امام فرمود: جواب همین بود که مشاهده کردی.

پیک ابوسلمه نزد عبدالله محض رفت و نامه وی را به او داد.

وقتی عبدالله نامه را خواند، فوراً نزد حضرت صادق رفت و گفت: این نامه که اکنون به وسیلهٔ یکی از شیعیان ما از خراسان رسیده از ابوسلمه است که مرا به خلافت دعوت کرده است.

حضرت به عبدالله گفت: از چه وقت مردم خراسان شیعهٔ تو شده اند؟

آیا ابو مسلم را تو پیش آنان فرستاده ای؟ آیا تو احدی از آنان را می‌شناسی؟

در این صورت که نه تو آنان را می‌شناسی و نه آنها تو را می‌شناسند، چگونه شیعهٔ تو هستند؟!

عبدالله گفت: سخن تو بدان ماند که خود در این کار نظری داری؟

امام فرمود: خدا می‌داند که من خیراندیشی را دربارهٔ هر مسلمانی بر خود واجب می‌دانم چگونه آن را دربارهٔ تو روا ندارم؟!

ای عبدالله! این آرزوهای باطل را از خود دور کن و بدان که این دولت از آنِ بنی عباس خواهد بود و مانند همین نامه برای من نیز آمده است. عبدالله با ناراحتی از نزد جعفر بن محمّد بیرون رفت.

عمر بن زین العابدین نیز با نامهٔ ابوسلمه برخورد منفی داشت. وی نامه را رد کرد و گفت: من صاحب نامه را نمی‌شناسم که پاسخش را بدهم.[۱]

هنگامی که پرچم‌های پیروزی به اهتزاز در آمد و نشانه‌های «فتح» نمایان شد، ابوسلمه برای بار دوم و طی نامه‌ای به امام صادق علیه السلام نوشت: هفتاد هزار جنگجو در رکاب ما آماده هستند. اکنون موقع خود را روشن کن.

امام باز همان جواب قبلی را داد.[۲]

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

مالک بن انس

وی فقیه معروف مدینه و امام مذهب مالکی، از مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت، و مؤلف کتاب «الموطأ فی الفقه الاحمدی» است که اساس مذهب مالکی و یکی از صحاح ستّه اهل سنت است.

او دربارهٔ امام صادق علیه السلام می‌نویسد:

«جعفر بن محمّد اختلفت الیه زماناً فما کنت أراه الّا علی احدی ثلاث خصال:

اما مصلٍّ و اما صائم و اما یقرأ القرآن[۳] و ما رأت عینٌ و لا سمعت اذن و لا خطر علی قلب بشرٍ افضل من جعفر بن محمّد الصّادق علماً و عبادة و ورعاً[۴]

---

۱ . مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دارالاندلس، ج ۳، ص ۲۵۳.

۲ . مجلسی، بحارالانوار، تهران المکتبة الاسلامیة، ۱۳۹۵ ه.ق، ج ۴۷، ص ۱۳۳.

۳ . تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰۴.

۴ . المجلس السنیة، ج ۵، التوسل و الوسیلة ابن تیمیه، ص ۵۲.

ترجمه: «مدتی نزد جعفر بن محمّد رفت و آمد می‌کردم. او را پیوسته در یکی از این سه حالت دیدم، یا در حال «نماز» بود و یا در حال «روزه» و یا در حال «قرائت قرآن».

در ادامه می‌نویسد: مردی افضل و برتر از جعفر بن محمّد صادق علیه السلام از نظر علم و عبادت و تقوا هرگز چشمی ندیده است و گوشی نشنیده است و به قلبی هم خطور نکرده است».

گویند وقتی که انس احادیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کرد، می‌گفت: موثق ترین و معتبرترین مردم جعفر بن محمد علیه السلام به من فرمود.[1]

ابوحنیفه؛ نعمان بن ثابت کوفی (۸۰-۱۵۰ هـ ق)

ابوحنیفه معروف به امام اعظم و امام مذهب حنفی، یکی از مذاهب چهارگانهٔ اهل سنت، دربارهٔ امام صادق علیه السلام چنین می‌گوید:

«ما رأیت افقه من جعفر بن محمّد لما اقدمه المنصور بعث الی فقال: یا ابا حنیفه انّ النّاس قد افتتنوا بجعفر بن محمّد فهیئی له من المسائل الشداد فهیّأت له اربعین مسأله ثم بعث الی ابو بجعفر و هو بالحیرهٔ فاتیته فدخلت علیه و جعفر بن محمّد جالس عن یمینه فلمّا ابصرت به دخلتنی من الهیبة لجعفر بن محمّد الصادق مالم یدخلنی لابی جعفر...[2]

ترجمه: «من هرگز فقیه تر از جعفر بن محمّد ندیده ام؛ چون «منصور» خلیفهٔ

---

۱ . ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱٦٦.

۲ . مناقب ابی حنیفه، للموفق، ج ۱، ص ۱۷۳، جامع اسانید ابی حنیفه، ج ۱، ص ۲۲۲ - تذکرهٔ الحفاظ ذهبی، ج ۱، ص ۱۵۷.

عباسی دنبال من فرستاد و گفت: مردم به جعفر بن محمد علاقه مند شده اند. میل دارم برای او مسائلی طرح کنی که بسیار مشکل باشد. من هم چهل مسأله از مسائل مشکل را جمع آوری کردم. منصور، که در حیرت بود، به دنبال من فرستاد. نزد او رفتم و داخل مسجد شدم. دیدم جعفر بن محمّد طرف راست او نشسته است، وقتی نظرم به او افتاد، هیبت جعفر بن محمّد بیش از منصور وجودم را فراگرفت، سلام کردم.

منصور محلی را به «من» نشان داد و «من» نشستم، سپس رو به جعفر بن محمد کرد و گفت:



یا اباعبدالله! این مرد «ابوحنیفه» است.

جعفر بن محمّد فرمود: بلی! او را می‌شناسم.

سپس منصور به من گفت: ای ابوحنیفه! از مسائلی که داری بر ابوعبدالله عرض کن.

من یک یک آن مسائل را طرح کردم و او جواب می‌داد و می‌گفت: شما در این مسأله این طور می‌گویید و اهل مدینه این طور و ما این طور می‌گوییم و در بعضی از مسائل ممکن است تابع شما و و در بعضی دیگر نظر اهل مدینه را بپذیریم و احیاناً ممکن است، مخالف نظر یکی از شما و اهل مدینه یا هر دو شویم. من تمام آن چهل مسأله را طرح کردم و حتی یکی از آنها را بدون جواب نگذارد.

ثمّ قال ابوحنیفه: السنا روینا أن أعلم النّاس اعلمهم باختلاف الناس؟

سپس ابوحنیفه گفت: مگر نه آن است که هر کس به اختلاف آرای مردم

آگاهتر است، اعلم مردم است؟

ابوحنیفه می‌گوید:

«لو لا السنتان لهلک نعمان»؛

«اگر آن دو سال نبود، نعمان هلاک می‌شد».

آلوسی می‌گوید: این امام اعظم ابوحنیفه است که افتخار می‌کند و با زبان فصیح می‌گوید: اگر آن دو سالی که در خدمت امام جعفر بن محمد علیه السلام نشستم، نبود نعمان بن ثابت، هلاک می‌شد».[1]

عبدالکریم بن ابی العوجاء (مقتول ۱۵۵)

ابن ابی العوجاء از زنادقه و ملاحدهٔ عرب زمان امام صادق علیه السلام و از شاگردان «حسن بصری» دربارهٔ امام صادق علیه السلام می گوید:

«ما هذا ببشر و ان کان فی الدینا روحانی یتجسد اذا شاء و یتروح اذا شاء فهو هذا و اشار الی الصادق.[2]

ترجمه: «اگر در دنیا کسی وجود داشته باشد که بتواند هر وقت خواست در قالب جسد و هر وقت خواست در قالب روح جلوه کند او این مرد یعنی امام صادق است، این امام صادق بشر نیست».

عمرو بن ابی المقدام

وی می‌گوید: «کنت اذا نظرت الی جعفر بن محمّد علمت انّه من سلالة

---

۱ . التحفة الاثنی عشریه، ص ۸

۲ . اسد حیدر، الامام صادق و المذاهب الاربعة، ج ۱، ص ٥٤.

النبیین».[۱]

ترجمه: «هرگاه به محمّد بن جعفر می‌نگریستم یقین پیدا می‌کردم که او از نسل پیامبران است».

سفیان بن سعید الثوری (متوفی ۹۱٦۱ هـ)

به گفتهٔ ابن خلّکان، «سفیان» در حدیث و علوم دیگر امام و پیشوا بوده و تمامی اهل سنت به دیانت، ورع، زهد و وثاقت وی متفق هستند.[۲]

او از اهالی کوفه و مردی صوفی و عامی بود. وی دربارهٔ امام صادق می‌گوید:

«دخلت علی جعفر بن محمّد فقال لی: یا سفیان اذا کثرت همومک فأکثر من لا حول و لاقوة الا با الله العلی العظیم. و اذا تدارکت علیک النّعم فأکثر من الحمدلله و اذا ابطأعنک الرّزق فأکثر من الاستغفار»[۳]

ترجمه: «به خدمت جعفر بن محمّد شرفیاب شدم به من فرمود: ای سفیان! هنگامی که حزن و اندوه دامنگیر تو شد، «لا حول و لاقوة الا با الله العلی العظیم» را زیاد بگو و اگر نعمت زیاد برایت فراهم شد ذکر «الحمدلله» را زیاد کن و اگر روزیت به تأخیر افتاد زیاد استغفار کن».

ابن حجر عسقلانی (۷۳۳-۸۸۲ هـ)

وی در مورد امام جعفر صادق علیه السلام می‌نویسد:

---

۱ . تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۰٤، منهاج السنة، ج ۱، ص ۱۲٤.

۲ . ابن خلکان؛ وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۲۷، ش ۲٤۲.

۳ . العقد الفرید، ج ۳، ص ۲۲۱.

«جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب فقیه صدوق»[۱]

ترجمه: «جعفر بن محمّد فقیه بسیار راستگو بود».

منصور دوانیقی

وی دومین خلیفۀ عباسی است. دربارۀ امام صادق علیه‌السلام گفت:

«ان جعفراً کان ممن قال الله فیه «ثم اورثنا الکتاب الّذین اصطفیناه من عبادنا» و کان ممن اصطفاه الله و کان من السابقین فی الخیرات و انه لیس من اهل بیت الا و فیهم محدث و ان جعفر بن محمّد محدثنا الیوم»[۲]

ترجمه: «جعفر بن محمّد (امام صادق) از کسانی است که خداوند دربارۀ او فرمود: «سپس این کتاب آسمانی را به گروهی از بندگان برگزیدۀ خود میراث دادیم».

او از کسانی است که خداوند او را برگزید و از سبقت گیرندگان در امور خیر است و در هر دوره از خاندان نبوت حتماً یک محدث باید باشد و جعفر بن محمّد محدث زمان ماست. وقتی که با امام صحبت می‌کرد، می‌گفت: ای ابا عبدالله! ما همیشه از دریای علم تو توشه بر می‌گیریم و به سوی تو می‌آییم و چون نزدیک تر می‌شویم از کوری و بی بصیرتی خارج شده و تاریکی‌های ما به نور تو روشن می‌گردد».

---

۱ . تقریب التهذیب، ص ۶۸.

۲ . المناقب، ج ۲، ص ۳۰۲.

عبدالرحمن بن الجوزی (متوفی ۵۹۷ هـ)

مفسر، واعظ، محدث، حافظ و علامه عصر، و امام وقت خود، دربارهٔ امام صادق علیه السلام چنین می‌گوید:

«جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین کان مشغولاً بالعبادة عن حبّ الریاسة».[1]

ترجمه: «جعفر بن محمّد به دلیل اشتغال به عباد، حبّ ریاست را به فراموش سپرده بود».

ابن حجر هیثمی (متوفی ۹۷۳ هـ)

وی مفتی حجاز و فقیه شافعی و مؤلف «الصواعق المحرقه» است.

در مورد امام جعفر صادق علیه السلام چنین می‌نویسد:

«افضلهم و اکملهم جعفر الصادق و من ثمّ کان خلیفته (ای الباقر) و وصیه و نقل الناس عنه من العلوم ما سارت به الرکبان و انتشر صیته فی جمیع البلدان روی عنه الائمة الا اکابر.[2]

ترجمه: «افضل و اکمل فرزندان امام باقر، جعفر صادق است و لذا جانشین و وصی او بود. مردم به اندازه‌ای از وی علوم نقل کردند که در تمام نقاط دنیا منتشر شد و شهرتش سراسر جهان را فراگرفت».

---

۱ . صفوة الصفوة، ج ۲، ص ۹٤.

۲ . حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۲.

عمر بن بحرالجاحظ (متوفی ۲۵۵ هـ)

یکی از دانشمندان مشهور اهل سنت در قرن سوم است. وی در مورد شخصیت امام صادق علیه السلام می‌نویسد:

جعفر بن محمّد الّذی ملاء الدّنیا علمه و فقهه و یقال: انّ ابا حنیفة من تلامذته و کذلک سفیان الثوری، و حسبک بهما فی هذا الباب.[1]

ترجمه: «جعفر بن محمد، کسی است که علم و فقه او دنیا را پر کرده است و گفته می‌شود که ابو حنیفه و همچنین سفیان ثوری از شاگردان او بودند و تلمذ این دو تن در اثبات عظمت علمی او کافی است».

احمد بن محمّد ابن ابراهیم ابن خلکان (متوفی ٦٨١ هـ)

وی از مشاهیر، مورخین، قضات و از علمای نامی قرن هفتم هجری و مؤلف کتاب «وفیات الاعیان» است. دربارهٔ امام صادق علیه السلام می‌نویسد:

«ابو عبدالله جعفر بن محمّد الباقر بن علی بن العابدین بن الحسین بن علی بن ابیطالب «رضی الله عنهم اجمعین»، احد الائمة الاثنی عشر علی مذهب الامامیة و کان من سادات آل البیت و لقب با الصادق لصدقه و فضله اشهر من أن یذکر و کان تلمیذه ابو موسی جابر بن حیان الصوفی الطرطوسی قد الف کتاباً یشتمل علی الف ورقة تتضمن رسائل جعفر الصادق و هی خمسمأة رسالة.[2]

ترجمه: «او یکی از امامان دوازده گانه در مذهب امامیه و از بزرگان اهل بیت رسول خداست و از آن جهت به او صادق می‌گفتند که در گفتارش صادق بود و

---

۱ . سدوبی،رسائل الجاحظ، ص ١٠٦.

۲ . ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۹۱، ش ۱۲۸.

فضل و بزرگواری او مشهورتر از آن است که به بیان آید. «ابو موسی جابر بن حیان طرطوسی» شاگرد او بود.

«جابر بن حیان» کتابی تألیف کرده است مشتمل بر هزار ورق و پانصد رساله و این رساله‌ها از تعلیمات جعفر بن محمّد صادق بود».

محمّد بن ابی القاسم عبدالکریم بن احمد شهرستانی

وی از مشاهیر فقها و متکلمین اشعری و مؤلف کتاب معروف «الملل و النحل» است.

در مورد امام صادق عليه السلام می‌نویسد:

«جعفر بن محمد الصادق هو ذو علم عزیز و ادب کامل فی الحکمة و زهد فی الدنیا و ورع تام عن الشهوات و قد اقام بالمدینة مدة یفید الشیعة المنتمین الیه و یقبض علی الموالین له اسرار العلوم، ثم دخل العراق و اقام بها مدة، ما تعرّض للامامة قطّ و لا نازع فی الخلافة احداً و من غرق فی بحر المعرفة لم یقع فی شطّ و من تعلّا الی ذروة الحقیقة لم یخف من خط.[1]

ترجمه: «دانش و آگاهی او در فرهنگ و مذهب فوق العاده زیاد و اطلاعات وسیعی دربارهٔ مسائل حکمت داشت و از پرهیزگاری عظیمی برخوردار بود و از شهوات و هوسرانی‌ها پرهیز داشت.

او مدت زیادی در مدینه اقامت گزید و به شیعیان، که از او پیروی می‌کردند، بهرهٔ زیادی رسانید و دوستانش را از سر چشمهٔ علوم غیبی خود بهره مند

---

۱. ملل و نحل، ج ۱، ص ۲۷۲، ط ۲ - ترجمه، ج ۱، ص ۲۱۸.

ساخت.

پس از آن رهسپار عراق شد و مدتی در آنجا اقامت گزید و با هیچ کس در امر امامت و خلافت به نزاع برنخواست».

دکتر احمد امین نصری (معاصر)

وی مؤلف «ظهر الاسلام» است و می‌نویسد:

«الامام جعفر الصادق، فانه کان من اوسع الناس علماً و کلاماً عاش من سنهٔ ۸۳ الی سنهٔ ۱٤۸ هـ و قد لقب بالصّادق لصدقه...»[۱]

ترجمه: «امام جعفر صادق علیه السلام وسعت علم و اطلاعاتش در میان مردم بی نظیر بود.

از سال ۸۳ تا سال ۱٤۸ هـ‍ـق زندگی کرد و به خاطر صدقش به «صادق» ملقب بود».

السید محمّد صادق

وی استاد دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه «قاهره» است و می‌گوید:

«کان بیت جعفر الصادق کالجامعة یزدان علی الدوام بالعلماء الکبار فی الحدیث و التفسیر و الحکمة و الکلام، فکان یحضر مجلس در سه فی اغلب الاوقات الفان و بعض الاحیان اربعة الاف من العماء المشهورین و قد الّف تلامیذه من جمیع الاحادیث و الدروس التی کانوا یتلقونها فی مجلسه مجموعة من

---

۱ . ظهر الاسلام، ج ٤، ص ۱۱٤.

الكتب تعد بمثابة دائرة المعارف للمذهب الشيعی أو الجعفری.[۱]

ترجمه: «بیت امام صادق مثل دانشگاه دائماً از بزرگان و علماء در رشته‌های مختلف علوم چون حدیث، تفسیر، حکمت و کلام پُر بود و در مجلس درسش بیشتر اوقات دو هزار نفر و گاهی چهار نفر از علمای مشهور حاضر می‌شدند.

شاگردان تمام دروس و احادیث او را در مجموعه‌ای از کتب جمع آوری کرده اند که به مثابهٔ دائرهٔ المعارف برای مذهب شیعه، مذهب جعفری، به شمار می‌آید».

دکتر کامل مصطفی شیبی (معاصر)

وی دارای مدرک دکترا در فلسفه از دانشگاه کمبریج انگلستان، و استاد دانشگاه «بغداد» و مؤلف کتاب «الصلة بين التصوف و التّشيع» است.

وی دربارهٔ امام صادق می‌نویسد:

«آنچه قابل ملاحظه است، آن است که امام جعفر صادق استاد نخستین کسی بوده است که به کار کیمیا شهرت یافته است».[۲]

---

۱ . بنقل اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص ۶۲.

۲ . شیبی، مصطفی کامل، همبستگی میان تصوّف و تشیع، ص ۹۰-۱۸۹، ترجمهٔ دکتر علی اکبر شبعانی.

بخش هشتم



موسی بن جعفر علیه السلام

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی آن حضرت

نام: موسی علیه السلام

لقب: کاظم

پدر: پیشوای ششم؛ امام صادق علیه السلام

مادر: حمیده علیها السلام

تاریخ ولادت: به سال ۱۲۸ هجری در سرزمین «ابواء» چشم به جهان گشود.

شهادت: ۲۵ رجب سال ۱۸۳ (۱۸٦ ه.ق) دیده از جهان فرو بست.

محل دفن: در کاظمین به خاک سپرده شد.

مدت امامت: از سال ۱٤۸ هجری، که امام صادق علیه السلام به شهادت رسید، دوران امامت آن حضرت آغاز گردید.

مدت عمر: ۵۵ سال

خلفای معاصر آن حضرت

۱. منصور دوانیقی (۱۳٦–۱۵۸ هجری)

۲. محمّد معروف به مهدی (۱۵۸–۱٦۹ هجری)

۳. هادی (۱٦۹–۱۷۰ هجری)

٤. هارون (۱۷۰–۱۹۳ هجری)

هنگام شهادت امام صادق علیه السلام منصور دوانیقی، خلیفه مشهور و ستمگر عباسی، در او قدرت و تسلّط بود.

منصور کسی بود که برای تثبیت پایه‌های حکومت خود انسانهای فراوانی را به قتل رسانید. او در این راه نه تنها شیعیان بلکه فقها و شخصیت‌های بزرگ جهان تسنّن را نیز، که با او مخالفت می‌ورزیدند، سخت مورد آزار قرار می‌داد؛ چنانکه «ابوحنیفه» را به جریم این که بر ضد او به پشتیبانی از «ابراهیم» پسر عبدالله محض و رهبر قیام ضد عباسی در عراق فتوا داده بود، شلاق زد و به زندان افکند.[۱]

امام کاظم؛ پس از شهادت پدر، در سن ۲۰ سالگی با چنین زمامدار ستمگری که حاکم بلا منازع قلمرو اسلامی به شمار می‌رفت، روبرو گردید.

منصور وقتی که توسط «محمّد بن سلیمان» فرماندار مدینه از شهادت، امام صادق علیه السلام آگاه شد، طی نامه‌ای به وی نوشت: اگر جعفر بن محمّد، شخصی را جانشین خود قرار داد، او را احضار کرده و گردنش را بزن.

طولی نکشید که گزارش فرماندار مدینه به این مضمون به بغداد رسید:

جعفر بن محمد ضمن وصیت نامهٔ رسمی خود «پنج» نفر را به عنوان وصی خود برگزیده است:

۱. خلیفه وقت، منصور دوانیقی!

۲. محمّد بن سلیمان؛ فرماندار مدینه (گزارش دهنده!)

۳. عبدالله بن جعفر بن محمّد (برادر بزرگ امام کاظم)

٤. موسی بن جعفر علیه السلام

۵. حمیده (همسر آن حضرت!)

---

۱ . عبدالرحمن السیوطی، تاریخ الخلفا بغداد، مکتبة المثنی، ص ۲۵۹.

فرماندار در ذیل آن نامه کسب تکلیف کرده بود که کدام یک از این افراد را باید به قتل برساند؟! منصور، که هرگز تصور نمی‌کرد با چنین وضعی روبرو شود، فوق العاده خشمگین گردید و فریاد زد: اینها را نمی‌شود کشت!

البته وصیت نامۀ امام یک حرکت سیاسی بود؛ زیرا حضرت صادق علیه السلام قبلاً امام بعد و جانشین واقعی خود، یعنی حضرت کاظم علیه السلام را به شیعیان خاص و خاندان علوی معرّفی کرده بود ولی از آنجا که از نقشه‌های شوم و خطرناک منصور آگاهی داشت، برای حفظ جان پیشوای هفتم چنین وصیت نمود.

موسی بن جعفر، نه تنها از نظر علمی تمام دانشمندان و رجال علمی آن روز را تحت الشعاع قرار داده بود بلکه از نظر فضایل اخلاقی و صفات برجستۀ انسانی نیز زبانزد خاص و عام بود. به طوری که تمام دانشمندان، که با زندگی پر افتخار آن حضرت آشنایی داشتند، در برابر عظمت و شخصیت اخلاقی آن حضرت سر تعظیم فرود آوردند که به یک نمونه اشاره می‌شود:

ابن حجر هیثمی، دانشمند و محدث مشهور اهل تسنّن، می‌نویسد:

«موسی کاظم» وارث علوم و دانش‌های پدر و دارای فضل و کمال او بود.

وی در پرتو عفو، گذشت و بردباری فوق العاده‌ای که در رفتار با مردم نادان از خود نشان می‌داد، لقب کاظم را دریافت کرد و در زمان او هیچ کس در معارف الهی و دانش و بخشش به پایه او نمی‌رسد.[۱]

---

۱ . مختصر تاریخ العرب، ط ۲، ص ۲۰۹.

خلفای معاصر امام کاظم علیه السلام

۱. مهدی عباسی

دوران سیاه خلافت منصور، که سایهٔ شوم آن در سراسر کشور اسلامی سنگینی می‌کرد، با مرگ وی به پایان رسید و مردم پس از ۲۲ سال رنج و فشار نفس راحتی کشیدند. پس از او فرزندش «محمّد» مشهور به «مهدی» روی کار آمد.

زمامداری مهدی نخست با استقبال گرم عموم مردم روبرو گردید؛ زیرا وی نخست باغ سبزی به مردم نشان داد و با اعلام فرمان «عفو عمومی» تمام زندانیان سیاسی را اعم از بنی هاشم و دیگران آزاد ساخت و به قتل و کشتار و شکنجهٔ مردم خاتمه داد و تمام اموال منقول و غیر منقول مردم را، که پدرش مصادره و ضبط کرده بود، به صاحبان آنها تحویل داد و مقدار زیادی از موجودی خزانهٔ «بیت المال» را میان مردم تقسیم کرد.[1]

البته اگر این برنامه ادامه پیدا می‌کرد آثار و نتایج درخشانی به بار می‌آورد ولی متأسفانه طولی نکشید که برنامه عوض شد و خلیفهٔ جدید چهره اصلی خود را آشکار ساخت و برنامه‌های ضد اسلامی خلفای پیشین را از سر گرفت.

او روش خوشگذرانی و عیاشی را دایر کرد و ندیمان را، که در ابتدای خلافت به دربار راه نمی‌داد، مورد توجه فوق العاده قرار داد و هر چه خیر اندیشان و رجال بی غرض عواقب ناگوار این کار را گوشزد کردند، ترتیب اثر

---

۱. ابن واضح، تاریخ یعقوبی نجف، ۱۳۸٤ ه ق، ج ۳، ص ۱۳۲.

نداد و گفت:

«آن دم خوش است که در بزم بگذرد و زندگی بدون ندیمان در کام من گوارا نیست.[۱]

خلیفه؛ که سرگرم خوشگذرانی‌های خود بود از آگاهی به وضع مردم دور ماند و در نتیجه فساد و رشوه خواری رواج یافت و مأموران مالیات عرصه را بر مردم تنگ کردند. خود وی نیز بنای سختگیری گذاشت و برای نخستین بار مالیاتی بر بازارهای بغداد بست و زندگی کشاورزان فوق العاده پریشان گشت و از شدت فشار و سختی به ستوه آمدند.[۲]

سختگیر فوق العاده نسبت به علویان

طرز رفتار «مهدی» از جهات مختلف با پدرش منصور تفاوت داشت ولی از یک جهت روش هر دو همانند بود؛ زیرا مهدی نیز از سختگیری و فشار نسبت به بنی هاشم فروگذار نمی‌کرد و حتی گاهی بیش از منصور خشونت نشان می‌داد.

مهدی، که فرزندان علی عليه السلام را برای حکومت خود خطرناک می‌دانست، همواره در صدد سرکوب کردن هر جنبشی بود که از طرف آنان رهبری می‌شد. او با گرایش به سوی تشیع و همکاری با رهبران علوی بیشتر مبارزه می‌کرد.

مورخان می‌نویسند: «قاسم بن مجاشع تمیمی» هنگام مرگ خود وصیت نامه‌ای نوشت و برای امضا مهدی نزد وی فرستاد. مهدی مشغول خواندن

---

۱ . عبدالرحمن السیوطی، تاریخ الخلفا، ص ۲۷۷.

۲ . شریف القرشی، باقر، حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۱، ص ٤٣٦.

وصیتنامه شد. همین که به جمله‌ای رسید که «قاسم» ضمن بیان عقاید اسلامی خود. پس از اقرار به یگانگی خدا و نبوت پیامبر اسلام و علی (علیه السلام) را به عنوان امام و جانشین معرّفی کرده بود؛ وصیت نامه را به زمین پرتاب نمود و آن را تا آخر نخواند».[1]

۲. هادی عباسی

در سال ۱٦۹ هجری، پس از مرگ «مهدی عباسی» فرزندش «هادی» که جوان خوشگذران و مغرور و ناپخته بود، به خلافت رسید.

حکومت وی سرچشمۀ حوادث تلخی گردید که برای جامعۀ اسلامی بسیار گران تمام شد. هنگامی که هادی بر مسند خلافت تکیه زد، هنوز ۲۵ سال تمام نداشت و از جهات اخلاقی به هیچ وجه شایستگی احراز مقام خطیر خلافت و زمامداری جامعۀ اسلامی را نداشت.

او جوان میگسار، سبک سر و بی بند و بار بود. در دوران خلافت او، کشور اسلامی که در آغاز نسبتاً آرام بود و همه ایالات و استان‌ها به اصطلاح مطیع حکومت مرکزی بودند، بر اثر رفتار زننده و اعمال زشت وی دستخوش اضطراب و تشنج گردید و از هر سو موج نارضایتی‌های عمومی پدیدار گشت.

البته علل مختلفی موجب پیدایش این وضع شد. ولی عاملی که بیش از از هر چیزی به نارضایتی و خشم مردم دامن زد، سختگیری «هادی» نسبت به بنی هاشم و فرزندان علی (علیه السلام) بود. او از آغاز خلافت، سادات و بنی هاشم را زیر

---

۱ . ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت دار صادق، ج ٦، ص ۸٤

فشار طاقت فرسا قرار داد و «حق» آنها را، که از زمان خلافت «مهدی» از بیت المال پرداخت می‌شد، قطع کرد و با تعقیب مداوم آنان رعب و وحشت شدیدی در میان آنان به وجود آورد و دستور داد: آنان را در مناطق مختلف بازداشت نموده و روانۀ بغداد کنند.[1]

۳. هارون الرشید

زمامداران اموی و عباسی، که چندین قرن به نام اسلام بر جامعۀ اسلامی حکومت کردند، برای استواری پایه‌های حکومت خود و به منظور تسلط بیشتر بر مردم در پی کسب نفوذ معنوی در دلها و جلب اعتماد و احترام مردم بودند تا مسلمانان زمامداری آنان را از جان و دل پذیرفته و اطاعت از آنان را وظیفه و واجب دینی خود بدانند! از آنجا که اعتقاد قلبی چیزی نیست که با زور و قدرت به وجود آید یا با زور از بین برود، ناگزیر از راه عوام فریبی وارد شده و با نقشه‌های مزوّرانه برای کسب نفوذ معنوی تلاش می‌کردند.

البته در این زمینه عباسیان، بر حسب ظاهر، برگ برنده‌ای در دست داشتند که امویان فاقد آن بودند و آن عبارت بود از خویشاوندی و قرابت با خاندان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) بنی عباس که از نسل عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، بودند از انتصاب خود به خاندان رسالت بهره برداری تبلیغاتی نموده و خود را وارث خلافت معرّفی می‌کردند. با این حال و به دلایل ذیل تبلیغات آنان در برابر پیشوایان بزرگ تشیع کارساز نبود؛

---

۱ . ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف منشورات المکتبة الحیدریة، ۱۳۸٤، ج ۳، ص ۱٤۲.

اولاً در موضوع خلافت مسئله وراثت مطرح نیست بلکه آنچه مهم است شایستگی، عظمت و پاکی خود رهبر و پیشوا است.

ثانیاً: بر فرض این که وراثت در این مسئله دخیل باشد، باز فرزندان امیر مؤمنان ﷺ مقدم بر دیگران بودند؛ زیرا قرابت نزدیک تری با پیامبر ﷺ داشتند.

پیشوایان بزرگ شیعه، که هم شایستگی شخصی و هم انتصاب نزدیک به پیامبر اکرم ﷺ را داشتند، همواره مورد احترام و توجه مردم بودند. علیرغم تلاشی که زمامداران اموی و عباسی برای کسب نفوذ معنوی به عمل می‌آوردند، محبوبیت عمومی پیشوایان بزرگ دینی شیعه همچنان در حال گسترش بود.

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

ابن ابی الحدید (۶۵۶-۵۸۶ ه.ق)

عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی، شارح نهج البلاغه دربارهٔ حضرت موسی بن جعفر ﷺ می‌نویسد:

«موسی بن جعفر بن محمد و هو العبد الصالح جمع من الفقه و الدّین و النّسک و الصبر...»[1]

ترجمه: «موسی بن جعفر بن محمّد؛ بندهٔ صالح خدا بود و فقاهت، دیانت، پرهیزگاری حلم و بردباری را در خود جمع کرده بود».

---

۱ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۹۱، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم.

محمد بن احمد بن ذهبی (۶۷۳-۷٤۷ هـ.ق)

محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز، مشهور به «ذهبی»، محدث، مورخ و رجالی که در هر سه رشته تالیفات مفیدی دارد. «میزان الاعتدال فی نقد الرجال» یا «فی اسماء الرجال» از آثار او است. وی دربارهٔ امام موسی کاظم عليه السلام می‌نویسد:

«و قد کان موسی بن جعفر عليه السلام من أجود الحکماء و من العباد و الاتقیاء».[1]

ترجمه: «موسی بن جعفر از سخاوتمندترین حکماء و از عبادت کنندگان پرهیزگار بود».

محمّد بن ادریس؛ ابو حاتم رازی (متوفی ۲۷۷ هـ)

وی از اکابر علمای اهل سنت در طبقهٔ «بخاری» بود. در فقه و اختلاف تابعین و صحابه تألیفات زیادی دارد. دربارهٔ امام موسی کاظم عليه السلام می‌نویسد:

«ثقهٔ، صدوق، امام من ائمهٔ المسلمین»[2]

ترجمه: «موثق و بسیار راستگو و امامی از ائمه مسلمین است».

یحیی بن الحسن بن جعفر العقیقی (۲۱٤-۲۷۷ هـ)

وی نسّابه، مورخ و نخستین کسی است که در موضوع انساب الطالبیین کتاب تألیف کرده است. «اخبار المدینهٔ» و «نساب آل ابی طالب» از تألیفات اوست.

او دربارهٔ امام موسی کاظم عليه السلام می‌نویسد:

---

۱ . میزان الاعتدال، ج ٤، ص ۲۰۱.

۲ . به نقل منهاج السنهٔ، ج ۲۰، ص ۱۲٤، تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۰۲.

«کان موسی بن جعفر یدعی العبد الصالح من عبادته و اجتهاده».[1]

ترجمه: «موسی بن جعفر به خاطر کثرت عبادت و اجتهادش «عبد صالح» نامیده می‌شد».

احمد بن حجر الهیثمی

صاحب «الصواعق المحرقة» (متوفی ۹۷۳ ه) می‌نویسد:

«ورث أباه علماً و معرفةً و کمالاً و فضلاً سمّی الکاظم لکثرة تجاوزه و حلمه و کان معروفاً عند اهل العراق بباب قضاء الحوائج عند الله و کان أعبد أهل زمانه و أعلمهم و أسخاهم».[2]

ترجمه: «موسی کاظم علم و معرفت و فضل و کمال را از پدرش به ارث برده و در اثر عفو و گذشت و بردباری که در رفتار با مردم «نادان» از خود نشان می‌داد، ملقب به «کاظم» شد. بین مردم عراق به «باب الحوائج عندالله» معروف بود و در زمان او کسی در معارف الهی و دانش وجود و بخشش به پای او نمی‌رسید».

حافظ أبی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی (متوفی٤٦٣ هـ)

وی فقیه، محدث، ادیب و از مشاهیر حفاظ و فقها است و تألیفات او را در حدود یکصد جلد کتاب نوشته اند که مشهورترین آنها «تاریخ بغداد» است.

وی دربارۀ امام موسی کاظم علیه السلام می‌نویسد:

---

۱ . تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۰۲.

۲ . الصواعق المحرقة، ص ۷۱.

«کان موسی بن جعفر یدعی العبد الصّالح من عبادته و اجتهاده روی اصحابنا انه دخل مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فسجد سجدهٔ فی اوّل اللّیل و سمع و هو یقول فی سجوده عظم الذنب من عندی فلیحسن العفو عندک یا أهل التّقوی و یا اهل المغفرهٔ فجعل یرددها حتی اصبح و کان سخیاً کریماً و کان یبلغه عن الرجل انّه یؤذیه فیبعث الیه بصرة فیها الف دینار و کان یصر الصّرر ثلاث مائة دینار و اربعماٴهٔ دینار و ماٴتی دینار ثم یقسمها بالمدینة و کان مثل صرر موسی بن جعفر علیه السلام اذا جاءت الانسان الصّرهٔ فقد استغنی».[1]

ترجمه: «موسی بن جعفر به جهت کثرت عبادت و اجتهادش «عبد صالح» نامیده شد. اصحاب ما روایت کرده اند که او اول شب داخل مسجد رسول خدا شد و به سجده رفت. و شنیده شد که در سجده می‌گفت: «عظم الذنب من عندی فلیحسن العفو عندک...». این ذکر را چندان مداومت فرمود که سپیدهٔ صبح دمید.

او سخاوتمند و بزرگوار بود و کسی که با وی بدی می‌کرد، کیسهٔ هزار دیناری برایش می‌فرستاد و کیسه‌ها را ۳۰۰ دینار، ٤۰۰ دینار و ۲۰۰ دینار بسته بندی می‌کرد و در میان فقرای مدینه تقسیم می‌نمود. معروف بود که اگر کیسه‌ای از آن حضرت به کسی برسد، فقر و تنگدستی را پشت سر می‌گذارد».

کمال الدین محمّد بن طلحه شافعی (۵۸۳-٦۵۲ هـ)

ابو سالم نصیبی از اکابر و رؤسای علمای شافعی و مؤلف کتاب «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» است.

---

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۲۷-۲۸.

وی دربارهٔ امام کاظم علیه السلام می‌نویسد:

«هو الامام الکبیر القدر العظیم الشأن الکبیر المجتهد الجادّ فی الاجتهاد المشهور بالعبادة المواظب علی الطاعات المشهور بالکرامات یبت اللّیل ساجداً و قائماً و یقطع النّهار متصدّقاً و صائماً و لفرط حلمه و تجاوزه عن المعتدین علیه دعی کاظماً کان یجازی المسیء باحسانه الیه و یقابل الجانی بعفوه عنه و لکثرة عباداته کان یسمّی بالعبد الصّالح و یعرف فی العراق بباب الحوائج الی الله لنجح مطالب المتوسلین الی الله تعاملی بکراماته تحارّ منها العقول بأن له عندالله تعالی قدم صدقٍ لاتزول و لا تزل...»[۱]

ترجمه: «او امامی است کبیر القدر، عظیم الشأن، کثیر التهجد، مجدّ در اجتهاد، مشهور به عبادت، مواظب بر طاعات، مشهور به کرامات. شب را در حال سجده و قیام به روز و روز را به آخر می‌رساند. با تصدق و روزه به پایان می‌برد و به سبب کثرت حلمش و گذشتش از جرم تقصیر کنندگان «کاظم» خوانده می‌شد و کسی که به او بدی می‌کرد او را با احسان و نیکی جواب می‌داد و کسی که به او جنایت می‌کرد با عفو و گذشت مقابله می‌نمود و به جهت کثرت عباداتش «عبد صالح» نامیده شد.

او در عراق با نام «باب الحوائج الی الله» شناخته می‌شد؛ زیرا هر کس به او متوسط می‌شد به حاجت خود می‌رسید. کراماتش عقل‌ها را حیران می‌کند و مسلم است که برای آن حضرت نزد خداوند سابقهٔ نیک است که قابل زوال

---

۱ . مطالب السؤل، ص ۸۳، چاپ سنگی که با کتاب تذکرة الخواص سبط ابن جوزی در ایران چاپ شده است.

نیست».

احمد بن محمّد بن ابی بکر بن خلّکان (۶۰۸-۶۸۱هـ)

وی دربارهٔ امام موسی کاظم عليه السلام می‌نویسد:

«ابو الحسن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین بن علی بن ابی طالب احد الائمهٔ الاثنی عشر رضی الله عنهم أجمعین».

قال الخطیب فی تاریخ بغداد:

«کان موسی یدعی «العبد الصالح» من عبادته و اجتهاده... و کان یسکن المدینة فأقدمه المهدی ببغداد فحبسه فرأی فی النّوم علی بن ابی طالب عليه السلام و هو یقول: یا محمد! فهل عسیتم ان تولیتم أن تفسدوا فی الارض و تقطعوا أرحامکم؟[1]

قال الربیع: فأرسل الی لیلاً فراعنی ذلک فجئته به فعانقه و اجلسه الی جانبه و قال...»

ترجمه: «ابو الحسن موسی بن کاظم بن جعفر صادق... یکی از ائمه دوازده گانه، که خداوند از همهٔ آنها راضی باشد، به شمار می‌رود. خطیب در تاریخ خو می‌نویسد: موسی بن جعفر به خاطر کثرت عبادت و اجتهادش «عبد صالح» نامیده شد.

ساکن مدینه بود. [پس از آن که] مهدی خلیفهٔ عباسی او را به بغداد احضار کرد و در آنجا زندانی نمود. شبی علی بن ابی طالب عليه السلام را در خواب دید که به

---

۱ ـ محمد / ۲۲.

او فرمود: ای محمد! اگر به حکومت رسیدید می‌خواهید در زمین فساد کنید. پیوند و خویشاوندیتان را قطع نمائید؟

ربیع گفت: همان شب، مهدی مرا احضار کرد و دستور داد موسی بن جعفر را پیش او بیاورم. ربیع می‌گوید: با عجله پیش مهدی آمدم. دیدم او با صدای زیبای خود آیه «فهل عسیتم ان تولیتم أن تفسدوا فی الارض و...» را خواند و به من دستور داد هر چه زودتر موسی بن جعفر را نزد او بیاورم. من نیز شبانه آن حضرت را نزد مهدی آوردم. همین که او را دید، برخاست و دست به گردن او انداخت و او را در کنار خود نشاند و گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم که این آیه را بر من می‌خواند. اکنون تو به من اطمینان بده که قصد خروج بر ضد من و اولاد من را نداری؟

حضرت فرمود: به خدا سوگند! من هرگز چنین قصدی ندارم و اساساً این کار در شأن من نیست. مهدی گفت: راست گفتی و سه هزار دینار به امام داد و او را از زندان رها کرده و به مدینه برگرداند.[1]

امام همچنان در مدینه بود تا خلافت به هارون رسید و آن حضرت را به بغداد آورد و در آنجا زندانی کرد تا در زندان به شهادت رسید.

«ابن خلّکان» به نقل از تاریخ بغداد می‌نویسد:

«انَّ هارون الرشید حج فأتی قبر النّبی صلی الله علیه و آله زائراً و حوله قریش وافناء القبائل و معه موسی بن جعفر فقال: السلام علیک یا رسول الله یا ابن عمّ افتخاراً علی من حوله فقال موسی: السلام علیک یا أبت فتغیر وجه هارون الرشید و قال: هذا هو

---

۱ . وفیات الاعیان، ج ٤، ص ۳۹٤، تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص ۳۱.

الفخر يا ابا الحسن حقاً»

ترجمه: «هارون، که به قصد انجام عمره به مکّه آمده بود، در مسیر بازگشت، وارد شهر مدینه شد، به زیارت قبر رسول الله آمد. هنگامی که به حرم پیامبر رسید، جمعیت انبوهی از قریش و قبائل دیگر در آنجا گرد آمده بودند و در میان آن جمع موسی بن جعفر عليه السلام نیز دیده می‌شد. «هارون» رو به قبر مطهر پیامبر نمود و گفت: سلام بر تو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای پسر عمو! بدین وسیله در میان آن جمعیت به نسبت عموزادگی خود با پیامبر افتخار می‌کرد. تا مردم بدانند که خلیفه، پسر عموی پیامبر است.

حضرت موسی بن جعفر، که از هدف هارون آگاه بود، به صدای بلند فرمود: «سلام بر تو ای پیامبر خدا! سلام بر تو ای پدر!».

هارون از این سخن به شدت ناراحت شد ولی به روی خود نیاورد و بی اختیار گفت: ای ابوالحسن! واقعاً این افتخار است.

ابن خلکان، پس از نقل کلام خطیب بغدادی می‌نویسد:

علی بن حسین مسعودی در کتاب «مروج الذهب» در اخبار هارون الرشید آورده است: «عبدالله بن مالک خزاعی» که رئیس شرطه و نگهبان خانه هارون بود، می‌گوید: خدمتگزار هارون به طور غیر منتظره پیش من آمد و فرصت نداد حتی لباسهایم را عوض کنم و ما با خود به طرف منزل هارون حرکت داد.

خادم وارد منزل هارون شد و برای من اجازه گرفت و من وارد شدم. دیدم هارون در رختخواب خود نشسته است. سلام کردم و سکوت همه جا را فراگرفته بود و وحشت عجیبی بر من دست داد و هر لحظه بر نگرانی من

می‌افزود. هارون از من پرسید: عبدالله! می‌دانی چرا تو را احضار کرده ام؟

گفتم: نه به خدا ای امیرالمؤمنین! گفت: همین الآن در خواب دیدم که یک غلام سیاه در حالی که حربه‌ای در دست داشت به من گفت: اگر همین الآن موسی بن جعفر را از زندان آزاد نکنی با این حربه سرت را از تنت جدا می‌کنم. اکنون برو. او را فوراً آزاد کن و سی هزار درهم به وی بده و به او بگو که اگر می‌خواهد همین جا بماند و هر احتیاجی که داشته باشد، برآورده می‌کنم و اگر می‌خواهد به مدینه بازگردد وسایل حرکت او را فراهم کن!

باور نکردم و از هارون پرسیدم: موسی بن جعفر را آزاد کنم؟

هر مرتبه سخن خود را تکرار و بر آن تأکید روزید. از نزد هارون بیرون آمده و وارد زندان شدم وقتی موسی بن جعفر علیه السلام مرا دید وحشت زده در برابر من برخاست. او خیال می‌کرد که من مأمور شکنجه و اذیت او هستم. گفتم: آرام باشید من دستور دارم شما را همین الآن آزاد کنم و سی هزار درهم در اختیار تو قرار دهم.

موسی بن جعفر علیه السلام پس از شنیدن حرفهای من چنین گفت: اکنون جدم رسول خدا علیه السلام را در خواب دیدم که فرمود:

«یا موسی حبست مظلوماً فقل هذه الکلمات فانّک لاتبیت هذه اللّیلهٔ فی الحبس فقلت: بأبی و امّی ما اقول. فقال: قل یا سامع کلّ صوت و یا سائق الفوت و یا کاسی العظام لحماً و منشرها بعد الموت اسألک بأسمائک الحسنی و باسمک الاعظم الاکبر المحزون المکنون الذی لم یطلع علیه احد من المخلوقین یا حلیماً ذا اناهٔ لایقوی علی اناته یا ذالمعروف الذی لاینقطع ابداً و لایحصی عدداً فرّج

عنی».

ترجمه: «ای موسی! تو از راه ستم زندانی شده ای. این دعا را بخوان که همین امشب از زندان رها خواهی شد. عرض کردم پدر و مادرم به فدای تو چه بگویم. فرمود: بگو یا سامع کل صوت... این کلمات را خواندم و چنان که می‌بینی آزاد شدم (وله اخبار و نوادر کثیرة)

خطیب در تاریخ بغداد، مرگ آن حضرت را طبیعی گزارش کرده و ابن خلکان شهادت او را به وسیلهٔ سمّ به عنوان یک قول آورده است.

مسعودی نیز شهادت او را به وسیلهٔسمّ مسلّم گرفته است ولی بر اساس روایات شیعهٔامامی هارون امام موسی کاظم علیه السلام را در سال ۱۸۳ به تحریک «یحیی برمکی» مسموم و در ۲٤ یا ۲۵ رجب همان سال به شهادت رسید.[1]

احمد بن تیمیه الحرانی (متوفی ۷۲۸ هـ)

وی صاحب کتاب «منهاج السنّهٔ النبویهٔ» است. وی دربارهٔ امام کاظم علیه السلام می‌نویسد: «موسی بن جعفر مشهور بالعبادهٔ و النسک»[2]

ترجمه: «موسی بن جعفر علیه السلام مشهور به عبادت و پرهیزگاری است».

یوسف بن اسماعیل النهبانی (۱۳۵۰-۱۲٦۵)

وی صاحب کتاب «جامع کرامات اولیاء» است. دربارهٔ امام کاظم علیه السلام می‌نویسد: «موسی الکاظم احد اعیان اکابر الائمة من ساداتنا آل البیت الکرام هداهٔ

---

۱ . فرق شیعه، ص ٦۷، کافی، ج ۱، ص ۲۵۸، کشی، اختیار، ص ۲۵۸.

۲ . منهاج السنهٔ، ج ۲، ص ۱۲٤.

الاسلام».[۱]

ترجمه: «موسی کاظم یکی از اعیان و بزرگان ائمه، از سروران ما و اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و هادیان اسلام است».



۱. جامع کرامات الاولیاء، ج ۲، ص ٤۹٦.

بخش نهم

علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی آن حضرت

نام: علی علیه‌السلام

لقب: رضا علیه‌السلام

ولادت: در روز یازدهم ذیقعده سال ۱۴۸ هجری در مدینه چشم به جهان گشود.

نام پدر: امام کاظم علیه‌السلام

نام مادر: بانوی فضیلت بنام «تکتم» که پس از تولد حضرت از طرف امام کاظم علیه‌السلام «طاهره» نام گرفت.

کنیه: ابوالحسن

مدت امامت: ۲۰ سال

مدت عمر: ۵۵ سال

شهادت: بعد از شهادت پدر بزرگوارش در زندان بغداد (در سال ۱۸۳ هجری قمری) در سناباد نوقان که الان یکی از محل‌های شهر مشهد است[۱] به دست مأمون ششمین خلیفهٔ عباسی توسط آب انار یا انگور زهر آلود مسموم و به شهادت رسید.

محل دفن: طوس

---

۱. آخر صفر سال ۲۰۳.

تعداد فرزند: ۱ پسر و ۱ دختر

خلفای معاصر آن حضرت

مدت امامت آن حضرت بیست سال بود که «ده» سال آن معاصر به خلافت «هارون الرشید» و پنج سال معاصر با خلافت «محمّد امین» و پنج سال آخر با خلافت «عبدالله مأمون» بوده است.

امام تا آغاز خلافت مأمون در زادگاه خود «شهر مقدس مدینه» اقامت داشت و ولی مأمون، پس از رسیدن به حکومت، حضرت را به خراسان دعوت کرد و سرانجام او را به شهادت رسانید.[1]



دلایل امام برای پذیرفتن ولایتعهدی

یکی از سؤال هایی که در زندگانی امام رضا علیه السلام مطرح می‌شود این است که چرا امام رضا علیه السلام ولیعهدی را پذیرفت؟

آیا بهتر نبود که امام علیه السلام مانند پدران بزرگوارش از خلافت کناره گیری می‌کرد؟

در پاسخ این سؤال گفته می‌شود که امام علیه السلام ولیعهدی را نپذیرفت. بلکه ولیعهدی بر امام تحمیل شد. هنگامی که امام رضا علیه السلام ولیعهدی مأمن را نپذیرفت. مأمون تهدید کرد که اگر امتناع ورزد جان خود و هم جان علویان و دوستداران و شیعیان و هواخواهانش در خطر است.

---

۱ . اصول کافی، طبع تهران، مکتبهٔ صدوق، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۱، ص ۴۸۶ – ارشاد، مفید، طبع بصرت، ص ۳۰۴.

با این که از یک طرف امّت اسلامی به وجود انان نیاز شدید داشت که اینان بایستی باقی می‌ماندند تا برای مردم چراغ راه، رهبر و مقتدا در حل مشکلات و هجوم شبهه‌ها باشند.

بنابراین اگر امام عليه السلام با رد ولیعهدی، خود و پیروانش را به دست نابود می‌سپرد معلوم نبود که این فداکاری همچون شهادت حیات بخش سید شهیدان گره از کار بستهٔ امت بگشاید.

از طرف دیگر، پذیرفتن ولیعهدی یک اعتراف ضمنی از سوی عباسیان به شمار می‌رفت؛ که علویان نیز در حکومت سهم شایسته‌ای دارند.

از دلائل قبول ولیعهدی از سوی امام عليه السلام آن بود که مردم خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در صحنهٔ سیاست حاضر ببینند و به دست فراموشی نسپارند. چنانچه امام در پاسخی که به سؤال «ابن عرفه» داد نظر به همین مطلب داشت.

ابن عرفه از امام پرسید:

ای فرزند رسول خدا! به چه انگیزه‌ای وارد ماجرای ولیعهدی شدی؟

امام پاسخ داد: به همان انگیزه‌ای که جدم علی عليه السلام را وادار به ورود در شورا نمود.[1]

از طرف دیگر، امام عليه السلام در ایام ولیعهدی خویش، چهرهٔ واقعی مأمون را به همه شناساند و با افشا کردن هدف‌های وی در کارهایی که انجام می‌داد، هرگونه شبهه و تردیدی را از ذهن مردم زدود.

---

۱ . ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ٤، ص ٣٦٤ - صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱٤۱.

نقش امام رضا علیه السلام در برابر امواج فکری بیگانه

در بخش سیرهٔ امام صادق علیه السلام گفتیم، که عصر امام صادق علیه السلام عصر جنبش فکری و فرهنگی بود؛ در آن زمان شور و شوق علمی بی سابقه‌ای در جامعهٔ اسلامی به وجود آمد و علوم مختلف اعم از علوم اسلامی مانند: فقه و حدیث و... یا علوم بشری مانند: طب و نجوم و...، رواج یافت.

از طرف دیگر فرقه‌ها و مذاهب مختلفی پدید آمده بودند و در اثر بر خورد مسلمانان با عقائد و آرای اهل کتاب و نیز دانشمندان یونان شبهات و اشکالات گوناگون پیدا شده بود.

در زمان امام رضا علیه السلام نه تنها این وضع همچنان ادامه داشت بلکه نفوذ افکار و آرای گوناگون در جامعهٔ اسلامی از راه ترجمهٔ کتاب‌های یونانی افزایش یافته بود؛ زیرا مأمون عباسی که به ترجمهٔ کتاب‌های یونانی علاقه داشت به پادشاه «روم» نامه نوشت و از او خواست تا کتاب هایی که دربارهٔ علوم قدیم در خزانهٔ روم بود، برای او بفرستد.

پادشاه روم این درخواست را پذیرفت و هیأتی از دانشمندان از طرف مأمون این کتابها را از روم آوردند و به دستور وی به عربی ترجمه کردند.[1]

بدین ترتیب ترجمهٔ کتاب‌های بیگانگان رواج یافت، بعضی از این کتابها، دارای موضوعات فلسفی بود، با ترجمهٔ این کتابها مسلمانان با فرهنگ بیگانه به ویژه فرهنگ یونان آشنا شدند.

---

۱ . ابن ندیم، الفهرست، قاهره المکتبهٔ التجاریهٔ الکبری، ص ۳۵۳.

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

مأمون عباسی (۱۷۰-۲۱۸ ه.ق)

وی از دانشمندان خلفای بنی عباس به شمار می‌رفت. وی مردی باردبار، زیرک و سرسخت و کریم بود.

در مملکت خویش ابداعات و ابتکارات بسیاری ایجاد کرد؛ وی در میان خلفا اولین کسی بود که در علم حکمت جستجو و کاوش نمود و کتب آن را به دست آورد و دستور داد آن را به عربی ترجمه کرده و منتشر کنند.[۱]

وی در بیان مقام والا امام رضا علیه السلام می‌نویسد:

«و فی کتاب العهدی الذی کتبه المأمون بخط یده کما صرّح به کل من تعرض له فقرات تدل علی سجایا الامام. یقول المأمون عنه: «و اما ذکرتم من استبصار المأمون فی البیعة لابی الحسن الرضا علیه السلام فما بایع له المأمون الا مستبصراً فی امره عالماً بانّه لم یبق احد علی ظهرها ابین فضلاً و لا اظهر عفة و لا اورع و رعاً و لا ازهد فی الدّنیا و لا أطلق نفساً و لا ارضی فی الخاصة و العامة و لا أشد فی ذات الله منه و ان البیعة له لموافقه رضا الرب عزّوجل و لقد جهدت و ما اجد فی الله لومة لائم... و لعمری لو کانت بیعتی بیعة محاباة لکان العباس ابنی و سائر ولدی أحب الی قلبی و أجلی فی عینی و لکن أردت أمراً و اراد الله امراً فلم یسبق امر الله»[۲]

---

۱ . الفخری فی الاداب السلطانیه، ص ۲۱۲؛ حیاة الحیوان دمیری، ج ۱، ص ۷۲؛ فهرست ابن ندیم، ص ۱۷٤.

۲ . سید بن طاوس ابن رساله را از کتاب «ندیم الفرید» ابن مسکویه صاحب کتاب حوادث الاسلام نقل کرده است. بحار، ج ۹، ص ۲۱۸ - ینابیع الموده، قندوزی حنفی، ص ٤۸٤.

ترجمه: «بعد از آن که مأمون امام رضا علیه السلام را به عنوان ولیعهد انتخاب کرد. بنی عباس از باب اعتراض نامه‌ای به مأمون نوشتند و از او خواستند که با پسر خود به عنوان ولیعهد بیعت نماید و او را به خاطر این که علی بن موسی الرضا را ولیعهد کرده بود، مورد ملامت و سرزنش قرار دادند و از مأمون خواستند که به نامه آنها پاسخ دهد.

مأمون به خط خود نامه‌ای به آنها نوشت و به تمام سؤالاتشان پاسخ داد.

در بخشی از آن نامه چنین آمده است:

اما این که گفتید خوب بود، مأمون دربارهٔ بیعت با «ابوالحسن الرضا» بیشتر بصیرت و آگاهی کسب می‌کرد بدانید که مأمون با او بیعت نکرد، مگر از روی بصیرت و آگاهی. به خوبی می‌داند که الآن در روی زمین کسی در فضلو عفت و زهد و تقوا و خدا ترسی به پایهٔ او نمی‌رسد و کسی مثل او مورد پسند عام و خاص نیست و بیعت من با او جز به خاطر جلب رضای خداوند نیست. در این باره کوشش لازم را به عمل آورده و در راه خدا سرزنش کسی مرا دلگیر نمی‌کند.

به جان خودم قسم! اگر بیعت من بر اساس علاقهٔ شخصی و عاطفی بود در آن صورت پسرم عباس و سایر اولادم پیش من محبوبتر بودند ولیکن من امری را اراده کردم و خداوند هم دیگری را و هرگز امر من بر امر خدا سبقت نمی‌گیرد».

«و قال ایضاً للعباسیین عند ما جمعهم فی سنهٔ مأتین و هم اکثر من ثلاثهٔ و ثلاثین الفا[1]

---

۱ . مروج الذهب، ج ۳، ص ۴٤٠ - النجوم الزاهرهٔ، ج ۲، ص ١٦٦ - غایهٔ المرام، عمری موصلی، ص ١٢١ - تاریخ الخلفا، سیوطی، ص ۲۳۳ - تاریخ طبری، طبع لندن، ج ١١، ص ١٠٠٠.

انّه نظر فی ولد العباس و ولد علی علیه السلام فلم یجد احد افضل و لا اورع و لا أدین و لا اصلح و لا أحق بهذا من علی بن موسی الرضا علیه السلام»[1]

ترجمه: «مأمون در سال ۲۰۰، بنی عباس را که پیش از ۳ هزار نفر بودند، در یک جا جمع کرده و خطاب به آنها چنین گفت:

«او دربارهٔ بزرگان از دو خانواده عباسی و علوی تحقیق نموده و پس از تحقیق و بررسی‌های دقیق کسی را که از حیث فضل، ورع و دین برتر از علی بن موسی الرضا علیه السلام باشد، پیدا نکرده است و از این جهت «ولایت عهدی» خویش را به او سپرده است».

ابو ذرعه رازی و محمّد بن اسلم طوسی

این دو نفر از محدثان بزرگ آن عصر بودند که به هر کدام از این دو نفر، عنوان «حافظ» اطلاق می‌شد.

این عنوان بر کسی اطلاق می‌شود که دست کم یکصد هزار حدیث با [صحیح]، سند از بزرگان دین حفظ باشد.

حضرت امام رضا علیه السلام در مسیر خود به شهر تاریخی «نیشابور» رسیدند. این دو عالم، ابوذرعه و محمّد بن اسلم، عالمان بزرگ آن شهر و در رأس علماء قرار داشتند، و سایر علما و بزرگان اهل حدیث مانند: «محمّد بن رافع و احمد بن حارث و یحیی بن یحیی» و سایر طلاب به استقبال آن حضرت شتافتند و دو نفر از محدثین به نمایندگی از تمام مردم شهر از امام خواستند که برای آنان حدیثی

---

۱ . مروج الذهب، ج ۳، ص ٤٤١ - کامل ابن اثیر، ج ۵، ص ۱۸۳ - تاریخ فخری، ص ۲۱۷، طبری، ج ۱۱، ص ۱۰۱۳ - مختصر تاریخ الدول، ص ۱۳٤ - تجارب الام، ج ٦، ص ٤۳٦.

بخواند که از پدر و نیاکانش به او رسیده باشد.

عرض کردند:

ای امام! پسر امامان علیه السلام تو را به حق پدران پاک و منزه و گذشتگان بزرگوارت قسم می‌دهیم که چهرهٔ مبارکت را به ما بنما و حدیثی را از طریق پدران بزرگوارت برای ما روایت فرما، تا به عنوان یادگاری نزد ما باشد.

اما در برابر مردم قرار گرفت و همه در انتظار شنیدن کلام امام سر پا ایستاده و از هر جهت خاموشی و سکوت را رعایت نمودند و تنها صدای امام شنیده می‌شد. حدیث معروف «سلسلة الذّهب» را بیان فرمود[1] سپس سر از هودج بیرون آورد و چنین فرمود:

«حدثنی ابی موسی الکاظم عن ابیه جعفر بن محمد الصادق عن ابیه محمد الباقر عن ابیه زین العابدین عن ابیه الحسین عن ابیه علی بن ابی طالب قال: حدثنی رسول الله قال: حدثنی جبرئیل قال سمعت عن الله تعالی قال: کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قال لا اله الا الله دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن من عذابی».

ترجمه: «کلمهٔ لا اله الا الله قلعهٔ مستحکم من است، هر که در آن داخل شود، از عذاب من در امان است».

پس سر راه در هودج برد و چند قدمی رفتند. دوباره سز را از هودج بیرون آورد و فرمود:

---

۱ . الصواعق المحرقة، ص ۱۲۲؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۲؛ ینابیع المودة، ص ۳۶٤؛ الفصول المهمة، ص ۲٤۰.

«بشرطها و شروطها و انا من شروطها»؛ «کلمه لا اله الا الله، که موجب سعادت است، شرایطی دارد و یکی از شرایط اساسی آن من هستم».

انا من شروطها؛ یعنی اقرار به ولایت است که کلمۀ لا اله الا الله، که همان دین است، بدون ولایت ناقص است و بلکه هیچ است که در حقیقت امام همان آیۀ اکمال را یادآوری می‌کند و می‌گوید: شرط اساسی کلمة لا اله الا الله، ولایت است.

ابوالمحاسن یوسف بن تغری بردی ظاهری (متوفی ۸۷٤ هـ)

وی یکی از مورّخین مصری و مؤلف کتاب «النجوم الزاهرۀ فی ملوک مصر و القاهرۀ» است. وی دربارۀ فضایل علی الرّضا علیه السلام چنین می‌نویسد:

« و سید بنی هاشم فی زمانه و أجلّهم و کان المأمون یعظم و یجلّه و یخضع له و یتعالی فیه».[1]

ترجمه: «حضرت رضا علیه السلام سید و بزرگ بنی هاشم در زمان خود بود، به طوری که مأمون او را بزرگ می‌شمرد و از او تجلیل می‌نمود و در برابر او خضوع می‌کرد و خود را فدای او می‌ساخت».

صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی (٦۹٦-٧٦٤ هـ)

وی مورخ، ادیب و لغوی، صاحب تألیفات زیادی است از جمله: «الوافی با الوفیات» در ۳۰ جلد، از آثار اوست.

وی دربارۀ امام رضا علیه السلام می‌نویسد:

---

۱ . النجوم الزاهرۀ، ج ۲، ص ٧٤.

«علی الرّضا علیه السلام... هو احد الائمة الاثنی عشر، کان سید بنی هاشم فی زمانه و کان المأمون یخضع له، و یتغالی فیه، حتّی انّه جعله ولی عهده من بعده و کتب الی الافاق بذلک...[1]

ترجمه: «علی بن موسی الرضا علیه السلام یکی از ائمه اثنی عشر، سید و سرور بنی هاشم در زمان خود بود و مأمون نسبت به او خضوع می‌کرد و در احترام او مبالغه می‌نمود تا آنجا که او را ولی عهد خود ساخت و آن را به سر تا سر مملکت پهناور خود اعلام کرد».

شیخ عبدالله الشبراوی شافعی (م ۱۷۲ هـ)

وی صاحب کتاب «الاتحاف بحبّ الاشراف» است. دربارهٔ امام رضا علیه السلام می‌نویسد:

«علی الرّضا علیه السلام کانت مناقبه علیة و صفاته سنیة و نفسه الشّریفة هاشمیة و ارومته الکریمة نبویه و کراماته اکثر من آن تُحصر و الشّهر من آن تذکر...

ترجمه: «علی بن موسی الرّضا علیه السلام مناقبش بلند و صفاتش برجسته و نفس شریفش هاشمی، و ریشه و تبار با کرامتش بیش از آن است که به شمار آید و مشهورتر از آن است که ذکر شود».

هنگامی که مأمون آن حضرت را، بعد از خود، ولی عهد خود قرار داد. در اطراف مأمون کسانی بودند که از این موضوع ناراحت بودند و از این که خلافت از بنی عباس خارج و به بنی فاطمه برگردد در بیم و هراس بودند. لذا از آن

---

۱ . الوافی بالوفیات، ج ۲۲، ص ۲۴۸.

حضرت دوری گزیدند. وقتی امام رضا علیه السلام می‌خواست به ملاقات مأمون برود کسانی که در اطراف مأمون بودند به قصد احترام بلند می‌شدند و سلام می‌دادند و پرده‌ها را کنار می‌زدند و آن حضرت وارد می‌شد. بعد از این جریان تصمیم گرفتند به آن حضرت احترام نکنند ولی وقتی که حضرت رضا علیه السلام وارد می‌شد، ناخود آگاه بلند شده و احترام می‌کردند و پرده را کنار می‌زدند و بعد همدیگر را برای این کار مذمت می‌کردند.

«فاقبل بعضهم علی بعض و قالوا: انّ هذا الرّجل عندالله منزلة و له منه عنایة النظروا الی الریح کیف جاءت و رفعت له الستر عند دخوله و عند خروجه من الجهتین ارجعوا الی ما کنتم علیه من خدمته».[1]

ترجمه: «پس از آن بعضی دیگر گفتند: آن مرد نزد خدا مقام و منزلتی داشته و از عنایت او بهره مند است ببینید!! باد چگونه آمد و پرده را موقع آمدن و رفتن او از هر دو طرف کنار زد. برگردید مثل سابق آن حضرت را احترام کنید».

محمّد بن عیسی بن حبیب

وی دربارهٔ فضایل امام رضا علیه السلام می‌گوید:

«رأیت المصطفی صلی الله علیه و آله فی النّوم فی المنزل الّذی ینزله الحاج ببلدنا فوجدت عنده طبقاً من خوص فیه تمر صیحانی فناولنی ثمان عشرة تمرة. عشرین یوماً قدم علی الرّضا من المدینة و نزل ذلک المنزل و هرع النّاس للسلام علیه و مضیت نحوه فاذا هو جالس بالمرضع الّذی رأیت المصطفی صلی الله علیه و آله قاعداً فیه و بین یدیه

---

۱. جامع کرامات الاولیاء، ج ۲، ص ۳۱۲.

طبق فیه تمر صیحانی فناولنی قبضة فاذا عددتها بعدد ما ناولنی المصطفی علیه‌السلام فقلت: زدنی فقال لو زادک رسول الله ﷺ لزدناک».[1]

ترجمه: «رسول خدا ﷺ را در منزلی که حجاج در شهر ما در آن منزل می‌کنند، در خواب دیدم که در مقابل آن حضرت یک طبق خرمای صیحانی بود. پیامبر از آن خرما ۱۸ عدد به من داد. بعد از بیست روز حضرت رضا علیه‌السلام از مدینه آمد و به همان منزل وارد شد. مردم برای عرض تحیت و سلام به سوی او شتافتند و من هم با مردم رفتم دیدم درست همان جایی نشسته که رسول خدا نشسته بود و در پیش او بیش از یک طبق خرمای صیحانی بود. نزدیک رفتم. حضرت از آن خرماها یک مشت به من داد. شمردم ۱۸ عدد بود، به همان تعدادی که پیامبر در خواب به من داده بود.

عرض کردم باز هم از خرماها بدهید.

فرمود: اگر رسول خدا ﷺ بیشتر داده بود، ما هم می‌دادیم».

عبدالله بن اسعد الیافعی (م ۷۵۵ هـ)

وی که صاحب کتاب «مرأة الجنان» است، دربارهٔ امام رضا علیه‌السلام می‌نویسد:

«الامام الجلیل المعظم سلالة السادة الاکارم، ابوالحسن علی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمّد الباقر علیه‌السلام... احد الائمة الاثنی عشر اولی المناقب الذی انتسبت الامامیة الیهم و قصروا بناء مذهبهم علیهم».[2]

ترجمه: «امام جلیل و با عظمت، بازمانده سادات؛ یعنی امامان محترم

---

۱. جامع کرامات الاولیاء، ص ۳۱۱.

۲. مرأة الجنان، ج ۲، ص ۱۱.

ابوالحسن علی بن موسی کاظم... یکی از ائمهٔ دوازده گانه و صاحبان مناقبی است که امامیه به آنها منتسب هستند و بنای مذهب خود ار بر رسالت امامت آنها بنا نهاده اند».

عبدالباقی العمری (م ۱۲۷۸ هـ)

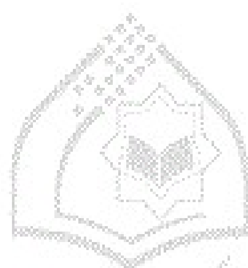
وی صاحب کتاب «التریاق الفاروقی» است و درباره امام رضا علیه السلام می‌نویسد:

«ان کنت تخشی نکبهٔ من جائر اوغادر / لذ بالرّضا بن الکاظم بن الصّادق بن الباقر[1]»

ترجمه: «اگر می‌ترسی از ستمکاری و یا مکّاری مصیبتی به تو برسد، بر دامن رضا فرزند کاظم بن صادق بن باقر چنگ بزن».

۱ . التریاق الفاروقی در سال ۱۳۱٦ در مصر چاپ شده است.

بخش دهم



محمد بن علی (امام جواد علیه‌السلام)

فصل اولی: شناخت مختصر از زندگانی آن حضرت

نام: محمّد علیه‌السلام

لقب: تقی، جواد

کنیه: ابو جعفر ثانی

نام پدر: علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

نام مادر: خیزران. بعضی سبیکه می‌گویند که از خاندان «ماریة قبطیه»، همسر پیامبر اسلام، به شمار می‌رود و او کسی است که امام رضا علیه‌السلام از او به عنوان بانوی منزّه و پاکدامن و با فضیلت یاد می‌کرد.[1]

ولادت: آن حضرت در روز دهم رجب سال ۱۹۵ هجری قمری در مدینه چشم به جهان گشود.

مدت امامت: ۱۷ سال

مدت عمر: ۲۵ سال

تاریخ شهادت: آخر ذیقعدهٔ سال ۲۲۰ هجری قمری

محل دفن: کاظمین

تعداد فرزند: ٤ پسر، ۷ دختر[2]

---

۱ . بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۹.

۲ . اصول کافی، تهران، مکتبهٔ الصدوق، ج ۱، ص ٤۹۲ – شیخ مفید، الارشاد، قم مکتبـهٔ بصـیرتی، ص ۳۱٦.

قاتل: طبق یک روایت، همسرش «امّ الفضل» که به دستور معتصم، هشتمین خلیفهٔ عباسی»، با انگور زهر آلود به شهادت رسانید و به روایت دیگر «معتصم» به وسیلهٔ غلام خود با شربت ترش و شیرین زهر آلود آن حضرت را مسموم ساخت.

خلفای معاصر آن حضرت

امام نهم در دوران امامت خود با دو خلیفهٔ عباسی؛ یعنی «مأمون» (۱۹۳-۲۱۸ هجری) و «معتصم» (۲۱۸-۲۲۷ هجری) معاصر بوده است.

هر دو نفر، امام را به اجبار از مدینه به بغداد احضار کردند و با همان روشی که مأمون نسبت به امام رضا به کار برده بود، در پایتخت زیر نظر خود قرار دادند.

امام خردسال

از آنجا که امام جواد نخستین امامی است که در کودکی به منصب امامت رسیده است، نخستین سؤالی که در هنگام مطالعهٔ زندگی آن حضرت به نظر می‌رسد، این است که چگونه یک نوجوان می‌تواند مسؤلیت سنگین امامت و پیشوایی مسلمانان را بر عهده بگیرد؟

آیا ممکن است که انسان در چنین سنّی به اوج کمال برسد به گونه‌ای که بتواند جانشین پیامبر خدا باشد؟

آیا در امت‌های پیشین چنین چیزی سابقه داشته است؟

جواب: به این نکته باید توجه داشت که هر چند برای شکوفایی عقل و جسم انسان حد و مرز خاصّی وجود دارد که با رسیدن آن زمان، جسم و روان به

حد کمال می‌رسند، ولی چه مانعی دارد که خداوند قادر و حکیم، برای مصالحی این دوران را نیز برای بعضی از بندگان خاص خود کوتاه سازد؟

در جامعهٔ بشریت از آغاز تا کنون کسانی بوده اند که از این قاعدهٔ عادی مستثنا بوده اند و در پرتو لطف و عنایت خاصّی، که از طرف خالق جهان به آنان اعطا شده است، در سنین کودکی به مقام پیشوایی و رهبری امتی نائل شده اند.

برای این که مطلب روشن شود، مواردی از این استثناها را یادآوری می‌کنیم:

۱. قرآن مجید دربارهٔ حضرت «یحیی» و رسالت او و این که در دورهٔ کودکی به نبوت برگزیده شده است، می‌فرماید: «و آتیناه الحکم صبیا»؛ «ما فرمان نبوت را در کودکی به او دادیم».[۱]

بعضی از مفسّران کلمهٔ «حکم» را در آیه فوق به معنای هوش و درایت گرفته اند.

بعضی گفته اند: مقصود از این کلمه، «نبوت» است.

مؤید نظریه اخیر روایاتی است که در «اصول کافی» نقل شده است، و از آن جمله، روایتی از امام پنجم وارد شده است که حضرت «حکم» در آیه مزبور را، به «نبوت» تعبیر کرده و می‌فرماید:

«پس از درگذشت زکریا، فرزند او «یحیی» کتاب و حکمت را از او، به ارث برد و این همان است که خداوند در قرآن می‌فرماید:

«یا یحیی خذ الکتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیا»

ترجمه: «ای یحیی! کتاب «آسمانی» را با نیرومندی بگیر، و فرمان نبوت را در

۱. مریم / ۱۲.

کودکی به او دادیم».[1]

۲. با این که برای آغاز «تکلّم» و «سخن» گفتن کودک، معمولاً زمانی حدود ۱۲ ماه لازم است ولی می‌دانیم که حضرت عیسی علیه السلام در همان روزهای نخستین تولد، زبان به سخن گشود و از ماد خود، که به قدرت الهی بدون ازدواج باردار شده و نوزاد به دنیا آورده بود و مورد تهمت و اهانت قرار گرفته بود، دفاع کرد و ادعاهای را با منطق و دلیل رد کرد، در صورتی که این گونه سخن گفتن و با این محتوا، در شأن انسانهای بزرگسال است. قرآن مجید گفتار او را چنین نقل می‌کند:

«قال انّی عبدالله ءاتانی الکتاب و جعلنی مبارکاً أین ما کنت و اوصانی بالصّلوة و الزّکاة مادمت حیاً و برّاً بوالدتی و لم یجعلنی جبّاراً شقیاً».[2]

ترجمه: «عیسی گفت: بی شک من بندهٔ خدایم که به من کتاب آسمانی، انجیل. عطا فرموده و مرا در هر جا که باشم وجودی پربرکت قرار داده است و مرا تا آن زمان که زنده ام به [اقامهٔ] نماز و زکات توصیه فرموده و مرا به نیکی در حق مادرم سفارش کرده و جبار و شقی قرار نداده است».

بنابراین هیچ منافاتی ندارد که ائمه علیهم السلام نیز در چنین سنّی به منصب امامت برسند؛ زیرا قبل از امامان ما نیز مردان الهی دیگری از این موهبت و نعمت الهی برخوردار بوده اند و این امر اختصاص به امامان شیعه دارد.

---

۱ . اصول الکافی، تهران، مکتبهٔ الصّدوق، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۱، ص ۳۸۲ - (بـاب حـالات الائمـهٔ فـی السّن).

۲ . مریم / ۳۰.

از بررسی تاریخ زندگانی امامان استفاده می‌شود که این مسئله در زمان خود آنان مخصوصاً در عصر امام جواد ﷺ نیز مطرح بوده و آنان هم با همین استدلال پاسخ داده اند.

به عنوان نمونه به این دو روایت توجه کنید:

۱. یکی از یاران امام رضا ﷺ می‌گوید:

در خراسان در محضر امام رضا ﷺ بودیم. یکی از حاضران به امام عرض کرد: سرور من! اگر خدای نخواسته پیشامدی رخ دهد، به چه کسی مراجعه کنیم؟ امام فرمود: به فرزندم ابو جعفر.[۱]

در این هنگام آن شخص از کمی سنّ آن حضرت سؤال کرد. امام رضا فرمود: خداوند عیسی بن مریم را در سنی کمتر از سنّ ابو جعفر، رسول و پیامبر و صاحب شریعت قرار داد».[۲]

۲. امام رضا ﷺ به یکی از یاران خود به نام «معمر بن خلاد» فرمود:

«من ابو جعفر را بر جای خود نشاندم و جانشین خود قرار دادم. ما خاندانی هستیم که کوچک ترین ما معارف الهی را مو به مو از بزرگانمان به ارث می‌برند».[۳]

اما به رغم آنچه که در مورد امکان رسیدن یک انسان به مناصب بزرگ الهی در خردسالی گفته شد، مشکل کم بودن سن حضرت جواد در آغاز امامت نه تنها

---

۱ . ابو جعفر کنیهٔ امام جواد ﷺ است. محدثان اسلامی ایشان را برای تمایز از امام باقر ﷺ ابو جعفر ثانی می نامند.

۲ . کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۲۲.

۳ . شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۱۸، طبری، اعلام الوری، ط ۳، المکتبهٔ الاسلامیهٔ، ص ۳۴۶.

برای بسیاری از افراد عادی، از شیعیان، حل نشده بود بلکه برای برخی از بزرگان و علمای شیعه نیز جای بحث و گفتگو داشت. به همین جهت پس از شهادت امام رضا علیه السلام به ویژه شیعیان عامی با گرداب اعتقادی خطرناک و در نوع خود بی سابقه‌ای مواجه شدند و سنّ کم آن حضرت به صورت یک مشکل بزرگ پدیدار گردید.

«ابن رستم طبری»، از دانشمندان قرن چهارم هجری، می‌نویسد:

زمانی که سن او (حضرت جواد) به شش سال و چند ماه رسید، مأمون پدرش را به قتل رساند و شیعیان در حیرت فرو رفتند و در میان مردم اختلاف نظر پدید آمد و سن ابوجعفر را کم شمردند و شیعیان در شهرها متحیر شدند.[1]

به همین جهت شیعیان اجتماعاتی تشکیل دادند و دیدارهایی با امام جواد به عمل آوردند و به منظور آزمایش و حصول اطمینان از این که او دارای علم امامت است، پرسشهایی را مطرح کردند و هنگامی که پاسخ‌های قاطع و روشن و قانع کننده دریافت کردند آرامش و اطمینان یافتند.

مورخان در این زمینه می‌نویسد:

چون امام رضا در سال دویست و دو هجری رحلت نمود، سن ابوجعفر نزدیک به هفت سال بود. از این رو در بغداد و سایر شهرها در بین مردم اختلاف نظر پدید آمده بود.

وقتی که موسم حج نزدیک شد، هشتاد نفر از فقها و علمای بغداد و شهرهای دیگر رهسپار حج شدند و به قصد دیدار ابو جعفر عازم مدینه شدند

---

۱ . دلایل الامامة، ط ۳، قم، منشورات الرضی، ص ۲۰٤.

چون به مدینه رسیدند به خانهٔ امام صادق علیه السلام که خالی بود، رفتند و روی زیرانداز بزرگی نشستند. در این هنگام در از صدر مجلس باز شد و امام وارد مجلس شد و نشست و مردم همه ساکت شدند. آن گاه سؤالات خود را با امام در میان گذاشتند و وقتی که پاسخ‌های قانع کننده و کاملی شنیدند شاد شدند و او را دعا کردند و ستودند.[1]

اسحاق بن اسماعیل، که آن سال همراه این گروه بود، می‌گوید:

من نیز در نامه‌ای ده مسئله نوشته بودم تا از آن حضرت بپرسم. در آن موقع همسرم حامله بود. با خود گفتم: اگر به پرسش‌های من پاسخ داد از او تقاضا می‌کنم که دعا کند که خداوند بچه‌ای را که همسرم به آن آبستن است، پسر قرار دهد.

وقتی که مردم سؤالات خود را مطرح کردند من نیز نامه را در دست گرفته بپاخاستم تا مسائل را مطرح کنم. امام تا مرا دید فرمود: ای اسحاق! اسم او را «احمد» بگذار و به دنبال این قضیه همسرم پسری به دنیا آورد و نام او را «احمد» گذاشتم.[2]

و این دیدار و بحث و گفتگو و دیدارهای مشابه دیگری که با امام جواد علیه السلام صورت گرفت، شیعیان اعتقاد کامل به امامت آن حضرت پیدا کردند و ابرهای تیرهٔ ابهام و شبهه را از فضای فکر و ذهن آنان کنار زد و خورشید حقیقت را

---

۱ . بحارالانوار، ط ۲، تهران المکتبهٔ الاسلامیهٔ، ج ۵۰، ص ۹۸، دلایل الامامهٔ، ط ۳، قم منشورات الرضی، ص ۲۰۴ – مسعودی، اثبات الوصیهٔ، ط ٤، نجف، المطبعه الحیدریه، ص ۲۱۳.

۲ . مسعودی، همان کتاب، ص ۲۱۵.

آشکار ساخت.

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

عمرو بن بحر جاحظ (متوفی ۲۵۵ ه)

جاحظ عثمانی؛ یکی از افراد معتزلی و از مخالفان خاندان علی علیه السلام است. وی امام جواد را در شمار «ده تن» از فرزندان ابوطالب قرار داده و دربارهٔ آنها چنین می‌گوید:

«کل واحد منهم عالمٌ، زاهدٌ، ناسکٌ، شجاعٌ، جوادٌ، طاهرٌ، زاکٍ و الّذین هم بین خلیفةٍ او مشرح لها...»[1]

ترجمه: «هر یک از آنان عالم، زاهد، عبادت پیشه، شجاع، پاک، و برخی از آنان خلیفه و برخی دیگر نامزد خلافت بود و تا «ده تن» هر یک فرزند دیگری است... و هیچ یک از خانواده‌های عرب و عجم دارای چنین نسب شریفی نیستند».

سبط ابن جوزی (۵۸۱-٦٥٤ هـ)

او مؤلف کتاب «تذکرهٔ الخواص» است. وی در شرح حال امام جواد علیه السلام می‌نویسد:

«هو محمّد بن علی بن موسی... کان علی منهاج آبیه فی العلم و التّقی و الزهد و الجود و لمامات أبوه قدم علی المأمون فأکرمه و اعطاه ما کان یعطی

---

۱ . آثار الجاحظ، ص ۲۳۵.

أباه...»[۱]

ترجمه: «محمد جواد فرزند علی بن موسی... مکنّی به «عبدالله» و «ابوجعفر» علم، تقوی، زهد و جود، شیوهٔ او بود و راه پدر بزرگوارش را پیمود و چون پدرش فوت کرد بر مأمون وارد شد مأمون او را گرامی داشت و دخترش را به عقد او درآورد».

محمد بن طلحه شافعی (۵۸۲-٦۵۲ هـ)

او صاحب کتاب «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» است. وی دربارهٔ امام جواد علیه السلام می‌نویسد:

«هذا ابو جعفر محمّد الثّانی فانّه تقدم فی آبائه ابو جعفر محمّد و هو الباقر بن علی فجاء هذا باسمه و کنیته و اسم أبیه فعرف بأبی جعفر الثّانی و هو و ان کان صغیر السّن فهو کبیر القدر و رفیع الذکر و مناقبه کثیرة (نقل) غیر واحد...»[۲]

ترجمه: «این محمّد ابو جعفر ثانی است که در میان پدران بزرگوارش ابو جعفر محمّد گذشت که او باقر بن علی است. حضرت جواد همنام امام باقر و هم کنیه او، و نام پدرش مانند نام پدر امام باقر است و برای این که شناخته شود، به ابوجعفر ثانی معروف گردید. گر چه او از نظر سن کوچک بود ولی از نظر میزان شخصیت، بزرگ و موقعیت‌اش بلند بود و مناقب و فضایل زیاد داشت».

---

۱. تذکرة الخواص، ص ۹-۳۵۸.

۲. مطالب السئول، ص ۸۷، چاپ سنگی.

شیخ مؤمن بن حسن مؤمن شبلنجی شافعی

او از علمای قرن سیزدهم و مؤلف کتاب «نور الابصار فی مناقب آل بیت النّبی المختار» است. وی در مورد کرامات امام جواد علیه السلام می‌نویسد:

«و لم یزل مشعوفاً به لما ظهر له بعد ذلک من فضله و علمه و کمال عقله و ظهور براهنه مع صغر سنّه و عزم علی تزویجه با بنته امّ الفضل...»[1]

ترجمه: «مأمون با وجود کمی سن او شیفتهٔ فضل، علم و عقل آن حضرت بود؛ زیرا ایشان کمال و عقل خود را به نحو شایسته‌ای نشان داد و برهان عظمت خویش را آشکار ساخت».

نورالدین بن محمّد مالکی مکی، مشهور به «ابی الصباغ»

او از علمای بزرگ مذهب مالکی، مؤلف کتاب «الفصول المهمهٔ فی معرفهٔ احوال الائمهٔ» است. دربارهٔ کرامات امام جواد می‌نویسد:

«هو أبو جعفر الثانی فانه تقدم فی آبائه ابو جعفر محمّد و هو الباقر بن علی فجاء هذا باسمه و کنیته فهو اسم جده فعرف بأبی جعفر الثّانی و ان کان صغیر السن فهو کبیر القدر رفیع الذکر القائم بالامامة بعد علی بن موسی الرضا ولده ابو جعفر محمّد الجواد للنّص علیه و الاشارهٔ له بها من ابیه کما أخبر بذلک جماعة من الثقات العدول»

ترجمه: «او (ابو جعفر الثانی) برای این که از پدرانش امام باقر نیز مکنّی به ابو جعفر و موسوم به محمّد بود، بدین ترتیب اسم و کنیهٔ حضرت جواد تا جدش حضرت باقر یکسان بود و لذا حضرت جواد به «ابو جعفر الثانی» معروف

۱. نور الابصار، ص ۱۷۷.

شد، اگر چه او خرد سال بود؛ ولی قدر و منزلتش بزرگ و بلند بود.

بعد از پدرش علی بن موسی الرِّضا بنا بر وصیت او عهده دار امر ولایت و امامت شد، همان گونه که جمعی از عدول و موثقین از این موضوع پرده برداشته».

«صفوان بن یحیی» روایت کرده است که به حضرت رضا ﷺ عرض کردم پیش از آن که خداوند «ابو جعفر» را به شما عطا کند از شما راجع به امام بعد از خود، می‌پرسیدیم. شما می‌فرمودید که خداوند به «من» پسری خواهد داد و اکنون خداوند این پسر را به شما داده و دیدگان ما را به واسطهٔ او روشن کرده و خدا روز مرگ «تو» را برای ما پیش نیاورد و اگر خدا ناکرده حادثه‌ای برای شما رخ داد، به چه کسی پناه ببریم»؟

با دست خود به «ابوجعفر»، که در روبروی او ایستاده بود اشاره کرد.

عرض کردم: قربانت گردم او یک کودک خردسال بیش نیست و فقط سه سال از عمرش گذشته است؟ فرمود:

«و ما یضرّ من ذلک، فقد قام عیسی الحجّة و هو ابن أقلّ من ثلاث سنین».[1]

ترجمه: «خردسالی او چه زیانی به امامت او دارد. حضرت عیسی ﷺ حتی سه سال هم نداشت، پیامبر و حجّت خدا برای مردم شد».

احمد بن حجر هیثمی مکی (متوفی ۹۷۴ هـ)

او محدّث، مفتی حجاز، فقیه شافعی و مؤلف کتاب «الصواعق المحرقة فی الردّ

---

۱ . الفصول المهمة، ص ۲۶۵.

علی أهل البدع و الزندقه» است.

وی دربارۀ فضائل و کرامات امام جواد عليه‌السلام می‌نویسد:

«و ممّا اتّفق انه بعد موت آبیه بسنۀ واقف و الصبیان یلعبون فی آزفۀ بغداد از مرّ المأمون ففرّوا و وقف محمّد و عمره تسع سنین فا ألقی الله محبته فی قلبه فقال له: یا غلام ما منعک من الانصراف» و...

ترجمه: «یک سال پس از وفات حضرت علی بن موسی الرضا عليه‌السلام مأمون به بغداد آمد. روزی به عزم شکار حرکت کرد، امام جواد در کناری ایستاده بود و چند کودک در حال بازی بودند؛ همین که موکب مامون را دیدند همه فرار کردند؛ ولی محمّد بن علی جواد عليه‌السلام، در حالی که نه سال بیش نداشت، در جای خود ایستاد و خداوند محبت او را به قلب مأمون انداخت، لذا پرسید:

چرا سایر کودکان فرار کردند ولی تو فرار نکردی؟

حضرت جواد فوراً جواب داد: ای امیرالمؤمنین! نه راه تنگ بود که من سدّ معبر کرده باشم و نه گناهی کردم که از ترس مجازات فرار کنم و من نسبت به خلیفۀ مسلمین «حسن ظن» دارم و گمان دارم او کسی را بی گناه مجازات نمی‌کند. بدین جهت در جای خود ماندم و فرار نکردم!!

«فاعجبه کلامه و حسن صورته فقال له: ما اسمک و اسم آبیک»؟

ترجمه: «مأمون از سخنان «محکم» و «منطقی» کودک و همچنین قیافۀ جذّاب و گیرای او تعجب کرد و پرسید: اسم شما و اسم پدرت چیست؟

فرمود: محمّد بن علی الرّضا هستم.

مأمون نسبت به پدر او از خداوند طلب رحمت کرد و راه خود را در پیش

گرفت و رفت؛ چون به صحرا رسید، نظرش به دراّجی افتاد و باز شکاری را از پی آن رها کرد. آن باز مدتی ناپدید شد، وقتی بازگشت ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز نیمه رمقی در آن بود. مأمون از دیدن این صحنه در شگفت شد و آن ماهی را به دست گرفت و برگشت و چون به همان موضع، که کودکان فرار کردند، رسید دوباره کودکان فرار کردند ولی امام جواد علیه السلام سر جای خود ایستاد. وقتی که مأمون نزدیک شد، گفت: ای محمّد! این چیست که در دست من است؟

حضرت امام جواد علیه السلام فرمود: ای امیرالمؤمنین! خداوند با قدرت خود در دریا ماهیان ریز آفریده بازها یا شاهان و خلفا آن را شکار می‌کنند و پادشاهان آن را در کف می‌گیرند و سلالۀ نبوت را با آن امتحان می‌نمایند.

مأمون از مشاهده این وضع و خبر دادن از غیب بر تعجبش افزون شد و گفت: حقا که تو فرزند امام رضا هستی؛ یعنی از فرزندان آن بزرگوار این عجائب و اسرار بعید نیست.

«و اخذ معه و احسن الیه و بالغ فی اکرامه فلم یزل مشفقاً به لما ظهر له به بعد ذلک من فضله و علمه و کمال عظمته و ظهور برهانه مع صغر سنّه، عزم علی تزویجه بأبنته امّ الفضل».

ترجمه: «او را طلب کرد و مورد اعزاز و اکرام بسیار قرار داد و پیوسته به خاطر فضل و علم و کمال، که با وجود سنَش از او ظاهر می‌شد، به او مهربانی کرد و سرانجام تصمیم گرفت دختر خود «ام الفضل» را به عقد او در آورد».

بنی عباس از شنیدن این قضیه به فغان آمدند؛ زیرا ترسیدند که کار حضرت جواد به آنجا بکشد که کار پدرش کشیده بود؛ یعنی بعد از مأمون خلافت را به

عهده بگیرد. لذا دسته جمعی نزد مأمون آمده و گفتند: ای امیرالمؤمنین! تو را به خدا سوگند می‌دهیم که از تصمیم خود دربارهٔ تزویج ابن الرّضا خودداری کنید»؟

«فلمّا ذکر لهم انه انّما اختاره لتمیزه علی کافّة اهل الفضل علماً و معرفة و حلماً مع صغر سنّه فنازعوا فی اتّصاف محمّد بذلک».

ترجمه: «چون مأمون در پاسخ آنها گفت: من محمّد بن علی را به خاطر برتری «علم» و «دانش» و «حلم» بر همهٔ دانشمندان زمان، در حالی که کودکی بیش نیست، به دامادی خود برگزیده ام عباسیان این بار در اتّصاف محمّد بن علی با این اوصاف مخالفت کردند.

رأی همه آنان بر این شد که از «یحیی بن اکثم»، که قاضی بزرگ آن زمان بود، دعوت کند تا با حضرت جواد علیه السلام مناظره کند و آن حضرت را طوری سؤال پیچ کند که از پاسخ سؤالات وی بازماند.

مجلسی ترتیب دادند. از امام جواد علیه السلام دعوت کردند. آن حضرت در مجلس حاضر شد. در جایگاه خود نشست و دیگران هم در جای خود نشستند و یحیی بن اکثم نیز پیش روی آن حضرت نشست.

یحیی از آن حضرت مسائلی را پرسید و امام به سؤالات وی به بهترین شکل پاسخ داد و مسأله را روشن نمود و خلیفه آن حضرت را تحسین نمود و گفت: آفرین بر تو ای ابوجعفر و اگر بخواهی تو هم می‌توانی از «یحیی» مسأله‌ای بپرسی؟

فقال له: ما تقول فی رجل نظر الی امراة اول النّهار حراماً ثمّ حلّت له ارتفاعه ثمّ حرمت علیه عند الظهر، ثمّ حلّت له عند العصر ثمّ حرمت علیه المغرب ثمّ

حلّت له العشاء ثمّ حرمت علیه نصف اللّیل ثمّ حلّت له الفجر. فقال یحیی لا ادری.

ترجمه: «حضرت فرمود: چه می‌گویی دربارهٔ مردی که زنی را در روز نگاه کند بر او حرام بود و چون روز بلند شد بر او حلال گردید و چون ظهر شد حرام گردد و چون عصر شد حلال گردد و چون آفتاب غروب کرد، حرام گشت و چون وقت عشاء رسید حلال شد و چون نصف شد حرام گشت و چون سپیده صبح دمید بر او حلال شد. بگو این چگونه است و برای چه حرام، حلال می‌شود؟

یحیی بن اکثم گفت: نمی‌دانم.

امام فرمود: این زنی است که کنیز مردی بوده و بامداد مردی بیگانه‌ای او را نگاه کرد و این چنین نگاهی بر مرد حرام بود و چون روز بالا آمد او را از مولایش خرید و بر او حلال شد و چون ظهر شد آزادش کرد بر او حرام شد و بعداً او را برای خود عقد کرد حلال شد و چون غروب شد ظهار کرد بر او حرام شد؛ چون هنگام عشا شد کفارهٔ ظهار را داد بر او حلال شد و چون نیمهٔ شب شد به یک طلاق او را طلاق داد. پس حرام شد و چون سپیده صبح رسید رجوع کرد بر او حلال شد.

«مأمون» به حاضران مجلس، که بیشتر آنها از عباسیان بودند، رو کرد و گفت: آیا برای شما حقیقت مطلب روشن شد.

سپس در همان مجلس دختر خود «ام الفضل» را به عقد ازدواج حضرت

جواد در آورد...[۱]

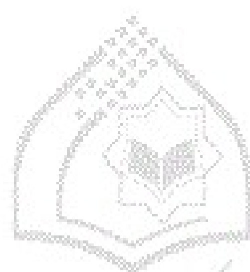
به گفته «ابن حجر هیثمی» مأمون او را به دامادی خود انتخاب کرد؛ زیرا با وجود کمی سن، آن حضرت از نظر علم و آگاهی و حلم بر همهٔ دانشمندان برتری داشت.[۲]



۱ . الصواعق المحرقه، ص ۲۰٤.

۲ . همان کتاب، ص ۲۰۵.

بخش یازدهم



علی بن محمد (امام هادی علیه السلام)

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی امام هادی علیه‌السلام

نام: علی علیه‌السلام

نام پدر: امام نهم، امام جواد علیه‌السلام

نام مادر: بانوی گرامی «سمانه» که کنیزی با فضیلت و با تقوا بوده است.

محل ولادت: در اطراف مدینه در محلی به نام «صریا» به دنیا آمد.[1]

تاریخ ولادت: نیمهٔ ذیحجهٔ سال ۲۱۲ هجری

القاب: «نقی» و «هادی» است که ابوالحسن الثالث نیز می‌گویند.[2]

در اصطلاح راویان شیعه مقصود از ابوالحسن اول، امام موسی بن جعفر و مقصود از ابوالحسن ثانی امام هشتم می‌باشد.

امام هادی در سال ۲۲۰ هجری پس از شهادت پدر ارجمندش بر مسند امامت نشست و در این هنگام «هشت» ساله بود.

مدت امامت: ۳۳ سال

مدت عمر: ۴۱ سال و چند ماه.

محل شهادت: در سال ۲۵٤ در شهر سامرا به شهادت رسید.

---

۱ . طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۵۵؛ شیخ مفید الارشاد قم. مکتبهٔ بصیرتی ۳۲۷.

۲ . طبرسی، همان کتاب، ص ۲۵۵.

خلفای معاصر آن حضرت

۱. معتصم، بردار مأمون (۲۱۷–۲۲۷ ه ق)

۲. واثق، پسر معتصم (۲۲۷–۲۳۲ ه ق)

۳. متوکل، برادر واثق (۲۳۲–۲۳۸ ه ق)

٤. منتصر، پسر متوکل (٦ ماه)

۵. مستعین، پسر عموی منتصر (۲٤۸–۲۵۲ ه ق)

٦. معتز، پسر دیگر متوکل (۲۵۲–۲۵۵ ه ق)

امام هادی در زمان آخرین خلیفه مسموم و به شهادت رسید و در خانهٔ خود به خاک سپرده شد.



اوضاع سیاسی و اجتماعی عصر امام

این دوره از خلافت عباسی ویژگی هایی دارد که آن را از دیگر دوره‌ها جدا می‌سازد. به برخی از این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. زوال هیبت و عظمت خلافت

خلافت، چه در دورهٔ اموی و چه در دورهٔ عباسی، برای خود هیبتی داشت، ولی در این دوره بر اثر تسلط ترکان و بردگان بر دستگاه خلافت، عظمت آن از بین رفت.

خلافت همچون گوی به دست این عناصر افتاد که آن را به هر طرف که می‌خواستند پرتاب می‌کردند و خلیفه عملاً یک مقام تشریفاتی بود ولی در عین حال هر موقع خطری از جانب مخالفان آن احساس می‌شد، خلفاو اطرافیان و

عموم کارمندان دستگاه خلافت، در سرکوبی آن خطر نظر واحدی داشتند.

۲. خوشگذرانی و هوسرانی درباریان

خلفای عباسی در این دوره به خاطر فضای آلوده‌ای که بر دستگاه خلافت حکومت می‌کرد، به شب نشینی و خوشگذرانی و میگساری می‌پرداختند. دربار خلافت غرق در فساد و گناه بود که صفحات تاریخ، اخبار شب نشینی‌های افسانه‌ای آنان را ضبط نموده است.

۳. گسترش ظلم، بیدادگری و خودکامگی

ظلم و جور و نیز غارت بیت المال و صرف آن در عیاشی‌ها و خوشگذرانی ها، جان مردم ا به لب آورده بود.



٤. گسترش نهضت‌های علوی

در این دوره یکی از سیاست‌های دولت عباسی این بود که با ایجاد نفرت در جامعه نسبت به علویان، آنها را نابود سازد؛ بدین معنا که هر گاه کوچک ترین شبحی از نهضت علویان مشاهده می‌شد، بی رحمانه آنان را سرکوب می‌کردند و علت هم این بود که دستگاه، با تمام اختناق و کنترل که بر قرار کرده بود، خود را متزلزل و ناپایدار می‌دید و از این نهضت ها، هر چند بسیار محدود، بیمناک بود.

شیوهٔ علویان در این مقطع زمانی این بود که از کسی نام نبرند و مردم را به رهبری شخص برگزیده‌ای از «آل محمد» دعوت نکنند؛ زیرا رهبری نهضت می‌دید که امامان معصوم آنان در قلب پادگان نظامی «سامرا» تحت مراقبت است و دعوت به شخص معین مایه قطع رشتهٔ حیات او می‌گردد.

این انقلاب‌ها بازتاب گسترش ظلم و فساد بر جامعهٔ اسلامی آن روز بود و نسبت مستقیمی با میزان فشار و اختناق داشت.

به عنوان نمونه، در دوران حکومت «منتصر»، که تا حدی به خاندان نبوت و امامت علاقه مند بود، کسی متعرض شیعیان و خاندان علوی نمی‌شد، قیامی صورت نگرفت. تاریخ تنها در فاصلهٔ سال ۲۱۹ تا ۲۷۰ قمری، تعداد ۱۸ قیام را ضبط کرده است که این قیام‌ها نوعاً با شکست روبرو شده و توسط حکومت عباسی سرکوب شدند.

علت شکست قیام‌ها

۱. ضعف رهبری و فرماندهی این نهضت ها.

۲. طرفداران و یاران این رهبری، که نوعاً دارای برنامهٔ صحیح و کاملی نبودند، افراد سست و بی اراده‌ای بودند.

۳. قیام آنها صد در صد ماهیت اسلامی نداشت و از این جهت معمولاً مورد تأیید امامان زمان خود نبودند.

البته گروهی از یاران و طرفداران این قیام‌ها افراد مخلص و شیعیان واقعی بودند ولی تعداد این دسته بسیار کم بود و بیشتر مبارزین کسانی بودند که اهداف اسلامی روشنی نداشتند. بلکه در اثر ظلم و سستی که بر آنان وارد شد، در صدد تیرگی اوضاع بر آمدند و این گروه در صورت احساس شکست و یا احتمال مرگ، رهبر خود را تنها گذاشته و از طرف او پراکنده می‌شدند.

بنابراین اگر بسیاری از این انقلاب‌ها مورد تأیید امامان قرار نمی‌گرفت، یا به این دلیل بود که صد در صد اسلامی نبودند و یا در اهداف رهبران آنها انحراف

هایی مشاهده می‌شد. لذا اگر امام آشکارا آنها را تأیید می‌کرد در صورت شکست قیام، اساس تشیع و امامت و هستهٔ اصلی نیروهای شیعه در معرض خطر قرار می‌گرفت.

انتقال امام از مدینه به سامرا

از میان خلفای عباسی، متوکل بیش از همه با امام هادی علیه‌السلام معاصر بوده است. او نسبت به بنی هاشم بد رفتاری و خشونت نشان می‌داد و به آنان بدگمان بود و همواره بنی هاشم را متهم می‌نمود؛ زیرا «عبدالله بن یحیی بن خاقان» نیز مرتب از بنی هاشم نزد متوکل سعایت می‌نمود و او را تشویق به بد رفتاری با آنان می‌کرد.

متوکل در خشونت و اجحاف به خاندان علوی گوی سبقت را از تمامی خلفای عباسی ربوده بود.[1]

متوکل عباسی؛ نسبت به علی و خاندانش علیهم‌السلام کینه و عداوت عجیبی داشت و اگر به او خبر می‌رسید که فلان کس به آن حضرت علاقه مند است، اموال او را مصادره و خودش را به هلاکت می‌رساند.[2]

متوکل، برای این که خود را از هر جهت راحت کند روشن مأمون را در مورد کنترل فعالیت‌های امام در پیش گرفت، او از طریق وصلتی که با حضرت برقرار کرد، توانست کنترل و سانسور را حتی در درون خانه امام برقرار سازد و تمام حرکات و ملاقات‌های حضرت را زیر نظر داشته باشد.

---

۱ . ابو الفرج الاصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵.

۲ . ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۵۵.

پس از شهادت امام جواد و جانشینی امام «هادی» به جای پدر، ضرورت اجرای چنین نقشه‌ای بر خلیفه وقت کاملاً روشن بود؛ زیرا اگر امام در مدینه اقامت می‌کرد و خلیفه به او دسترسی نمی‌داشت، قطعاً برای حکومت وی خطری جدی در بر می‌داشت.

اینجا بود که کوچک ترین گزارشی دربارهٔ خطر احتمالی امام، خلیفه را بر آن می‌داشت که نقشهٔ نیاکان خود را عملی سازد، چنانکه نامهٔ فرماندار مدینه، خلیفه را به شدت نگران ساخت و منجر به انتقال امام به سامرا شد.

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

ابوبکر احمد بن علی الخطیب البغدادی (م ٤٦٣)

او صاحب کتاب «تاریخ بغداد» است. وی دربارهٔ امام هادی چنین می‌نویسد:

«علی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب، ابوالحسن الهاشمی اشخصه جعفر المتوکل علی الله من مدینهٔ رسول الله الی بغداد ثم الی «سر من رآی» و اقام بها عشرین سنهٔ و تسعهٔ اشهر الی ان توفّی و دفن بها فی ایام «المعتز بالله و هو احد من یعتقد الشیعهٔ الامامی فیه و یعرف بأبی الحسن العسکری»

ترجمه: «علی بن محمّد بن علی... ابوالحسن هاشمی که جعفر متوکل او را از مدینه به بغداد و سپس به «سرّ من رای» (سامراء) آورد و در آنجا ۲۰ سال و نه ماه اقامت گزید تا این که در ایام خلافت «معتز» در شهر سامراء رحلت نمود و در همانجا دفن گردید، از کسانی است که شیعه امامیه به امامت او قائلند و به

ابوالحسن عسکری معروف است».

«خطیب» به سند خود از «محمّد ابن یحیی معازی» نقل کرده است که «یحیی بن اکثم» در مجلس «واثق»، که جمعی از فقها نیز حضور داشتند، گفت:

«من حلق راس آدم حین حج؟ فتعابی القوم عن الجواب...»

ترجمه: «چه کسی هنگام حج سر آدم را تراشید؟ تمامی حاضرین جلسه از جواب عاجز ماندند».

واثق گفت: من کسی را که جواب این سؤال را بگوید حاضر می‌کنم. پس فرستاد به سوی حضرت هادی عليه السلام و او را حاضر کرد و پرسید: ای ابوالحسن! خبر بده ما را که چه کسی سر آدم را تراشید وقتی که حج کرد؟

فرمود: ای امیرالمؤمنین! از تو می‌خواهم که مرا از پاسخ دادن به این این سؤال عفو نمائید.

گفت: تو را به خدا جواب بگوئید؟

فرمود: حالا که قبول نمی‌کنی، می‌گویم: پدرم خبر داد مرا از جدم، از پدرش از جدش رسول خدا که فرمود: برای تراشیدن سر آدم، جبرئیل مأمور شد. یاقوتی از بهشت آورد و به سر آدم و موهای سرش ریخت و هر جا که نور آن یاقوت رسید، حرم گردید.[1]

سبط ابن جوزی حنفی (٥٨١-٦٥٤ هـ)

دربارهٔ مهاجرت امام هادی به «سامرا» می‌نویسد:

---

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ٥٦.

قال علماء السیر «انّما اشخصه المتوکل من مدینهٔ رسول الله الی بغداد لانَ المتوکل کان یبغض علیاً و ذرّیته فبلغه مقام علی با المدینهٔ و میل النّاس الیه، فخاف منه فدعی یحیی بن هرثمه و قال اذهب الی المدینهٔ و انظر فی حاله و اشخصه الینا

ترجمه: «علماء تاریخ نوشته اند؛ متوکل از دشمنان بزرگ علی و خاندان او بود و چون به خلافت رسید، از ترس آن که مبادا علی بن محمّد الجواد در مدینه با حکومت او مخالفت کند و مردم اطراف آن حضرت را بگیرد، یحیی بن هرثمه را طلب کرد و به او دستور داد به مدینه برود و اوضاع مدینه و شخصیت علی بن محمّد را بررسی کرده و او را بیاورد.

«یحیی» می‌گوید: به مدینه رفتم. دیدم مردم مدینه اطراف آن حضرت را گرفته و جان فدای او می‌کنند؛ زیرا حضرت هادی به آنها یاد احسان می‌کرد.

آن حضرت ملازم رسول خداست، و توجه به دنیا ندارد و دائم در حال روزه و نماز و تربیت مسلمانان می‌باشد.

یحیی برای این که مقام و موقعیت امام را متزلزل کند، خدمت آن حضرت آمد و سوگند یاد کرد که خلیفه نسبت به شما نظر بدی ندارد و مشتاق دیدار شماست و میل دارد که شما را از نزدیک ببیند و لذا بهتر است برای دیدن خلیفه به سامرا برویم.

یحیی می‌گوید: سپس منزل او را تفتیش کردم و در آنجا جز قرآن و کتاب دعا چیزی پیدا نکردم و از این لحاظ عظمت امام در چشمم بیشتر شد و به نزدیکانش احسان کردم و آن حضرت را از مدینه حرکت دادم و خودم شخصاً

عهده دار خدمت او بودم. چون به بغداد وارد شدیم، در آن زمان والی بغداد «اسحاق بن ابراهیم طاهری» بود، به دیدن او رفتم او چون مرا دید گفت:

ای یحیی! این مرد، حضرت هادی علیه السلام، فرزند رسول خداست. تو هم عداوت متوکل را می‌شناسی و دشمنی او با این خانواده را می‌دانی؟ پس اگر چیزی بگویی که متوکل به کشتن آن حضرت تحریک شود و او را به قتل برساند، پیامبر در روز قیامت دشمن تو خواهد بود.

یحیی گفت: به خدا قسم من از او حرکت و عملی که مخالف میل متوکل باشد ندیده ام، هر چه دیده ام تمامش خوب بود. بعد وارد سامرا شدیم و ابتدا به دیدن وصیف ترکی رفتم، چون مرا دید، گفت:

ای یحیی! به خدا قسم اگر موئی از بدن این مرد کم شود، تو پیش من مسؤل خواهی بود؟ از این سخن او و اسحاق طاهری که سفارش هر دو دربارهٔ حضرت هادی یکسان بود تعجب کردم.

«فلمّا دخلت علی المتوکل سألنی عنه فأخبرته بحسن سیرته و سلامهٔ طریقه و ورعه و ذهادته و انی فتشت داره فلم اجد فیها غیر المصاحف و کتب العلم فاکرمه المتوکل و احسن جایزته و اجزل بره. انزل معه سر من رآی».[1]

ترجمه: «پس نزد متوکل رفتم. وضع او را از من پرسید. از حسن سیرت و سلامت طریقش و ورع و تقوا و زهدش به متوکل خبر دادم و گفتم: من خانهٔ او را بازرسی کردم، جز قرآن و کتاب چیزی نیافتم. متوکل خوشحال شد و او را جایزه داد و در سامرا اسکان داد».

---

۱ . تذکرة الخواص، ص ۶۰-۳۵۹.

سبط ابن جوزی می‌نویسد:

«یحیی بن هرثمه» می‌گوید: در این مدتی که امام هادی در سامراء بود، «متوکل» سخت مریض شد و نذر کرد که اگر بهبود یافت، صدقه بسیار بدهد. او چون شفا یافت، فقهای سامرا را جمع کرد و از آنها پرسید چه مبلغ باید صدقه دهم که نذرم ادا شده باشد؟

علمای سامرا نتوانستند جواب دهند. بناچار کسی را خدمت حضرت هادی فرستاد و مسأله را از آن حضرت پرسید. حضرت فرمود: ۸۲ دینار صدقه بده تا نذر تو ادا شود.

متوکل پرسید: این جواب را از کجا آوردی؟

امام آیهٔ: «لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین» را تلاوت نمود و فرمود: «مواطن کثیره» یعنی پیامبر در قالب ۲۷ غزوه و ۵۵ سریه جهاد کرد و آخرین غزوهٔ پیامبر یوم حنین بود که مجموع آنها ۸۲ غزوه و سریه می‌شود.

متوکل دستور داد اموال بسیاری در اختیار امام هادی قرار دهد و گفت: به اختیار خود آن اموال را صدقه بده.[1]

علی بن محمّد ابن الصباغ مالکی

او فقیه مالکی، از اهالی مکّه و مؤلف کتاب «الفصول المهمة لمعرفة الائمة» است. وی دربارهٔ امام هادی چنین نوشته است:

«فضل ابی الحسن علی الهادی قد ضرب علی المجرة قبابه و مدّ علی نجوم

---

۱ . همان، ص ۳۶۰.

السماء اطنابه و ما تعدّ منقبة الا وله افخرها و لا تذکر مکرمة الا وله فضیلتها...»[۱]

ترجمه: «گنبد فضل ابوالحسن علی هادی بر کهکشانها سر زده و شعاع فضائلش تا ستارگان آسمان‌ها امتداد یافته است و هیچ منقبت و فضیلتی نیست مگر این که افتخارآمیزترین آنها برای اوست و او از این جهت شایستهٔ این فضیلت است که در جوهر ذات او کرامتی است که از ویژگی‌های آن حضرت است و سرشت او پاکیزه شده از عیب و نقص و اخلاقش خوش و شیرین است.

سیرت و روش او متعادل و با فضیلت است. او دارای وقار و سکون و پرهیزگاری است. او دارای روی پیامبر و خوی و عادت علوی بود و دارای شرست پاک و همت عالی بود که کسی از مردم به آن حد نمی‌رسید».

صاحب کتاب «الفصول المهمهٔ» دربارهٔ امام هادی و متوکل داستان‌های زیادی نقل کرده است که بیانگر کرامات آن حضرت است. به یک مورد از آن را توجه کنید:

علی بن ابراهیم طایفی گفت: متوکل عباسی در اثر «دمل» بیمار شد و چنان که در شرف موت بود و کسی هم جرئت نداشت آهنی به بدن او رساند. مادرش نذر کرد که اگر او بهبود یافت، از دارایی خود پول زیادی خدمت ابوالحسن علی بن محمّد بفرستد. «افتح بن خاقان»، وزیر و منشی متوکل، به وی گفت: ای کاش! نزد این مرد (امام هادی) می‌فرستادی. او راه معالجه را می‌داند. متوکل شخصی را نزد حضرت فرستاد او دارویی تجویز کرد که حال متوکل خوب شد. مژده بهبودی او را به مادرش دادند. او «ده هزار دینار» برای حضرت امام هادی

---

۱ . الضوء اللامع، ج ۵، ص ۲۸۳.

فرستاد.

متوکل چون از بستر مرض برخاست، «بطحائی علوی» نزد متوکل از امام هادی سخن چینی کرد و جریان هدیهٔ مادرش را گزارش داد.

متوکل به سعید (دربان خود) گفت: شبانه بر او حمله کن و هر چه پول و اسلحه دارد بیاور.

ابراهیم بن محمد گفت: سعید دربان به من گفت: شبانه به منزل ابوالحسن رفتم... آن حضرت را دیدم لباس پشمی در بر دارد و سجادهٔ حصیری در برابر اوست. یقین کردم که نماز می‌خواند. به من فرمود: اتاقها را هم بگردید، من وارد شدم و بررسی کردم. چیزی نیافتم. تنها در اطاق آن حضرت کیسهٔ پولی با مهر مادر متوکل بود. به من فرمود: زیر سجاده را هم بازرسی کن، چون آنجا را بازرسی کردم، شمشیری ساده و در غلاف، در زیر آن بود. آنها را برداشتم و نزد متوکل رفتم. چون نگاهش به مهر مادرش افتاد، که روی کیسهٔ پول بود، کسی را دنبال مادرش فرستاد. مادرش پیش متوکل آمد و گفت: تو هنگامی که بیمار بودی و از بهبودی ات نا امید شدم، نذر کردم که اگر خوب شدی از مال خود ده هزار دینار خدمت او بفرستم، چون بهبود یافتی پولها را نزد او فرستادم و این هم مهر من است. متوکل دستور داد همه را خدمت آن حضرت برگردانند. من هم کیسه را همراه شمشیر خدمت حضرت بردم و عرض کردم: امیرالمؤمنین از این سوء ظن عذرخواهی کرده و پانصد دینار هم بر آن مبلغ افزوده است.

سرور من! امیدوارم مرا نیز عفو فرمائید و من مأمورم و قادر به مخالفت خلیفه نیستم، به من فرمود:

ای سعید! «و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون»[۱]

احمد بن حجر الهیثمی المکی (م ۹۷۴ هـ)

قال فی الصواعق المحرقه:

«کان ابوالحسن العسکری وارث ابیه علماً و سخاء و من ثم جاء اعرابی من اعراب الکوفة و قال: انّی من المتمسکین بولاء جدک و قد رکبنی دین اثقلنی حمله و لم اقصد لقضائه سواک فقال: کم دینک؟

فقال: عشرة آلاف درهمٍ.

فقال طب نفساً بقضائه انشاءالله تعالی، ثم کتب له ورقة فیها ذلک المبلغ دیناً علیه»

ترجمه: «ابن حجر در «الصواعق» آورده است که ابوالحسن علی عسکری در علم و سخاوت وارث پدرش بود. عربی از عرب‌های کوفه پیش او آمد و گفت: من از چنگ زدگان ولایت جد تو هستم و دین سنگینی به دوش می‌کشم که حمل آن بر من سنگینی می‌کند و برای ادای آن جز تو کسی را قصد نکرده ام.

حضرت فرمود: قرضت چقدر است؟

گفت: ده هزار درهم. حضرت هادی علیه السلام ادای دین او را به عهده گرفت و سپس به همین مبلغ ورقه‌ای نوشت و خود را بدهکار آن اعرابی ساخت و به او اجازه داد در مجلس عمومی از او مطالبه نماید و در استیفای آن سخت گیری از خود نشان دهد.

---

۱ . الفصول المهمة، ص ۲-۲۸۱.

اعرابی این کار را کرد و حضرت در حضور جمع از او سه روز مهلت خواست و این خبر به اطلاع متوکل رسید و دستور داد سی هزار درهم به آن حضرت بپردازند و همین که آن وجه به دست حضرت رسید، همهٔآن را به اعرابی داد. اعرابی گفت: یا بن رسول الله! من ده هزار بیشتر بدهکار نیستم. همین مبلغ ده هزار برایم کافی است و بقیه مال تو باشد.

حضرت نپذیرفت و اجازه نداد که از آن سی هزار درهم چیزی به او برگرداند. اعرابی به سوی موطن خود برگشت در حالی که می‌گفت: «الله اعلم حیث یجعل رسالته»[1]

---

۱ . الصواعق المحرقه، ص ۲۰۵.

بخش دوازدهم



حسن بن علی (امام عسکری علیه‌السلام)

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی امام حسن عسکری علیه السلام

نام: امام حسن عسکری علیه السلام

محل ولادت: سال ۲۳۲ ه.ق در مدینه چشم به جهان گشود[1].

نام پدر: هادی علیه السلام

لقب: عسکری

از آنجا که امام یازدهم به دستور خلیفهٔ عباسی در «سامرا» در محله «عسکری» سکونت اجباری داشت به همین جهت «عسکری» نامیده می‌شود[2]. القاب مشهور دیگر حضرت «نقی» و «زکی»...

کنیه: ابومحمد.

مدت امامت: ٦ سال.

عمر: ۲۸ سال.

محل شهادت: در سال ۲٦۰ هجری به شهادت رسید و در خانهٔ خود «سامرا» در کنار مرقد پدرش به خاک سپرده شد.[3]

نام مادر: بانوی با فضیلت و شایسته «حدیثه» که برخی از او بنام «سوسن»

---

۱ . اصول کافی، ج ۱، ص ۵۰۳: ابن شهر آشوب و مناقب آل ابی طالب، ج ٤، ص ٤۲۲.

۲ . صدوق، علل الشرایع، ج ۱۰، باب ۱۷٦، ث ۲۳۰، مکتبهٔ الطباطبائی.

۳ . شیخ مفید، الارشاد، ص ۳٤۵.

یاد کرده اند.[۱]

آن بانوی گرامی از زنان نیکوکار و دارای بینش اسلامی بود و در فضیلت او همین بس که پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام پناهگاه و نقطهٔ اتکای شیعیان در آن مقطع زمانی بسیار بحرانی و پراضطراب بود[۲].

خلفای معاصر آن حضرت

امام عسکری علیه السلام در مدّت کوتاه امامت خویش با سه نفر از خلفای عباسی همزمان بود:

۱. المعتزّ بالله (۲۵۲-۲۵۵ ه.ق)

۲. المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶ ه.ق)

۳. المعتمد بالله (۲۵۶-۲۷۹ ه.ق)

چنان که در زندگانی امام صادق تا امام هادی علیه السلام دیدیم، خلفای عباسی از هر گونه اعمال فشار و محدودیت نسبت به امامان شیعه دریغ نمی‌کردند.

فشارها در عصر امام جواد و امام هادی و امام عسکری علیهم السلام در سامرا به اوج خود رسید. شدت این فشارها به قدری بود که سه امام بزرگوار که در مرکز حکومت آن‌ها (سامرا) می‌زیستند در جوانی به شهادت رسیدند؛

امام جواد در ۲۵ سالگی، امام هادی در ٤۱ سالگی و امام عسکری در ۲۸ سالگی.

شهادت مظلومانهٔ این امامان شیعه، بیانگر شدت فشارها و صدمات رسیده بر

---

۱. مفید، الارشاد، ص ۳۳۵.

۲. شیخ عباسی قمی، الانوار البهمیه، ص ۱۵۱.

آنهاست. ولی در این میان فشارها و محدودیت‌های زمان امام حسن عسکری به دو علت از دو پیشوای دیگر بیشتر بود:

۱. در زمان امام عسکری علیه السلام شیعه به صورت یک قدرت عظیم درآمده بود و همۀ مردم می‌دانستند که این گروه به خلفای وقت معترض بوده و حکومت هیچ یک از عباسیان را مشروع و قانونی نمی‌داند. بلکه معتقد است امامت الهی در فرزندان علی علیه السلام باقی است و در آن زمان شخصیت ممتاز این خانواده امام حسن عسکی علیه السلام بود.

دلیل قدرت شیعیان اعتراف «عبیدالله» وزیر «معتمد» عباسی به این موضوع است.

توضیح این که پس شهادت حضرت عسکری برادرش «جعفر کذاب» نزد عبیدالله رفت و گفت: منصب برادرم را به من واگذار که من در برابر آن سالیانه، بیست هزار دینار به تو می‌دهم. وزیر بر او پرخاش کرد و گفت: احمق، خلیفه آن قدر به روی کسانی که، پدر و برادر تو را امام می‌دانستند شمشیر کشیده، تا بلکه بتواند آنانا را از این عقیده برگرداند، ولی با تمام کوشش هایی که کرد توثیق به دست نیاورد.

اگر تو در نظر شیعیان واقعاً امام باشی، نیازی به کمک خلیفه یا کس دیگری نداری، ولی اگر در نظر آنان چنین مقامی نداشته باشی، اگر خلیفه با تمام قدرت از تو پشتیبانی کند، فایده‌ای برای تو ندارد.[1]

---

۱. علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه، ج ۳، ص ۱۹۷ - ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ٤، ص ٤٢٢.

۲. خاندان عباسی و پیروان آنان طبق روایات و اخبار متواتر می‌دانستند که مهدی موعود، که نابود کننده کلیه حکومت‌های خود کامه است، از نسل حضرت عسکری علیه السلام است. به همین جهت پیوسته مراقب وضع زندگی او بودند تا بتوانند فرزند او را به چنگ آورده و نابود کنند. مانند تلاش بیهودهٔ فرعونیان برای نابودی موسی. به دلایل یاد شدهٔ بالا، فشار و اختناق در مورد امام عسکری علیه السلام شدید بود.

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

محمد بن طلحه الشافعی (م ٦٥٤ ﻫ.ق)

وی صاحب کتاب «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» است.

دربارهٔ فضایل امام حسن عسکری علیه السلام می‌نویسد:

«ابو محمّد الحسن علی الخالص... و أمامناقبه فأعلم المنقبة العلیاء و المزیة الکبری التی خصّه الله عزّوجل بها و قلّده فریدها و منحه تقلیدها و جعلها صفة دائمه لایبلی الدهر حدیدها و لاتنسی الالسنة تلاوتها و تردیدها انّ المهدی محمّد انسله المخلوق منه و ولده المنتسب الیه بضعته المنفصلة عنه».[1]

ترجمه: «ابو محمّد علی هادی، مناقب و فضائلش را خداوند مایهٔ فخر و مباهات بلند و وسیلهٔ بزرگ و برتری را به او اختصاص داده است و او را با تمام زیبائی‌ها آراسته و تمام اوصاف پسندیده را به او ارزانی داشته است. این مناقب و فضایل را صفت دائمی او قرار داده است به طوری که روزگار حدود آن را کهنه

---

۱ . مطالب السئول، ص ۸ چاپ سنگی.

نمی‌کند و زبانها تلاوت آن را از یاد نمی‌برند؛ به خصوص این که محمّد مهدی از نسل او و از او خلق شده است؛ فرزندی که به او منتسب و پارهٔ تن اوست».

سبط ابن الجوزی (۵۸۱-٦٥٤ هـ)

وی در کتاب «تذکرة الخواص» می‌نویسد:

«فصل فی ذکر العسکری: و هو الحسن بن علی بن محمد... و کان عالماً ثقة روی الحدیث عن ابیه عن جدّه و من جملهٔ مسانیده حدیث فی الخمر. ذکره جدی ابوالفرج فی کتابه المسمی (بتحریم الخمر) و نقله من خطه و سمعته یقول:

ترجمه: «حسن بن علی بن محمد عالم موثق و از پدرش و جدش روایت کرده است.

از جمله مسانیدش حدیثی است که دربارهٔ شراب نقل نموده است. ابن جوزی می‌گوید: این روایت را جدم «ابوالفرج» در کتاب خود موسوم به «تحریم الخمر» ذکر کرده و من از خط او نقل کرده ام و از او شنیدم که روایت را با ذکر سند به امام حسن عسکری رسانده و می‌گوید:

«أشهد بالله لقد سمعت الحسن بن علی العسکری یقول اشهد بالله لقد سمعت أبی علی بن محمّد یقول أشهد بالله لقد سمعت ابی محمّد علی بن موسی الرضا یقول: أشهد بالله لقد سمعت أبی علی بن موسی یقول: أشهد بالله لقد سمعت أبی موسی یقول: لقد سمعت جبرئیل یقول: أشهد بالله لقد سمعت میکائیل یقول: أشهد بالله لقد سمعت اسرافیل یقول: أشهد بالله علی اللوح المحفوظ انه قال سمعت الله یقول: شارب الخمر کعابد الوثن.

«سبط ابن جوزی» می‌گوید: و لما روی جدی هذا الحدیث فی کتاب تحریم

الخمر قال قال ابو نعیم الفضل بن دکین هذا حدیث صحیح ثابت روته العترة الطیبة الطاهرة و رواه جماعة عن رسول الله صلى الله عليه وآله منهم ابن عباس».[۱]

ترجمه: «جدم پس از روایت این حدیث در کتاب «تحریم الخمر» می‌نویسد: ابونعیم فضل بن دکین گفت: این حدیث صحیح و ثابت و از طریق عترت پاک پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله و جمعی از صحابه روایت شده است که ابن عباس یکی از آنها است».



۱ . تذکرة الخواص، چاپ سنگی، ص ۲۰٤، چاپ جدید، ج ۳، ص ۳٦۲.

بخش سیزدهم



حجه بن الحسن العسکری(عج)

فصل اول: شناخت مختصری از زندگانی حضرت حجه بن الحسن العسکری امام زمان(عج)

نام، (م ح م د)[1]

نام پدر: امام حسن عسکری علیه‌السلام

کنیه: ابوالقاسم

محل ولادت: سامرا[2]

تاریخ ولادت: نیمهٔ شعبان سال ۲۵۵ هجری

القاب آن حضرت: حجت، قائم، خلف صالح، صاحب الزّمان، بقیة الله و... مشهورترین القاب «مهدی» می‌باشد.[3]

نام مادر: بانوی گرامی «نرجس» که به نام ریحانه، سوسن، صیقل، نیز از او یاد شده است. میزان فضیلت و معنویت نرجس خاتون تا آن حد بود که «حکیمه» خواهر امام هادی علیه‌السلام، که آخرین بانوان عالیقدر خاندان امامت بود، او را سرآمد و سرور خاندان خویش و خود را خدمتگزار او نامیده است.[4]

---

۱ . پیشوایان معصوم علیهم‌السلام شیعیان از ذکر نام اصلی او نهی فرموده اند.

۲ . مفید الارشاد، ص ۳٤٦ – فتّال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۹۲ – اصول کافی توان، ج ۱، ص ٥١٤.

۳ . ابن صباغ، الفصول المهمة، ص ۳۱۰.

٤ . فتّال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۸۳ – صدوق، کمال الدین، ص ٤۳۲.

غیبت صغری و کبری

حضرت مهدی دو دورهٔ غیبت، «غیبت صغرا» و «غیبت کبرا»، داشت که غیبت صغرا از سال ۲۶۰ هجری، سال شهادت امام یازدهم، تا سال ۳۲۹، سال درگذشت آخرین نایب خاص امام، یعنی حدود ۶۹ سال بود.

در دوران غیبت صغرا، ارتباط شیعیان با امام به کلی قطع نبود و آنان به گونه‌ای خاص و محدود با امام ارتباط داشتند. بدین معنا که در طول این مدت، افراد مشخصی، که ذکرشان خواهد آمد، به عنوان نایب خاص با آن حضرت در تماس بودند و شیعیان می‌توانستند به وسیلهٔ آنان مسایل و مشکلات خویش را به عرض امام برسانند و توسط آنان پاسخ دریافت کنند و حتی گاه به دیدار امام نایل شوند.



از این رو می‌توان گفت در این مدت امام هم غایب بود و هم حاضر.

این دوره را می‌توان دوران آماده سازی شیعیان برای غیبت کبری دانست که طی آن ارتباط شیعیان با امام حتی در همین حد نیز قطع شد و مسلمانان موظف شدند در امور خود به نایبان عام آن حضرت، یعنی فقهای واجد شرایط و آشنا به احکام اسلام، رجوع کنند.

اگر غیبت کبرا یک باره و ناگهانی رخ می‌داد، ممکن بود موجب انحراف افکار شود ذهن‌ها آمادهٔ پذیرش آن نباشد.

امکان ارتباط نایبان خاص در دوران غیبت صغرا و نیز شرفیابی برخی از شیعیان به محضر آن حضرت در این دوره مسئله ولایت و حیات آن حضرت

بیشتر تثبیت گردید.[1]

با سپری شدن دورهٔ غیبت صغرا، غیبت کبرا و دراز مدت امام آغاز گردید که تا کنون نیز ادامه دارد و پس از این نیز تا زمانی که خداوند اذن ظهور و قیام به آن حضرت را بدهد، ادامه خواهد داشت.

غیبت دو گانهٔ امام دوازدهم سالها پیش از تولد او توسط امامان قبلی، بیان شده است.[2]

فصل دوم: فضایل آن حضرت از دیدگاه اهل سنت

حضرت مهدی (عج)؛ کسی است که بسیاری از علماء اهل سنت، علاوه بر اذعان بر اصالت مهدویت و صحیح دانستن احادیث آن، کتاب و رساله هایی تألیف کرده اند، تا نسل‌های بعدی حقیقت و واقعیتی را که در شروع مقدس بر زبان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله جاری شدهٔ به خوبی بشناسد.

مؤلف کتاب «الامام المهدی» (عج)؛ استاد علی محمّد علی دخیل اسامی ۲۰۵ نفر از بزرگان علمای اهل سنت را در کتاب خود آورده است؛ به این ترتیب که تعداد ۳۰ کتابهای خود فصلی را به روایاتی دربارهٔ حضرت مهدی (عج) نوشته اند و ۳۱ نفر دیگر در کتابهای خود فصلی را به روایاتی دربارهٔ حضرت مهدی (عج) اختصاص داده اند؛ ۱٤٤ نفر از آنها به مناسبت‌های مختلف روایات حضرت را در کتاب‌های خود آورده اند که اگر بخواهیم همهٔ این کتابها را ذکر

---

۱ . صدر، سید صدر الدین، المهدی، بیروت، دارالزهرا، ۱۳۹۸، ه.ق، ص ۱۸۳.

۲ . شیخ سلیمان قندوزی، ینابیع المودّة، بیروت، موسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ج ۳، باب ۷۱، ص ۸۲، نعمانی، الغیبة، تهران، مکتبة الصدوق، ص ۱۷.

کنیم، سخن به طولانی می‌شود و از تناسب بحث خارج می‌گردد، لذا تنها از علماء بزرگ اهل تسنّن نام می‌بریم که صحت احادیث مربوط به مهدی موعود را پذیرفته اند و از اوصاف و خصوصیات آن حضرت سخن گفته اند:

ابوبکر محمّد بن علی معروف به محیی الدین عربی (۵۶۰-۶۳۸ هـ.ق)

او مولف کتاب «الفتوحات المکیهٔ» است. دربارهٔ مهدی موعود (عج) می‌نویسد: «انّ الله خلیفة یخرج امتلأت الارض جوراً و ظلماً فیملؤها قسطاً و عدلاً لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد طوّل الله ذلک الیوم حتّی یلی هذا الخلیفة من عترهٔ رسول الله من ولد فاطمه یواطی اسمه اسم رسول الله صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم».[۱]

ترجمه: «خداوند را خلیفه‌ای است که روزی ظاهر می‌شود و ظهورش زمانی اتفاق می‌افتد که دنیا پر از جور و ستم شده باشد و آن حضرت دنیا را پر از عدل و قسط می‌فرماید و اگر از عمر دنیا یک روز بیشتر نماند، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می‌گرداند تا این خلیفه، که از عترت رسول اکرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم و از اولاد فاطمهٔ زهرا عليها‌السلام و نامش با نام رسول خدا یکی است، حکومت را به دست گیرد، ظهور نماید».

سبط ابن جوزی (م ٦٥٤ هـ)

وی صاحب کتاب «تذکرهٔ الخواص» است. دربارهٔ امام مهدی عجل‌الله‌فرجه می‌نویسد:

«فصلٌ فی ذکر الحجّهٔ المهدی هو محمّد بن الحسن بن علی بن موسی الرضا... کنیته ابو عبدالله و ابوالقاسم و هو الخلف الحجهٔ صاحب الزمان القائم

---

۱ . الفتوحات المکیّة، ج ۳، ص ۳۲۸ – ۳۲۷.

المنتظر و التالی و هو آخر الائمة انبأنا عبدالعزیز بن محمود بن البزاز عن ابی عمر قال: قال رسول الله یخرج فی آخر الزمان رجلاً من ولدی اسمه کاسمی و کنیته ککنیتی یملأ الارض عدلاً کما ملئت جوراً فذلک هو المهدی و هذا حدیث مشهور و قد اخرج أبو داود و الزهری عن علی بمعناه و فیه لو لم یبق من الدهر الایوم واحد لبعث الله من اهل بیتی من یملأ الارض عدلاً و ذکره فی روایات کثیرة».[1]

ترجمه: «فصلی در ذکر حجت مهدی؛ محمّد فرزند حسن بن علی بن موسی الرضا... است. کنیه‌اش ابو عبدالله و ابوالقاسم و القابش: خلف، حجت، صاحب الزمان، قائم، منتظر و تالی است و او آخرین فرد از ائمه دوازده گانه است.

عبدالعزیز محمود بن بزاز از ابن عمر روایت کرد که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در آخرالزمان مردی از فرزندان من قیام می‌کند که نام و کنیه‌اش مانند نام و کنیهٔ من است؛ زمین را پر از عدالت می‌کند، چنانکه پر از ظلم و ستم شود و او همان مهدی است.

این حدیث مشهوری است که آن را ابو داوود و زهری به همین معنی از علی علیه السلام نقل کرده اند و در روایت آنان این جمله هم وجود دارد که اگر از عمر دنیا جز یک روز بیشتر نمانده باشد، خداوند مردی از اهل بیت مرا برانگیزد تا زمین را از عدالت پر کند و این مضمون در روایات زیادی ذکر شده است.

---

۱ . تذکرة الخواص، ص ٤-٣٦٣.

علی بن محمّد المالکی (ابن الصباغ) (متوفی ۸۵۵ هـ.ق)

وی که صاحب کتاب «الفصول المهمة فی معرفة احوال الائمة» است، دربارۀ فضایل حضرت مهدی ﷺ می‌نویسد:

«الفصل الثانی عشر فی ذکر ابی القاسم محمّد الحجة الخلف الصالح ابن ابی محمّد الحسن الخالص و هو الامام الثانی عشر...

کان الامام بعد ابی محمّد الحسن انبه محمداً و لم یخلف ابوه ولداً غیره و خلفه ابوه غایباً مستتراً بالمدینة و کان عمره عند وفاة ابیه خمس سنین اتاه الله تعالی فیها الحکمة کما اتاها یحیی صبیاً و جعله اماماً فی حال الطفولیة کما جعل عیسی ابن مریم فی المهد نبیاً و قد سبق النّص علیه فی ملّة الاسلام من النبی محمّد علیه الصلاة و السلام و کذلک من جدّه علی بن ابی طالب و من بقیة أبائه أهل الشرف و المراتب و هو صاحب السیف القائم المنتظر کما...»

ترجمه: «فصل دوازدهم در بیان حالات ابوالقاسم محمّد حجت و خلف صالح فرزند ابو محمد حسن عسکری، که امام دوازدهم است، می‌باشد.

امام پس از ابو محمّد حسن بن علی، فرزند او بود که هم نام رسول اکرم ﷺ است و پدرش جز او فرزندی نه آشکار و نه در نهان از خود بر جای نگذاشت.

امام عسکری، در حالی که آن حضرت در پردۀ غیبت بود، او را به عنوان جانشین خود معرفی کرد. روزی که پدرش فوت کرد، ۵ سال بیشتر نداشت و در همان ۵ سالگی خداوند او را حکمت عنایت فرمود، چنان که به یحیی در سن کودکی عنایت کرد و هم چنان که عیسی بن مریم را در گهواره منصب نبوت داد

او را نیز در طفولیت مقام امامت داد و پیش از آن نص بر امامت آن حضرت از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله در میان مسلمین معروف و ثابت شده بود و سپس امیرالمؤمنین بدان خبر داده و تصریح به امامت او کرد و همچنین ائمهٔ اطهار علیهم السلام یکی پس از دیگری تا برسد به پدر ارجمندش همگی بر امامت و ظهورش به طور صریح خبر دادند. او صاحب شمشیر و قیام کننده به حق و همه چشم به راه برپائی دولت او هستند. چنان که در خبر صحیح وارد شده است:

«و له قبل قیامه غیبتان أحدهما أطول من الاخری فاما الاولی فهی القصری فمنذ ولادته الی انقطاع السفارهٔ بینه و بین شیعته و اما الثانیهٔ فهی التی بعد الاولی فی آخرها یقوم بالسیف قال الله تعالی: «و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذّکر انّ الارض یرثها عبادی الصّلحون»[1] و قال رسول الله: «لم تنقض الایام و اللیالی حتی یبعث الله رجلاً من اهل بیتی یواطی اسمه اسمی یملأ الارض عدلاً و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً».

ترجمه: «آن حضرت پیش از قیام خود دو بار غیبت اختیار می‌کند؛ یکی طولانی تر از دیگری است. غیبت نخستین او به غیبت صغرا مشهور است. مدت آن کوتاه و از ولادت او آغاز و با پایان سفارت در میان او و شیعیانش خاتمه می‌پذیرد و اما غیبت کبرا و طولانی پس از نخستین غیبت او است که در پایان آن، حضرت به شمشیر قیام خواهد فرمود، چنان که خدای تعالی می‌فرماید: «پس از ذکر در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث برند».

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روزها و شبها نگذرد و دنیا به پایان نرسد تا آن که

۱ . انبیاء: ۱۰۵.

خداوند مردی از خاندان مرا برانگیزد که هم نام من است. او زمین را پر از عدل و داد کند، چنان که از ظلم و ستم پر شده باشد».

«اما کنیته فأبوالقاسم و أما لقبه فالحجة و المهدی و الخلف الصالح و القائم المنتظر و صاحب الزمان و اشهرها المهدی صفته عليه‌السلام شابٌ مرفوع القامهٔ حسن الوجه و الشعر یسیل شعره علی منکبیه اقنی الانف اجلی الجبهة بوابه محمّد بن عثمان...

و هذا طرف یسیر بما جاء من النصوص الدالة علی امام الثانی عشر عن الائمهٔ الثقات و الروایات فی ذلک کثیرهٔ اضربنا عن ذکرها و قد دونها اصحاب الحدیث فی کتبهم و اعتنوا بجمعها و لم یترکوا شیئاً...»[1]

ترجمه: «کنیهٔ وی ابوالقاسم و لقبش حجت، مهدی، خلف، صالح، قائم، منتظر و صاحب الزمان و مشهورترین آنها، مهدی است. آن حضرت، جوان، بلند قامت، زیبا، بینی‌اش کمی برآمدگی دارد و دربانش محمّد بن عثمان بود.

این بود قسمتی از نصوصی است که دلالت بر امامت امام دوازدهم، که از ائمه حدیث رسیده است. روایات در این باره زیاد است که از ذکر آنها صرف نظر کردیم و همهٔ آنها را اصحاب حدیث در کتاب‌های خود جمع آوری کرده اند».

شیخ محمّد بن ابراهیم الجوینی الخراسانی الحموینی (متوفی ۶۴٤-۷۳۰ ه)

او محدیث، فقیه شافعی و صاحب کتاب «فرائد السمطین فی فضایل المرتضی و البتول و السبطین و الائمهٔ من ذریتهم» است.

۱ . الفصول المهمهٔ، ص ۲۹۱-۳۰٤.

ولی دربارهٔ حضرت مهدی می‌نویسد:

«بسنده عن شیخ ابی اسحاق ابراهیم بن یعقوب الکلا بادی البخاری بسنده عن جابر بن عبدالله الانصاری قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من انکر خروج المهدی فقد کفر بما انزل علی محمّد و من أنکر نزول عیسی فقد کفر و من أنکر خروج الدجّال فقد کفر[1]

و فی هذا الکتاب عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انّ خلفائی و اوصیائی و حجج الله علی الخلق بعدی الاثنا عشر اولهم علی و آخرهم ولدی المهدی فینزل روح الله عیسی بن مریم فیصلّی خلف المهدی و تشرق الارض بنور ربها و یبلغ سلطانه المشرق و المغرب.[2]

ترجمه: «جوینی مؤلف کتاب «فرائد السمطین» به سند خود از شیخ ابو اسحاق ابراهیم کلا بادی بخاری او هم به سند خود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس قیام مهدی را انکار کند به دین محمّد کافر شده است و هر کس نزول عیسی برای یاری حضرت مهدی در آخرالزمان و خروج دجّال را انکار کند، کافر است.

در همان کتاب، فرائد السمطین، از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خلفا و اوصیا من و حجت‌های خدا بر مردم بعد از من دوازده نفر هستند که اول آنها علی علیه السلام و آخرشان فرزندم مهدی است.

---

۱ . فرائد السمطین، ص ۹۲، ج ۵۸۵.

۲ . همان مدرک، ص ۹۲.

[به هنگام ظهور او] روح خدا عیسی پسر مریم از آسمان نازل می‌شود و پشت سر مهدی نماز می‌گذارد و زمین به نور پروردگارش روشن می‌گردد و سیره و فرمانروائیش مشرق و مغرب را فرا می‌گیرد».

اسماعیل بن عمر بن کثیر شافعی معروف به ابن ابی کثیر (۷۰۱-۷۷۴)

وی محدث، مورخ، مفسر، فقیه و مؤلف کتاب «البدایهٔ و النهایهٔ» است. در کتاب خود می‌نویسد:

«فصلٌ فی ذکرالمهدی الذی یکون فی آخر الزمان و هو احد الخلفا الراشدین و الائمهٔ المهدیین... فقد نطقت به الاحادیث المرویهٔ عن رسول الله انه یکون فی آخر الدهر و أظن ظهوره یکون قبل نزول عیسی بن مریم کما دلّت علی ذلک الاحادیث»

ترجمه: «بدان، مهدی که در آخر الزمان ظهور خواهد کرد؛ او یکی از خلفای راشدین و امامانی است که خداوند آنها را به سوی حق هدایت فرموده است و این منطوق احادیث است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که او در آخر الزمان ظهور خواهد کرد و من هم گمان می‌کنم ظهور آن حضرت قبل از نزول عیسی خواهد بود چنان که روایات بر این مطلب دلالت دارد».

قال الامام احمد بن حنبل... قال حجاج... سمعت علیاً یقول: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو لم یبق من الدنیا الا یوم لبعث الله رجلاً منّا یملأها عدلاً کما ملئت جوراً»[1]

---

۱ . کتاب النهایهٔ، ج ۱، ص ۷ - ۱۰۶.

ترجمه: «امام احمد حنبل به سند خود از حجاج نقل کرده که گفت: از علی شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز نماند، در همان روز خداوند مردی را از ما بر می‌انگیزد که زمین را پر از عدل و داد کند. همان گونه که از ظلم پر شده باشد».

جلال الدّین سیوطی شافعی (۷٤۹-۹۱۱ هـ)

وی امام، حافظ، مورخ، ادیب، جامع علوم و صاحب کتاب «الحاوی للفتاوی» است. وی در همین کتاب بخشی را به احادیث مهدی (عج) اختصاص داده و آن را «العرف الوردی فی اخبار المهدی» نامیده است و در آغاز آن می‌نویسد:

«الحمد لله و سلام علی عباده الذی اصطفی هذا جزء جمعت فی الاحادیث و الآثار الواردة فی المهدی لخصّت فیه الاربعین التی جمعها الحافظ آبونعیم و زدت علیه مافاته»

ترجمه: «سپاس خدای او را و درود بر بندگان برگزیده اش. این بخشی است که در آن احادیث و آثار وارده دربارهٔ مهدی را جمع آوری کردم و در آن چهل حدیثی را که حافظ ابونعیم گردآوری کرده است تلخیص نموده و آنچه را که از قلم وی افتاده بود، بدان اضافه کردم».

ناگفته نماند که احادیثی را که سیوطی پیرامون حضرت مهدی (عج) آورده بیش از ۲۰۰ حدیث است و در بین آنها حدیث صحیح، حسن، ضعیف، و مجهول وجود دارد. وی هنگام ذکر حدیث، اسامی کسانی را که آن را نقل کرده اند، نیز ذکر می‌کند. مثلاً می‌گوید:

«اخرج ابو داود و الطبرانی عن ابن مسعود عن النّبی صلی الله علیه و آله قال: «لو لم یبق من

الدّنیا الا یوم لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجل من اهلبیتی یواطی اسمه اسمی و اسم ابیه یملاء الارض قسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً و جوراً».[۱]

ترجمه: «ابو داود طبرانی از ابن مسعود نقل کرده است که پیامبر فرمود: اگر از عمر دنیا جز یک روز بیشتر نمانده باشد، خداوند آن را چنان طولانی گرداند که در آن مردی از اهل بیت مرا برانگیزد که اسم او اسم من و نام پدرش با نام من یکی است و او زمین را پر از عدل و داد می‌کند، چنان که پر از ظلم و جور شده باشد».

الشّیخ الامام علی بن حسام الدّین الشهیر بالمتّقی الهندی (۸۸۵-۹۷۵هـ)

او فقیه، محدث، واعظ و مؤلف «کنز العمال» است که عنایت خاصی به امر مهدی(عج) داشت و در آثاری متعددی اخبار مهدی جمع آوری کرده است:

۱. البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان.

۲. تلخیص البیان ایضاً فی علامات مهدی آخر الزمان.

۳. فصل خاصی در «کنزالعمال» را عنوان «خروج المهدی» ترتیب داده است.[۲]

او از رسول خدا روایت می‌کند که فرمود: «المهدی رجلاً من ولدی وجهه کالکوکب الدرّی».[۳]

ترجمه: «مهدی از فرزندان من است که چهره‌اش چون ستارهٔ تابان است».

---

۱ . الحاوی للفتاوی تحقیق: محمّد محیی الدّین عبدالحمید، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲ . کنز العمال، ص ۲۰٤ تا ۲۱۹.

۳ . همان کتاب، ج ١٤، ص ۲۰۹، ح ۳۸٦٦٧٤.

شیخ محمّد بن احمد السفاریثی النابلسی (۱۱۱۴-۱۱۸۸ هـ)

وی از فقهای حنبلی، صوفی و ماهر در حدیث و تاریخ و صاحب کتاب «لوائح الانوار البهیهٔ و سواطع الاسرار الاثریه لشرح الدرهٔ المضیئه فی عقد الفرقهٔ المرضیهٔ» است.

در مورد حضرت مهدی (علیه السلام) می‌نویسد:

«و نامگذاری و توصیف آن حضرت به «مهدی». این صفت در چندین روایت ثابت شده است تا می‌گوید: کنیهٔ او «ابو عبدالله» بوده و نسبش به اهل بیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) می‌رسد.

او دربارهٔ حضرت مهدی (عج) به پنج نکتهٔ زیر اشاره کرده است:

۱. فی حلیته و صفته؛ قیافه و صفت او

۲. فی سیرته؛ سیرت و روش او

۳. فی علامات ظهوره؛ علائم و نشانه‌های ظهور او

۴. فی الاشارهٔ الی بعض الفتن قبل خروج المهدی؛ اشاره به بعضی از فتنه‌ها که پیش از ظهور اتفاق می‌افتد.

۵. فی مولده و بیعته و مدهٔ ملکه؛ تولد، بیعت و مدت حکومت و وسائل مربوط به آن.

وی پس از پایان گفته خود دربارهٔ نکات پنجگانه می‌نویسد:

قد کثرت الاقوال فی المهدی حتی قیل لامهدی الا عیسی و الصّواب الّذی علیه أهل الحق انّ المهدی غیر عیسی و انّه یخرج قبل نزول عیسی (عج) و قد کثرت بخروجه الرّوایات حتّی بلغت حد التواتر المعنوی و شاع ذلک بین العلما

السنّة حتّی عدّ من معتقداتهم و قد روی الامام الحافظ ابن الاسکاف بسند مرضی الی «جابر بن عبدالله» عنهما قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کذّب بالدّجال فقد کفر و من کذّب با المهدی فقد کفر.

ترجمه: «سخن دربارهٔ مهدی بسیار گفته شده تا آنجا که نقل شده است: هیچ مهدی نیست مگر عیسی. ولی اهل حق این سخن را رد کرده اند و معتقدند او پیش از نزول عیسی ظهور می‌کند و مهدی غیر از عیسی است».

دربارهٔ قیام او روایات بسیار زیاد است و به حد تواتر معنوی رسیده است.

در میان اهل سنت از معتقدات و باورهای آنان به شمار آمده است و امام «حافظ ابن اسکاف» به سندی که مورد پند است از جابر ابن عبدالله انصاری روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس آمدن دجال را تکذیب کند کافر است و هر کس مهدی را انکار کند به دین خدا کافر گشته است».

وی در پایان می‌نویسد: ایمان و اعتقاد به ظهور مهدی، آن چنان که نزد اهل علم مقرر است و در اعتقادات اهل سنت و جماعت تدوین یافته، یکی از واجبات است.[1]

شیخ منصور علی ناصف (معاصر)

وی از علمای «ألازهر» و مؤلف کتاب «التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول» است که در کتاب خود احادیث قابل اطمینان کتب حدیث اهل تسنن را

---

۱ . لوائح الانوار البهیّه و سواطع الاصرار الاثریه لشرح الدره المضیّة فی عقد الفرقة المرضیه، ج ۲، ص ۳۴۸ تا ۳۶۳.

جمع آوری کرده است. وی دربارهٔ حضرت مهدی می‌نویسد:

«اشتهر بین العلماء سلفاً و خلفاً انّه فی آخر الزمان لابد من ظهور رجلٍ من اهل البیت یسمّی المهدی یستولی علی الممالک الاسلامیة و یتبعه المسلمون و یعدل بینهم و یؤید الدین... و قد روی احادیث المهدی جماعة من خیار الصحابة و خرجها آکابر المحدثین کابی داود و الترمذی. ابن ماجه، و الطبرانی، و ابی یعلی و البزاز و الامام احمد و الحاکم - رضی الله عنهم الجمعین - و لقد خطاء من ضعف احادیث المهدی کلها کابن خلدون و غیره».[1]

ترجمه: «بین علمای قدیم و جدید، مشهور است که در آخر الزمان مردی از اهل بیت، که مهدی نامیده می‌شود، به طور حتم ظهور می‌کند و بر کشورهای اسلامی مسلّط می‌شود و مسلمانان از او پیروی خواهند کرد و بین آنها به عدالت رفتار می‌کند و دین الهی را تائید می‌نماید... احادیث مهدی را جمعی از نیکان صحابه روایت کرده اند و بزرگان محدثین چون ابوداوود، ترمذی، ابن ماجه، طبرانی، ابویعلی، بزاز، و امام احمد و حاکم (رض) در کتابهای خود استخراج نموده اند و مسلماً آنان که مثل ابن خلدون و برخی دیگر همه احادیث مهدی را تضعیف نموده اند به خطا رفته اند».

---

۱ . التاج الجامع للاصول، ج ۵، ص ۳۴۱.

فهرست منابع و مآخذ

ـ قرآن کریم.

ـ سید رضی، نهج البلاغه.

. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمّد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۵.

. ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۲.

. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت دار صادق، ج ٦.

. ابن احمد، علامه ابوالمؤید الموفق، مقتل امام حسین علیه السلام، ط الغزی.

. ابن تغری بردی الاتابکی، یوسف، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهره، ج ۲، قاهره، مصر.

. ابن تیمیه، المجلس السنیة، التوسل و الوسیلة، ج ٥.

. ابن تیمیه، منهاج النبویة، ج ۲، طبع مصر، سال ۱۳۲۱.

. ابن جوزی، یوسف بن قزاوغلی، تذکرة الخواص، چاپ سنگی، چاپ جدید، طبع نجف، ج ۳، ۱۳۷٦.

. ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، الإصابة فی تمییز الصحابة، ج ۱، محقق معوض، علی محمد.

. ابن حجر هیثمی، الصواعق المحرقه، ط ۲، قاهرة مکتبة القاهرة.

. ابن حنبل، احمد، مسند، ج ۲.

. ابن خلکان، أحمد بن محمد بن أبی بکر، وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان، محقق احسان عباس، بیروت، ۱۹۷۲.

. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲.

. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، قم، دفتر انتشارات جامعهٔ مدرسین، ۱۳۶۳.

. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم، مؤسسه انتشارات علامه، ج ٤.

. ابن صباغ، الفصول المهمه.

. ابن طقطقی، محمدبن‌علی بن‌طباطبا، الفخری فی الاداب السلطانیه والدول الاسلامیه، مترجم: محمدوحید گلپایگانی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

. ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ج۲ محقق بجاوی، علی محمد، ناشر نهضه مصر، قاهره.

. ابن عساکر، علی بن حسن، ترجمهٔ امیرالمؤمنین من تاریخ دمشق، ج ۱، محقق محمد باقر محمودی، قم: مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه.

. ابن کثیر، ابوالفداء الحافظ، البدایه و النهایه، المجلد۱۱، بیروت، مکتبه المعارف ، ۱٤۱۱ق.

. ابن ماجه، صحیح، باب فضل اصحاب رسول الله.

. ابن مغازلی، مناقب علی بن ابی طالب ﷺ رقم ۲٤٤.

. ابن منظور، مختصر تاریخ دمشقی، ج ۲۷.

. ابن ندیم، الفهرست، قاهره المکتبهٔ التجاریهٔ الکبری.

. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، نجف منشورات المکتبهٔ الحیدریهٔ، ۱۳۸٤، ج ۳.

. ابن‌کربلایی، حافظ حسین‌بن‌کربلایی، روضات الجنان و جنات الجنان، ج ۳، تبریز، ۱۳۸۳.

. ابو الفرج اصفهانی، علی بن حسین الأغانی، مقائل الطالبیین، ج ۱، مکتب تحقیق دار احیاء التراث العربی، ناشر دار احیاء التراث العربی، لبنان، بیروت.

. ابو زهرۀ، محمّد، تاریخ المذاهب الاسلامیۀ.

. أبو عبد الله، محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز الذهبی شمس الدین، میزان الإعتدال فی نقد الرجال ، ج ۲، دار المعرفه، بیروت، ۲۰۰۹.

. ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله، حلیۀ الاولیاء و طبقات الاصفیاء، ج ۳.

. اربیلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفته الائمه، ج ۱.

. اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱.

. اصم عبد الله إبراهیم، هیثمی، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۹.

. الترمذی، محمد، صحیح ترمذی، ج ۲.

. الحاکم النیشابوری، محمد بن عبد الله، مستدرک الصحیحین، محقق مقبل بن هادی الوادعی، دار الحرمین، ۱٤۱۷.

. الحنبلی، عبد الحی بن أحمد بن محمد ابن العماد العکری، شذرات الذهب فی أخبار من ذهب، ج ۱.

. الحنفی، أبو المحاسن جمال الدین المَلَطی، یوسف بن موسی بن محمد، المعتصر من المختصر من مشکل الآثار، ناشر عالم الکتب، بیروت، ۲۰۱۰م.

. الشافعی، محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، المهذب فی اختصار السنن الکبیر للبیهقی، تحقیق دارالمشکاه للبحث العلمی؛ باشراف ابی‌تمیم یاسربن ابراهیم، ریاض، دارالوطن، ۱٤۲۲ق.

. الطبرانی، الحافظ أبی القاسم سلیمان بن أحمد، المعجم الکبیر، محقق

حمدی عبدالمجید سلفی، مکتبة ابن تیمیة، چاپ اول، قاهره، ۱۳۹۸ق.

. الطبری، محمّد بن جزیر بن رستم، دلائل الامامة.

. الفاروقی، عبدالباقی العمری، التریاق الفاروقی فی منشأت الفاروقی، مصر، ۱۳۱٦.

. المناوی، فیض القدیر شرح الجامع الصغیر، ج ۳، ۲۰۰۸.

. الموفق، مناقب ابی حنیفه، ج ۱.

. النبهانی، یوسف بن اسماعیل، جامع کرامات الاولیاء، تحقیق ابراهیم عطوه عوض، ج ۲، لبنان، بیروت، ۱٤۰۸.

. أمین، أحمد، ظهر الاسلام، ج ٤.

. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، غایة المرام، ج ۲.

. بخاری، صحیح بخاری، ج ٦.

. بستانی، محمود، مختصر تاریخ الادب العربی فی ضوء المنهج الاسلامی، ط ۲، تهران، بنیاد پژوهش های علوم اسلامی.

. بیهقی، حسین، کمال الدین، سنن بیهقی، ج ٤.

. جوینی، علاءالدین ابوالمنظر عطاملک بن بهاءالدین محمد، فرائد السمطین، ج ۱.

. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم الادبا، ج ١٤.

. خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۱، لبنان، بیروت، ۱٤۱۷.

. خوارزمی، المناقب، موفق بن احمد، محقق محمودی مالک، قم: جماعة المدرسین فی الحوزة العلمیة، ۱٤۱۱هـ.ق.

. دمیری، محمد بن موسی، حیاة الحیوان الکبری، ج ۱، محقق بسج احمد حسن، لبنان، بیروت، ۱۴۲۴.

. ذهبی، شمس الدین، تذکرة الحفاظ، ج ۱.

. ذهبی، محمّد، التفسیر و المفسرون، ج ۱.

. زمخشری، محمد، تفسیر کشاف، ج ۱.

. سبط ابن جوزی، مطالب السؤول، چاپ سنگی، کتاب تذکرة الخواص.

. سراج، محمد ابراهیم، امام علی ﷺ خورشیدی بی غروب.

. سید ابن طاووس، رضی الدین علی بن موسی، لهوف.

. سیوطی، جلال الدین، عبدالرحمن، تاریخ الخلفا، ط ۳، تحقیق محمّد محیی الدین عبدالحمید قاهره مطبعة المدنی.

. سیوطی، جلال الدین، تفسیر الدرالمنثور، ج ۳.

. سیوطی، جلال الدین، جامع الصغیر، ج ۱.

. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، ترجمهٔ الاتقان فی علوم القرآن، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۶.

. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور فی التفسیر بالماثور، ج ۱.

. سیوطی، جلال الدین، عبد الرحمن بن أبی بکر، الحاوی للفتاوی، دار الفکر، لبنان، بیروت، ۱۴۲۴ هـ ق.

. شریف القرشی، باقر، حیاة الامام موسی بن جعفر، ج ۱.

. شوشتری، شهید قاضی نور الله، احقاق الحق، ج۱۸.

. شهرستانی، الملل و النحل، تحقیق محمّد سید گیلانی، بیروت دار المعرفة

۱۴۰۲ هـ‌ق، ج ۱.

. شهید مطهری، مرتضی، سیری در سیرهٔ ائمه اطهار علیهم السلام، قم انتشارات صدرا، ۱۳۶۷ هـ‌ش.

. شیبی، مصطفی کامل، همبستگی میان تصوّف و تشیع، ترجمهٔ دکتر علی اکبر شبعانی.

. شیبی، مصطفی، المنتظم ابن الجوزی، همبستگی میان تصوّف و تشیع، ترجمهٔ مرحوم دکتر علی اکبر شهابی.

. شیخ صدوق، محمد، امالی، مجلس ۲۷.

. شیخ طوسی، اختیار معرفهٔ الرجال (مشهور به رجال کشی)، تصحیح و تعلیق: حسن المصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد، حدیث شمارهٔ ۲۱۹.

. شیخ مفید، الارشاد، قم، مکتبهٔ بصیرتی.

. صدر، سید صدر الدین، المهدی، بیروت، دارالزهرا، ۱۳۹۸، هـ‌ق.

. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، الغیبهٔ، تهران، مکتبهٔ الصدوق.

. صدوق، محمد، علل الشرایع، ج ۱۰، باب ۱۷۶، مکتبهٔ الطباطبائی.

. صدوق، محمد، عیون اخبار الرضا، ج ۲.

. صفوری شافعی بغدادی، نزههٔ المجالس، ج ۲، ط قاهرهٔ.

. طباطبایی، سید علی، الریاض، ج۲.

. طبرانی، معجم الکبیر، ج ۳.

. طبرسی، ابوعلی، اعلام الوری، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ق.

. طبرسی، امین الاسلام ابوعلی فضل بن حسن، احتجاج، چاپ نجف.

. طبرسی، أمین الاسلام فضل بن حسن، إعلامُ الـوَرَی بـأعلامِ الهـدی، ط ۳، المکتبهٔ الاسلامیهٔ.

. طبری، محب‌الدین، احمد بن عبدالله، الریاض النضرهٔ فـی مناقـب العشـرهٔ، ج ۱، دار الکتب العلمیه، لبنان، بیروت.

. طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، طبع لندن، ج ۱۱.

. طبری، محمد بن جریر، دلایل الامامهٔ، مطبعهٔ الحیدریهٔ، نجف، ۱۳۸۳ ق.

. طوسی، محمد، اختیار معرفهٔ الرجال (معروف به رجال کشی) تحقیق حسن مصطفوی، مشهد، دانشگاه مشهد ۱۳۴۸ هـ ش.

. عسقلانی، ابن حجر، احمد بن علی، تهذیب التهذیب، ط بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ هـ ق، ج ۱.

. عسقلانی، ابوالفضل شهاب‌الدین احمد بن علی بـن محمـد الکنـانیَ، فـتح الباری، ج ۸ .

. فتال نیشابوری، روضهٔ الواعظین، ط بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعـات، ۱۴۰۶ هـ ق.

. فخر رازی، محمد بن عمر، تفسیر الکبیر، ذیل آیه ۳۱، سوره بقره.

. فخر رازی، محمد بن عمر، المطالب العالیه مـن العلـم الالهـی، دار الکتـب العربی، لبنان، بیروت.

. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۲.

. قمی، شیخ عباس، منتهی الامال، ج ۱.

. قندوزی، شیخ سلیمان، ینابیع المودّه، بیروت، مؤسسهٔ الاعلمی للمطبوعات، ج ۳، باب ۷۱.

. کاندهلوی، محمد یوسف، حیاه الصحابه، مترجمان نصیر احمد سید زاده، انتشارات صدیقی، ج ۲.

. کلینی، الروضهٔ من الکافی، ط ۲، طهران دارالکتب الاسلامیهٔ ۱۳۸۹ هـ ق.

. کلینی، محمد، اصول الکافی، ج ۱، باب حالات الائمهٔ فی السّن، تهران، مکتبهٔ الصّدوق، ۱۳۸۱هـ ق.

. الحنبلی، محمد بن أحمد السفارینی الأثری، لوائح الانوار البهیه و سواطع الاسرار الاثریه، ج ۲.

. مالکی، ابن صباغ، الفصول المهمهٔ فی معرفهٔ الائمهٔ عليهم السلام، قم: دارالحدیث، ۱٤۲۲ق.

. متقی هندی، علاء الدین علی بن حسام، کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال، ج ٦.

. ابن اثیر، مجدالدین، الکامل، ج ۵.

. مجلسی، محمد باقر، بحارالانوار، تهران، ط ۲، المکتبهٔ الاسلامیهٔ، ج ٤۷، ۱۳۹۵هـ ق.

. مدرس، میرزا محمدعلی، ریحانه الادب، ج ۲.

. مسعودی، اثبات الوصیهٔ، ط ٤، نجف، المطبعه الحیدریه.

. مسعودی، مروج الذهب و معادن الجوهر ، ج ۳، قم، دار الهجره، ۱٤۰۹ق.

. مسلم، صحیح مسلم، ج ٤، باب فضائل علی عليه السلام ح ۲٤۰۷.

. مفید، مُحمّد بن مُحمّد بن نَعمان، الارشاد.

. منهاج السنهٔ النّبویه، ج ۲، طبع مصر.

. ناصف، منصور علی، التاج الجامع للاصول فی احادیث الرسول و علیه غایهٔ المامول شرح التاج الجامع للاصول، المکتبهٔ الاسلامیهٔ، چاپ دوم، ۱۳۸۱ق.

. نسائی الشافعی، امام حافظ ابی عبدالرحمان احمد بن شعیب، خصائص امیرالمومنین علی بن ابیطالب‌علیه‌السلام، تصحیح محمد هادی امینی نجفی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۰.

. نیشابوری، حاکم، المستدرک علی الصحیحین، ج۱، تصحیح عبدالسلام بن محمد علّوش، دارالمعرفه، بیروت، ۱٤۱۸ق

. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، باب غزوهٔ تبوک؛ ج٤.

. هیثمی شافعی، نورالدین علی بن ابی‌بکر، مجمع الزواید و منبع الفواید، ج۹.

. هیثمی، ابن حجر، الصواعق المحرقهٔ فی الرد علی أهل البدع والزندقهٔ، دارالکتب العلمیه، مصر.

. یمنی مکی، امام یافعی، مرأهٔ الجنان، ج ۱.